

پژوهشی
پیرامون اصول و فروع
شیعه دوازده امامی
(۳)

(مبحث حدیث)

تألیف:

دکتر علی سالوس

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

دریچه.....	۵
مقدمه.....	۹
قسمت اول: حدیث و علوم آن نزد جمهور علماء.....	۱۵
پیشگفتار.....	۱۷
فصل اول: تبیین و روشن گری قرآن و سنت.....	۱۹
رهنمود قرآن و سنت.....	۲۵
فصل دوم: سنت از وحی سرچشمه میگیرد.....	۲۹
فصل سوم: تمسک و پیروی سلف از سنت.....	۳۵
دو نکته اساسی در حدیث وجود دارد.....	۳۹
فصل چهارم: تنظیم و تدوین حدیث.....	۴۱
فصل پنجم: جرح و تعدیل راوی.....	۵۷
مراتب راویان:.....	۶۶
فصل ششم: گفتگوی امام شافعی با گروهی گمراه.....	۷۳
دیدگاه قومی که تمامی سنت را رد کردند.....	۷۶
فصل هفتم: بعد از امام شافعی.....	۸۷
فصل هشتم: در دوران امام سیوطی.....	۹۳

فصل نهم: طعن‌گران در زمان کنونی.....	۹۷
فصل دهم: آیا این اندیشمندی اسلامی است؟!.....	۱۰۳
ذیلاً به خلاصه‌ای از گفته‌های او اشاره میکنیم:.....	۱۰۶
سنت به عنوان مصدر دوم برای قانونگذاری.....	۱۰۷
شک در قرآن.....	۱۰۸
موارد ذیل گونه‌هایی از اقول نویسنده است:.....	۱۱۱
موضعگیری در برابر سنت.....	۱۲۰
آیا حدیث نتیجه تغییراتی است که برای مسلمانان پیش آمد؟.....	۱۲۵
امویها و علمای مدینه:.....	۱۲۵
امام زهری:.....	۱۲۶
حدیث؛ گرفتن سگ برای نگهداری باغ.....	۱۲۶
حدیث لا تشد الرحال:.....	۱۲۸
دروغ صالحان و خدعه محدثین:.....	۱۳۰
ابو هریره <small>رضی الله عنه</small>	۱۳۶
زمان مسلمان شدن ایشان.....	۱۳۸
رئیس اهل فقه.....	۱۳۸
حدیث پهن کردن عبا.....	۱۳۹
گواهی ابن عمر.....	۱۴۲
ابو هریره حفظ کرد و دیگران فراموش کردند.....	۱۴۴
علل و اسباب فراوانی روایات ابو هریره.....	۱۴۶
از گواهیهای بزرگواران.....	۱۴۷

قسمت دوم: حدیث و علوم آن نزد علماء شیعه	۱۴۹
فصل اول: تدوین سنت نزد شیعیان	۱۵۱
اصول چهارصد گانه	۱۷۶
فصل دوم: جرح و تعدیل از دیدگاه اهل تشیع و رافضیان	۱۸۱
نمونه‌هایی از جرح و تعدیل شیعیان	۱۸۵
۱- علی بن ابی طالب:	۱۸۶
۲- محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه:	۱۸۶
۳- عبدالله بن عمر بن الخطاب خلیفه مردم عامه:	۱۸۷
۴- عبدالله بن عمرو بن العاص:	۱۸۷
۵- عبدالرحمن بن عوف:	۱۸۷
۶- خالد بن ولید:	۱۸۷
۷- انس بن مالک:	۱۸۸
۸- نعمان بن بشیر:	۱۸۸
۹- معاذ بن جبل:	۱۸۸
۱۰- سفیان ثوری:	۱۸۸
در اینجا دو چیز روشن میشود:	۱۸۸
فصل سوم: مفهوم سنت از دیدگاه شیعه	۱۹۱
فصل چهارم: درجات حدیث	۱۹۵
فصل پنجم: تعارض و ترجیح	۲۰۵
فصل ششم: کتابهای چهارصد گانه	۲۱۵

۲۱۹.....	الکافی:
۲۲۳.....	۱- بخش اول از اصول الکافی
۲۴۵.....	۲- بخش دوم از اصول کافی
۲۴۹.....	۳- روضة الکافی
۲۵۷.....	۴- فروع کافی و کتابهای دیگر
۲۵۸.....	جایگاه حج از دیدگاه شیعه
۲۶۴.....	بت شکن
۲۶۵.....	خاتمه
۲۶۶.....	این صدا را میشناسیم

دریچه

کتاب پژوهشی در اصول و فروع شیعه دوازده امامی نوشته استاد پژوهشگر دکتر محمد علی سالوس در چهار جزء (عقیده - تفسیر - حدیث - فقه) شاهکاری است علمی که نویسنده محترم سالهای متمادی عمر خویش را در راه به ثمر رساندن آن صرف کرده است.

این پژوهشگر معاصر جهان اسلام پس از سالها بحث و بررسی در تاریخ اسلام و تاریخ مذاهب فلسفی و عقیدتی و فقهی و ورق زدن در یک دنیا کتاب جدید و قدیم، بدین نتیجه رسیده که بنیانگذاران مذهب شیعه با ذکاوت و تیز هوشی خاصی اهرم اول مذهب را در امامت خلاصه کرده به زمین کوبیدند، سپس همه مذهب در همه جوانب آن؛ چه از نظر عقیدتی و چه از نظر تفسیر و دیدگاه خاص آن در فهم کلام الله مجید - قرآن؛ دستور العمل زندگی و دین - و چه از نظر فهم خاص سخنان پیامبر اکرم ﷺ و ساختن احادیثی بر زبان ائمه که با مفکوره امامت همخوانی داشته باشد، و چه از نظر پایه ریزی احکام و دستور العملهای فقهی و... بدور همان آسیابی می چرخد که امامت اهرم آن است.

بعبارت دیگر بنیانگذاران مذهب با ساختن افتراپی بنام امامت، و سپس تراشیدن دلایل و براهینی برای اثبات آن، و سعی در کج کردن گردن آیات قرآنی بطرف مفکوره ساختگیشان خود را از صف جمهور مسلمانان جدا کردند، سپس در راستای شاخ و برگ بخشیدن به مذهب به هدف دورتر شدن از جمهور مسلمانان که آنها را - عامه - نامیدند، ارکان مذهب و علوم و دانشهای آن را در پرتو امامت بنا نهادند، و بسیار سعی نمودند بگونه‌ای خشت بنای کارشان را بگذارند که در هیچ موردی با امامت شاخ بشاخ نشود!

تا چه حد در این هدف به نتیجه رسیدند؟ و تا چه حد توانستند میخ امامت را محکم بزمین کوبند؟ و تا چه حد توانستند قضایای دیگر علمی را با این میخ ثابت نگه دارند؟ و بسیاری از پرسشهای دیگر که در ذهن هر پژوهشگر، و هر انسان با فرهنگ، و هر شخص دیندار، و هر طالب علم، و هر عاقلی مطرح می‌شود، را این کتاب ارزشمند دربرگرفته، و با اسلوب بسیار شیوا همه این مسائل را زیر زره بین بحث و بررسی برده، و همه چیز را بی پرده در مقابل خواننده قرار داده تا خود انتخاب کند که راه کجاست و چه کجا...

نویسنده نه به کسی توهین می‌کند، و نه به ایده و عقیده شخصی هجوم می‌برد. کتاب در واقع دریچه‌ای است که از آن می‌توانی دنیای حقیقتهای پنهان را ببینی، پس از آن اختیار باشماست...

ناشر...

پژوهشی تطبیقی درباره

حدیث و علوم و کتابهای آن

مقدمه

سپاس خداوندی را که زمین و آسمان‌ها آفریده و تارکی و روشنایی را ایجاد کرده است ولی با این وصف، کسانی منکر وجود پروردگار خویشند و به او شرک می‌ورزند. سپاس برای خدایی که شکر نعمت او به جای آورده نمی‌شود مگر با نعمتی از او که بر انسان واجب می‌گرداند نعمت بخشیده را اداء کند، نعمت تازه‌ای که با آن به شکر پروردگار می‌پردازد شکر کردن هم نعمتی است که باید خدا آن را عطاء فرماید، ستایش گران هرگز به ذات بزرگی که خود آن را وصف فرموده نمی‌رسند و او بزرگتر از هر توصیفی است که مخلوقات می‌کنند.

او را به گونه‌ای ستایش می‌کنم که شایسته ذاتش باشد، از کسی کمک می‌خواهم که هیچ گردش و حرکتی بدون اراده و قدرت او صورت نمی‌گیرد، و از او هدایتی می‌خواهم که هدایت شونده هرگز گمراه نشود.

برای گناهان گذشته و آینده از او طلب بخشش می‌کنم، آمرزش کسی که به عبودیت خود اقرار می‌کند و می‌داند بخشش و رستگاری تنها از اوست، و شهادت می‌دهم که پروردگارم تنها الله است و محمد فرستاده و بنده اوست.

این بخش سوم از کتاب ما است که حقیقت شیعه اثنی عشریه را بیان می‌کند، جزء اول پژوهش تطبیقی درباره عقیده امامت و تابعه، و جزء دوم تفسیر تطبیقی و اصول آن، و جزء سوم در مورد حدیث و علوم آن بحث می‌کند و این قسمت را به دو بخش تقسیم کرده‌ام.

قسمت اول: حدیث و علوم حدیث نزد جمهور.

قسمت دوم: حدیث و علوم حدیث نزد شیعه.

بخش اول شامل ده فصل است. فصل اول: آیات و احادیثی که دال بر موضوع هستند و به گونه ای آن را بیان می کنند که شکی به جا نمی گذارند و عنوان فصل را «بیان کتاب و سنت» می نامیم.

فصل دوم: سنت وحی است. و این موضوع را ثابت کردم.

فصل سوم: چنگ زدن و حفظ سنت توسط سلف صالح. و احادیث صحیحی را در این مورد ذکر کرده ام.

فصل چهارم: تدوین سنت. بیان شده بعضی از سنت در عهده رسول اکرم تدوین شده و بعضی دیگر در زمان صحابه و پیروان و تابعین بر حق آنها اما تدوین رسمی در نیمه قرن دوم هجری به دستور پنجمین خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه صورت گرفته است و بعضی کتاب های این قرن به ما رسیده است.

سپس تدوین حدیث به صورت کامل در قرن سوم یا عهد طلائئ صورت گرفت، و هر تدوینی که در قرن اول و دوم به ما نرسید، از این دریچه طلائئ آن را گرفته ایم.

فصل پنجم: بحث جرح و تعدیل. اساس علمی جرح و تعدیل نزد جمهور علماء و آراء بزرگان این فن را نقل کرده ام و مطالبی که در اول کتاب آمده در این موضوع نوشته ام، و موقف جمهور علماء به نسبت گروه های دیگر را بیان نموده ام.

فصل ششم: مجادله و گفت و گوی شافعی با گروهی که سنت را قبول ندارند و تنها به قرآن اکتفاء می کنند، و در حجت بودن سنت شک کرده اند. در نهایت مناقشه با باطل شدن شبهه های آنان به پایان می رسد و طرف تسلیم شافعی می شود و نظرات امام را می پذیرد.

فصل هفتم: اشاره به گمراهی گروهی که بعد از شافعی آمده و به سنت طعن زده اند، مخصوصاً در قرن سوم و چهارم.

هدف من بررسی و درک کامل تمام حرکات تشکیک کننده و گمراه در هر عصری نبوده چون این کار خیلی طولانی است تنها بخشی از آن کافی است، بدین علت فصل

هشتم را به عصر سیوطی اختصاص داده‌ام چون سیوطی از آن‌ها بحث کرد، و کتابی با عنوان «مفتاح الجنه فی الاحتجاج بالسنة» در رد آن‌ها نوشته است.

فصل نهم: با عنوان «مهاجمان در عصر جدید». اقسام آن‌ها و اندازه و حدود خطرناکی هر کدام را بیان کرده‌ایم و با فصل دهم کتاب را تمام کردم، اشاره به راوی مهم اسلام و از همه حافظ‌تر و فرد نمونه عصر خودش در روایت: ابو هریره رضی الله عنه که سنت را حفظ کرده است.

چون شرق‌شناسان و شاگردان آن‌ها از سکولارها و زناده و رافضه همه آن‌هایی که قصد ویران کردن اساس اسلام را دارند، دیدم که به این صحابی بزرگوار حمله می‌کنند. با پرداختن به بحث «سنت وحی خداست بر زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله» داستان ابو هریره را رها می‌کنیم.

و بعد از آن به قسم دوم که شامل حدیث و علوم آن نزد شیعه است منتقل می‌شویم، که دارای شش فصل می‌باشد، در فصل اول درباره تدوین حدیث نزد شیعه بحث می‌کنیم، بیان نمودیم که بعد از مرگ خود به چندین فرقه تبدیل شدند. و هر فرقه‌ای برای تأیید مذهب خود حدیث جعل می‌کند، و هیچ کدام درباره امامی که به دنیا نیامده تا حدیث جعل کنند، چون هر چند گمان و ادعا کنند هرگز عالم به غیب نیستند و هنگام مرگ حسن عسکری امام یازدهم، فرزندی نبود و شناخته نشد، و میراث او را تقسیم نمودند.

از این لحظه به بعد به دوازده گروه تقسیم شدند، عقیده همه بر این اساس بود که حسن عسکری فرزندی ندارد، به جز گروه اثنی عشریه، که ادعا کردند؛ فرزندی داشته و در این راستا مطالبی دارند که در بخش اول کتاب بیان شد.

و به فصل دوم منتقل می‌شویم تحت عنوان «جرح و تعدیل نزد شیعه و رافضه» این عنوان را انتخاب کردم تا میان تندروان و میانه روان فاصله‌ای انداخته باشیم و آن‌ها را با هم قاطی نکنیم.

یکی از کتابهای آنان کتاب «علوم الحدیث» حاکم معروف شیعی که با جمهور مسلمین اتفاق دارد و در حکم سنن نسانی و ابن عبدالبر و دیگران می باشد.

اما رافضه‌ای که امام زید بن علی بن حسین را به خاطر مدح ابوبکر و عمر و قبول کردن خلافتشان طرد کرده‌اند آن‌های که متأثر به عقیده باطل خود در مورد امامت هستند و جرح و تعدیل را بر اساس همان عقیده‌ی متعصب پای ریزی می کنند «یعنی کسی که امامت را قبول نداشته باشد مجروح و کسی که امامت را بپذیرد عادل است نه اینکه در این راستا پیرو قواعد محدثین باشند»!!

بر این اساس همه صحابه را مجروح کرده و فاسق می دانند، و به این هم اکتفاء نکرده - اند بلکه بهترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ که ابوبکر و عمر باشند را تکفیر کرده‌اند. و تمام امت اسلامی که به خلافت آن دو معترفند و بعد از رسول خدا پیرو سنت آن‌ها هستند کافر می دانند از کتاب جرح و تعدیل آن‌ها مطالبی ذکر کرده‌ام که گمراهی و کفر و زندقیت آن‌ها را بیان می کند.

فصل سوم شامل: مفهوم سنت نزد آن‌ها که مخالف اجماع است، چون ائمه را هم شریک رسول اکرم ﷺ قرار داده‌اند، و اقوال و افعال آن‌ها را بدون کوچکترین تفاوتی مانند اقوال پیامبر معصوم می دانند، خواه امام بزرگ باشد یا کودک، یا هنوز هم مانند بچه نوزادی در خاکها بازی کند.

کارهای لاهو و عبث آن کودک هم برای امت محمد ﷺ لازم الاجراء هستند مانند قرآن.

ببین چگونه به خدا دروغ می بندند.

فصل چهارم: بحث مراتب حدیث نزد آن‌ها که سه مرتبه دارد. صحیح و موثق و ضعیف و همه این اقسام بر آراء و نظرات گمراه کننده آن‌ها در جرح و تعدیل بنا شده است.

و فصل پنجم: بحث «تعارض و ترجیح» است و علل فاصله گرفتن آن‌ها از امت اسلامی را بیان می‌کند، به گونه‌ای که آنچه را مخالف امت اسلامی باشد هر چند موافق کتاب و سنت هم باشد را ترجیح می‌دهند و مخالفت با امت اسلامی را پختگی و استواری و هدایت و حتی آن را علامت ایمان می‌دانند.

قبلاً معنی کفر و ایمان نزد رافضی‌های پیرو عبدالله بن سبأ را توضیح دادم، و توضیحات بیشتری در این راستا می‌آید.

و فصل ششم: که فصل اخیر است درباره کتب چهارگانه معتبر آن‌ها: کلینی، و من لا یحضره الفقیه الصدوق، و تهذیب، و استبصار.

چون کتاب کافی آن‌ها مانند صحیح بخاری ماست و مشتمل بر اصول و فروع است. هشت جزء می‌باشد اما کتابهای دیگر مخصوص فروع دین هستند. تصمیم گرفتیم، ابتدا بحث جزء اول کافی باشد که اصول است و بعد از آن جزء دوم و در مرحله سوم روضه کافی و در پایان بحث سه جزء اخیر که فروع هستند و این چهار کتاب بعد از آن همه دوران تاریکی و ظلمت عقیده باطل آن‌ها نوشته شود.

پژوهش، باطل بودن و گمراهی و انحراف این کتابها را بیان می‌کند، مخصوصاً کتاب کافی که مؤلف آن کلینی در تحریف قرآن و تکفیر صحابه به ویژه ابوبکر و عمر که بهترین امت بعد از رسول خدا ﷺ هستند، روش و منهج استادش علی بن ابراهیم را پیموده است.

خواننده این بخش از اینکه گروهی با این همه انحراف و گمراهی خود را به اسلام نسبت می‌دهند و در راستای انتشار چنین فساد بین مسلمین تمام توانایی خود را خرج می‌دهند خیلی متحیر می‌شود.

و با خواندن این جزء با هر دو بخشش متوجه می‌شود که بین روش علمی جمهور مسلمانان و روش تندروان رافضیه و زناده فاصله بسیاری وجود دارد و اینکه میانه روان

شیعه با جمهور مشترک‌اند و بعد از آن اصول فقه می‌ماند که در جزء چهارم به آن می‌پردازیم.

قسمت اول:

حدیث و علوم آن نزد جمہور علماء

فصل اول: تبیین و روشنگری قرآن و سنت

فصل دوم: سنت از وحی سرچشمه می گیرد

فصل سوم: تمسک و پیروی سلف از سنت

فصل چهارم: تنظیم و تدوین حدیث

فصل پنجم: جرح و تعدیل راوی

فصل ششم: گفتگوی امام شافعی با گروهی گمراه

فصل هفتم: بعد از امام شافعی

فصل هشتم: دو دوران امام سیوطی

فصل نهم: طعنه گران در زمان کنونی

فصل دهم: آیا این اندیشمندی اسلامی است؟!

پیشگفتار

سپاس خدایی را که آسمانها و زمین را آفرید، و نور و تاریکی را قرار داد، و کسانی که به خدا کفر ورزند، حقیقتاً از راه حق دور شده‌اند و سپاس خدایی را که نمی‌توان ادای شکر نعمت او را جز به نعمت واحدی کرد، خدایا تو را آنچنان که شایسته است حمد و سپاس می‌گویم و از شما طالب یاری و استعانت می‌نمایم، آن نعمتی که خدا آن را به هر کس ارزانی دهد هرگز گمراه نخواهد شد.

و از تمامی گناهانی که کرده‌ام و خواهم کرد، طلب مغفرت می‌کنم، همانند استغفار کسی که به معبودیت خدا اذعان می‌کند، و می‌داند که جز خدا کسی گناهان او را نمی‌آمرزد و او را نجات نمی‌دهد.

اما بعد:

قرآن کم کم و در طول ۲۳ سال نازل شد ﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾ [الإسراء: ۱۰۶] «و قرآنی [با عظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی به مردم بخوانی و آن را به تدریج نازل کردیم». و پیامبر ﷺ هنگامی که قرآن را برای مردم می‌خواند، آن را آن طور می‌خواند که مراد خدا را بیان بدارد.

و روش صحابه نیز همین طور بود، همانگونه که ابن مسعود می‌گوید: ما بیشتر از ده آیه را یاد نمی‌گرفتیم تا اینکه آن را درک می‌کردیم و بدان عمل می‌نمودیم، و ما با این روش همگام با علم، عمل را نیز می‌آموختیم، و هر آنچه را که راجع به این علم می‌دانستند آن را از پیامبر یاد می‌گرفتند.

و در دوران مکی ای که سوره اسراء در آن نازل شده در همان ایام فرمود: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹] «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارتگری است بر تو نازل کردیم» و در آیه- ی ۴۴ همان سوره فرمود: ﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ آن بیان و تبیینی که قرآن آن را ذکر کرده چیست؟ و بیان و تبیان و رهنمود رسول گرامی چیست؟ و رابطه این دو با هم چگونه است؟

فصل اول:

تبیین و روشن‌گری قرآن و سنت

قرآن بخش بخش در مدت بیست و سه سال نازل شد؟ سوره اسراء آیه ۱۰۶:

﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا﴾

«قرآنی است که آن را جداگانه فرستادیم تا آن را آرام بر مردم بخوانید و قطعاً ما آن را کم کم و بهره بهره فرستادیم».

پیامبر قرآن را بر مردم می خواند مراد خداوند را هم بیان می فرمود و روش صحابه همانطور که ابن مسعود می گوید: «وقتی ده آیه نازل می شد آن را می خواندیم و یاد می - گرفتیم و به آن عمل می کردیم و بعد از آن ده آیه دیگر می رسید و یاد گرفتن و عمل کردن ما با هم بودند» هر چیزی که از قرآن برای آن ها پوشیده بود یاد می گرفتند. در همان دوران مکی که سوره اسراء (آیه قبلی) نازل شده بود، آیه ۸۹ سوره نحل هم فرود آمد:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾

«ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان گر همه چیز باشد».

و در آیه ۴۴ همان سوره:

﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ ۖ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«ما قرآن را بر تو نازل کردیم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آن ها فرستادیم».

قرآن کریم برای بیان کردن چه چیزی آمده است؟ و رسول اکرم ﷺ چه بیانی دارد؟ و چه رابطه ای بین این دو بیان وجود دارد؟

۱- آیات روشنی که در قرآن آمده اند و نیازمند توضیح نیستند: مانند آیه ۱۹۶ بقره:

﴿وَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنْ أَهْدًى وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَهْدًى مُحِلُّهِ ۚ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِمْ أَذًى مِنْ رَأْسِهِ ۖ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ

نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ».

«کسی از عمره بهره‌مند گردد، پس حج را آغاز کند، آنچه از قربانی میسر شد، و کسی که نباید، سه روز در ایام حج و هفت روز هنگامی که باز گشت به خانه خود روزه بگیرد، این ده روز کاملی است. این برای کسی است که خانواده او اهل مسجد الحرام نباشند» حرف واو هم برای عطف می‌آید و هم برای اباحه، پس از واو فهمیده می‌شود که بین سه روز حج و هفت روز هنگام بازگشت مخیر است. اما بیان «تلك عشرة كاملة» - این‌ها ده روز کاملند - این فهم را رد می‌کند که واو برای انتخاب باشد.

و نمونه این آیه در اصول فقه به محکم یا مفسر معروف هستند یعنی هرگاه مبین خود قرآن باشند. این نوع آیات زیاد هستند، یا آیاتی که قطعی الدلاله باشد که تأویل بردار نیستند.

۲- در آیه کریمه گذشته حج و عمره ذکر شد، اما کیفیت اداء آن‌ها چگونه است؟ در آیه «نماز را اقامه بدارید و زکات بدهید» وجوب نماز و زکات فهمیده می‌شود، مانند تعداد نماز واجب چند تا هستند؟ چگونه اداء می‌شوند؟ اوقات آن‌ها کدامند؟ و یا چیزهای دیگر که متعلق به نماز هستند و همچنین درباره زکات. همه این‌ها را خدا بر زبان رسول اکرم ﷺ بیان نمود.

خداوند واجبات را نازل فرموده و بیان آن را به عهده رسول سپرده است. این چیزی است آشکار و نیاز به توقف ندارند و کسی هم نمی‌تواند آن را انکار کند. نمونه این آیات ظنی الدلاله هستند و تأویل بردار: مانند مطلقى که مقید می‌شود یا عامی که تخصیص می‌گردد یا چیزهای دیگری که معروف هستند.

۳- سنت چیزهایی را بیان می‌کند که در کتاب نصی بر آن‌ها نداریم، و بیان پیامبر از طرف خداوند است. چون قرآن بیان فرمود که اطاعت از رسول اکرم ﷺ واجب است،

پس هرکسی فرائض و واجبات قرآن را قبول کند، سنن رسول را هم می‌پذیرد چون خداوند پیروی از پیامبر را واجب کرده است، پس پیروی از کتاب و از سنت در این جمع می‌شوند که هر دو دستور خداوند هستند، هر چند اسباب قبول کردن آن‌ها فرق می‌کند یکی به سبب اینکه کلام خدا است و دیگری به سبب اینکه خدا فرمود آن را قبول کنید.

آیاتی که خوب اطاعت رسول را بیان می‌کنند و اینکه اطاعت از او اطاعت از خدا است و مردم را بر حذر می‌دارند از مخالفت دستورات رسول اکرم - زیاد هستند و تنها به ذکر بعضی از آن‌ها اکتفاء می‌کنیم.

قرآن به اطاعت از رسول خدا ﷺ دستور می‌فرماید: و مردم را از سرپیچی اوامر او می‌ترساند.

سوره حشر آیه ۷:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

«چیزهایی را که پیامبر برای شما آورده اجراء کنید و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته، دست بکشید، و از خداوند بترسید، همانا عذاب الهی بسیار سخت است».

سوره نساء آیه ۵۹:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و پیامبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرمان دهان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیامبر او برگردانید. اگر به خداوند و روز رستاخیز ایمان دارید این برای شما بهتر است».

سوره احزاب آیه ۳۶:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ
وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾^{۸۰}

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود ندارند، هرکس هم از دستور خدا و رسولش سرپیچی کند گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

سوره نساء آیه ۸۰:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾
«هرکس مطیع رسول باشد، مطیع خداست».

سوره فتح آیه ۱۰:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾

«آنهایی که به تو بیعت دارند در حقیقت به خدا بیعت داده‌اند».

سوره نساء آیه ۶۵:

﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا
مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند».

سوره نور آیه ۶۳:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ
مِنْكُمْ لُوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«دعوت رسول را در میان خویش همان دعوت برخی از برخی از خود به شمار نیاورده، خداوند آگاه از کسانی است که در میان شما خویش را می‌دزدند و پشت سر

دیگران خود را پنهان می‌کنند، آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند. باید از این بترسند که بلائی گریبانگیر ایشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود».

سوره نور آیه ۵۱ و ۵۲:

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَخَشِيَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

«و مومنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کنند. سخنشان تنها این است که می‌گویند شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند و هرکس از خدا و پیغمبرش پیروی کند و از خدا بترسد و از او بپرهیزد این چنین کسانی به مقصود خود رسیدگانند».

این آیات کریمه اطاعت از رسول را در کنار اطاعت از خدا واجب کرده‌اند و در بعضی مواقع تنها اطاعت از رسول اکرم را ذکر کرده‌اند و از سرپیچی ایشان هشدار داده‌اند. قرآن کریم بر چنین افراد به گمراهی و عدم ایمان حکم کرده است پس پیروی از رسول اطاعت از خداوند می‌باشد در نتیجه سنت هم از طرف خدا بیان و ابلاغ شده است.

رهنمود قرآن و سنت

نخست در قرآن کریم توضیحی آمده که نیاز به توضیح دیگری است. همانند فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۚ فَمَنْ لَمْ يَحِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ ۚ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ۚ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝﴾ [البقرة: ۱۹۶]

«پس هر کس از [اعمال] عمره به حج پرداخت [باید] آنچه از قربانی میسر است [قربانی کند] و آن کس که [قربانی] نیافت [باید] در هنگام حج سه روز روزه [بدارد] و چون برگشتید هفت [روز دیگر روزه بدارید] این ده [روز] تمام است این [حج تمتع] برای

کسی است که اهل مسجد الحرام [مکه] نباشد و از خدا بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است».

حرف واو همانگونه که برای جمع دو جمله می آید، گاهاً نیز مفید اباحه است یعنی احتمال آن را دارد فردی که نخست عمره را به انجام رسانیده میان سه روز روزه در حج و هفت روز اگر به وطن برگشت مخیر می باشد، و مثالهایی از قبیل این آیه کریمه فراوان است.

اولاً: در آیهی کریمه‌ی قبلی از عمره و حج یاد کرده که چگونه آن‌ها را انجام دهیم؟ در فرموده‌ی خداوند که می فرماید: ﴿وَأَقِمْوْا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾ بیان می دارد که نماز و زکات واجب است، و اما تعداد نمازها چند تا می باشد؟ و چگونه انجام می شوند؟ و در چه اوقاتی؟ و چیزهای دیگر که به نماز و زکات مربوط می باشند، تمام اینها را خداوند توسط پیامبرش بیان داشته است.

خداوند قرآن را برای صحت نهادن بر فریضه‌ها نازل کرده و توضیح آن را برای پیامبر وا گذاشته و این امری واضح و روشن می باشد که نیازی به توقف ندارد و هیچ کس نمی تواند آن را انکار کند و این قبیل چیزها توضیحی است جهت مسائل ظنی الدلالة که تاویل را در بر می گیرد.

همانند مطلقی که مقید می شود و عامی که تخصیص می یابد و چیزهای دیگری از این قبیل که مشهور هستند.

ثانیاً: در سنت مطهر نبوی چیزهایی بیان شده که در قرآن راجع به آن‌ها نصی نیامده است، و توضیح (تشریح) پیامبر به مثابه‌ی توضیح خداوند می باشد و قرآن کریم وجوب اطاعت و پیروی از پیامبر را بیان کرده است، و هر کس که فرائض قرآن را قبول کند، این به معنای این است که سنت پیامبر را هم قبول کرده است، زیرا خداوند اطاعت از پیامبر

و گردن نهادن به دستورات پیامبر را بر مردم واجب گردانیده است. هر آنچه را که از پیامبر بپذیری در واقع آن را از خدا پذیرفته‌ای.^۱

و در آیات بسیاری اطاعت و پیروی از پیامبر را همانند اطاعت از خداوند واجب دانسته‌اند.

قرآن کریم به اطاعت از پیامبر و بر حذر داشتن از سرپیچی از آن دستور می‌دهد ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^ط وَاتَّقُوا اللَّهَ^ط إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [الحشر: ۷] «و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت کیفر است».

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ^ط وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا^ط﴾ [الأحزاب: ۳۶] «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».

و ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^ط وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا﴾ [النساء: ۸۰] «هر کس از پیامبر فرمان برد در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم».

و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^ط فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ^ط وَمَنْ أَوفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا^ط﴾ [الفتح: ۱۰] «در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست‌خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان

می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد.»

و ﴿فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.»

و تمامی این آیات اطاعت از پیامبر را همانند اطاعت از خداوند معرفی کرده‌اند و آن را واجب می‌دانند و مردم را از نافرمانی پیامبر بر حذر دانسته‌اند و حکم گمراهی و کفر را برای چنین فردی صادر کرده‌اند.

فصل دوم:

سنت از وحی سرچشمه می گیرد

پس مقام و منزلتی شایسته رسول خدا نیست مگر اینکه معصوم باشد و از روی هوا و هوس سخن نگوید، البته خداوند این را در قرآن بیان فرموده؛ آیه ۳ و ۴ سوره نجم:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.

«و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما درمیان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می گردد».

یا آیه ۵۲ و ۵۳ سوره شوری:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۖ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾.

«تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می سازی. راه خدائی که متعلق بدو است همه چیزهائی که در آسمانها و زمین است. هان! همه کارها به خدا باز میگردد (و هر کاری تحت نظارت دقیق او و با اطلاع و اجازه او انجام می پذیرد، و هر چیزی بدو مربوط است)....»

از دو آیه بالا یکی خطاب به رسول اکرم است و دیگری مومنان را مخاطب قرار داده و بیان نموده اند که خداوند کتاب و حکمت را نازل فرموده است، و بعداً در کلام شافعی ثابت می شود که حکمت سنت است، و دو آیه:

۱- سوره نساء آیه ۱۲۳:

﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ ۖ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا تَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾.

«جزا و پاداش، فضیلت و برتری - نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هر کس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده میشود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت - تا او را کمک کند و از عذاب خدا محفوظ گرداند».

۲- سوره بقره آیه ۲۳۱:

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

«نعمت خدا را بر خود و آنچه را که از کتاب و حکمت بر شما نازل کرده و شما را با آن پند می‌دهند به خاطر بیاورید...»

در این راستا هستند. پس اگر قرآن کریم ﷺ وحی منزل است و به پیروی و تعبد و تلاوت آن مأمور شده‌ایم، سنت رسول اکرم هم وحی است و مأمور به پیروی از آن هستیم با این اختلاف که تعبد و تلاوتش مشروع نیست.

و از رسول اکرم ﷺ احادیثی روایت شده که بیان می‌کنند اطاعت از رسول واجب و سرپیچی از او خطرناک است، امام احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و حاکم روایت کرده‌اند که رسول اکرم فرموده «هرگز کسی از شما بر صندلی ننشیند و به پشت لم ندهد و آنگاه که دستوری از دستورات من یا منع کردنی از منی‌اتم بیاید می‌گویید این را نمی‌شناسم و من آن را در کتاب خدا جست و جو کردم ولی نیافتم» و در روایت دیگر «احتمال دارد یکی از شما بر صندلی بنشیند.» حدیثی از احادیث برای او خوانده شود و بگوید «میان من و شما کتاب خداوند داور است هر آنچه حلال کرده آن را حلال می‌دانیم و حرامش را حرام می‌دانیم» ولی این طور نیست آنچه رسول حرام کرده مانند حرام خداست.^۱

و در خطبه حجه الوداع مردم را به پیروی و تمسک به قرآن و سنت تشویق کرده و فرموده: «میان شما چیزی جا گذاشتم اگر به آن چنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و سنت رسول».^۲

۱- احمد شاکر ص ۸۹:۹۱

۲- سیره ابن اسحاق ۶۰۳/۴ - ۶۰۴ - حدیث در تنویر الحوالک ۲۰۸/۲ - مستدرک ۹۳/۱

و روایت ابو داود از حسان بن عطیه «برای ابلاغ سنت جبرئیل بر رسول نازل می‌شد همانگونه که برای قرآن می‌آمد و سنت را مانند قرآن به او یاد می‌داد».^۱

دارمی از اوزاعی از حسان روایت می‌کند «جبرئیل بر رسول اکرم برای سنت نازل می‌شد، همانگونه که برای قرآن نازل می‌شد».^۲ خطیب بغدادی در کفایه با سند حسان بن عطیه از او روایت کرده است (کفایه ص ۱۲)

۱- قواعد غدبث قاسمی.

۲- سنن دارمی، ۱/۱۱۷

فصل سوم:

تمسک و پیروی سلف از سنت

سلف صالح از سنت رسول خدا همانند پیرویشان از قرآن پیروی و اتباع می‌کردند.
(در پیش آنان هر دو وحی بود و واجب اتباع)

در صحیح بخاری - کتاب اعتصام آمده «خلفاء بعد از رسول خدا در امور مباح بزرگان اهل علم را جمع می‌کردند و از آنها مشورت می‌خواستند و آسان‌ترین را اجراء می‌کردند، ولی اگر قرآن و سنت آن را توضیح داده بود، با پیروی از رسول خدا به چیز دیگری روی نمی‌آوردند.»

دارمی هم در باب «التورع عن الجواب فیما لیس فی الکتاب و السنه» روایاتی دارد که مطالب گذشته را توضیح می‌دهد.

یکی از این روایات: اگر نزاع و جدلی پیش ابوبکر می‌آمد، او به کتاب خدا نگاه می‌کرد، اگر در کتاب پیدا می‌کرد، با آن قضاوت می‌نمود، و اگر در کتاب چیزی پیدا نمی‌کرد، و از سنت در این مورد چیزی می‌دانست با آن قضاوت می‌کرد اگر در سنت هم آن را نمی‌یافت بیرون می‌آمد و از مسلمین می‌پرسید، و می‌گفت چنین و چنان مواردی پیش من آمده، آیا شما از رسول خدا که قضاوت کرده باشد در این باره چیزی می‌دانید؟ بعضی از مواقع چند نفر می‌آمدند و از رسول خدا چیزی نقل می‌کردند ابوبکر می‌گفت: سپاس خدای را که میان ما بعضی وجود دارند که از پیامبر چیزی حفظ کرده‌اند، و اگر باز هم نمی‌یافت، بزرگان را جمع می‌کرد و با آنها مشورت می‌نمود اگر بر چیزی اجماع می‌کردند با آن قضاوت می‌فرمود.

موضع گیری ابوبکر به نسبت ارث جده مشخص و معروف است. که گفته «در کتاب خدا چیزی نمی‌بینیم...» و بعداً حکم رسول خدا روایت می‌شود. او با آن روایت حکم می‌کند.

روایت دیگر: دارمی از عمر بن خطاب روایت می‌کند که عمر به شریح می‌نویسد: «اگر موردی پیش آمد و در کتاب خدا حکم آن وجود داشت با حکم خدا قضاوت کن و مردان تو را از قرآن برنگردانند و اگر در کتاب خدا چیزی نبود به سنت رسول اکرم نگاه

کن، اگر وجود داشت با آن قضاوت کنید و اگر در سنت رسول خدا وجود نداشت ببین بزرگان مردم بر چه چیزی اتفاق دارند اتفاق آنها را اجراء کن».

روایت دیگر: ابن عمر به جابر بن زید رسید و به او گفت: ای ابو شعشاء تو از فقها بصره هستی تنها به قرآن و سنت رسول اکرم فتوی بده، چون اگر خلاف این کنید هم خودت و هم دیگران را نابود خواهی کرد.

عبدالله بن مسعود می گوید: «زمانی فرا می رسد که نه ما قضاوت می کنیم و نه آنجا هستیم. و خداوند چیزی را که دیده ایم تقدیر کرده است، کسی اگر خواست در موردی قضاوت کند، با کتاب خدا قضاوت نماید، و اگر آن را در کتاب خدا پیدا نکرد بر اساس سنت رسول خدا قضاوت کند و اگر در سنت هم موجود نبود، و رسول در آن قضاوتی نداشته بر اساس قضاوت صالحین قضاوت کند».

بخاری در کتاب اعتصام و مسلم و احمد و دیگران از عمر بن خطاب روایت کرده اند. عمر گفت چه کسی از پیامبر درباره جنین (بچه) چیزی شنیده است؟ حمل بن مالک نابغه بلند شد و گفت: من بین دو «هوو» بودم که یکی از آنها دیگری را با بیل زد و جنین داخل شکمش را کشت، رسول خدا ﷺ دیه او را عیدی قرار دارند.

عمر گفت: اگر این حدیث را نمی شنیدم، چنین قضاوت نمی کردم، در روایت دیگری گفته: «نزدیک بود به رأی خود قضاوت کنیم».

امام شافعی از سعید بن مسیب روایت کرده: عمر دیه انگشت ابهام را ده شتر قرار داد و برای انگشت دیگر ده شتر و برای انگشت وسطی ده شتر و برای کنار خنصر نه شتر و برای خنصر شش شتر سپس شافعی می فرماید: «وقتی در زمان عمر معروف شد که برای دست پنج شتر قرار داد چون دستی پنج انگشت دارد و هر کدام دارای منافع و زیبایی خاصی است و هر شتری جای انگشتی، و برای هر کدام از انگشتها، به اندازه دیه دست قرار داده و این بر حدیث قیاس شده است.

وقتی در نوشته آل عمرو بن حزم پیدا کردیم که رسول خدا فرمود: «دیه هر انگشت $\frac{1}{10}$ شتر است». و با شنیدن این حدیث از حکم قبلی پشیمان شدند. نوشته آل عمرو بن حزم را قبول نکردند تا ثابت شد که نوشته رسول اکرم صلی الله علیه و آله است.

دو نکته اساسی در حدیث وجود دارد

- ۱- قبول کردن حدیث: حدیث وقتی قبول می‌شود که ثابت باشد هر چند بزرگان به آن هم عمل نکرده باشند.
 - ۲- اگر مدتی گذشت و یکی از امامان کاری را انجام داد پس حدیثی مخالف عمل آن امام پیدا شد باید عمل امام رها شود و به حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله عمل کنیم. و همچنین باید دانست حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله با عمل دیگران ثابت نمی‌شود بلکه خودش ثابت می‌گردد. (یعنی تصحیح حدیث بر اساس سند و قواعد حدیث است نه عمل یا نظر اشخاص).
- هیچ کسی نگفت قضاوت عمر بین مهاجرین و انصار این بوده بلکه تسلیم رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و هر عملی خلاف این را رها کردند.
- اگر این حدیث به عمر می‌رسید به آن حکم می‌کرد همان طور که در موارد دیگر به علت تقوی و ادب به احادیث رسول اکرم رجوع می‌کرد و بر اساس آن‌ها حکم می‌فرمود چون می‌دانست پیروی از رسول واجب است و هیچ کس دستوری به همراه دستور رسول ندارد و اطاعت از پروردگار در گرو اطاعت از رسول است.
- امام شافعی به روایت عمر بن خطاب عمل می‌کند که عمر گفته «دیه سهم نزدیکان مرد است و زن از دیه شوهرش سهمی ندارد» تا اینکه ابن سفیان به او خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «زن مریض خانه دار از دیه شوهرش ارث می‌برد» عمر از خود پشیمان شد.^۱

چون حدیث نزد صحابه دارای جایگاه خاصی بود برای یاد گرفتن یک حدیث سفر می‌کردند.

عطاء ابن ابی رباح می‌گوید: ابو ایوب به سوی عقبه بن عامر می‌رود تا از او در مورد حدیثی که شنیده است سؤال کند چون هیچ کس از افرادی که حدیث را شنیده‌اند به جز عقبه و او باقی نمانده بودند وقتی به منزل مسلمه بن مخلد امیر مصر رسید به او خبر دادند که ابو ایوب انصاری آمده است بیرون آمد و ابو ایوب را در آغوش گرفت سپس گفت: چرا آمده‌اید؟ جریان را برای او تعریف کرد سپس گفت: مرا به منزل عقبه رهنمایی کن، مسلمه فردی را همراه او فرستاد تا به خانه‌ی عقبه رسیدند و قتی عقبه او را دید بیرون آمد و او را در آغوش گرفت و گفت: چرا اینجا آمده‌اید؟ گفت: آمدم تا حدیث رسول خدا را در مورد «ستر مؤمن» از تو بشنوم. عقبه گفت؟ بله رسول خدا فرمود: هر کس عیب مؤمنی را در دنیا بپوشاند خداوند در قیامت عیب او را خواهد پوشانید. ابو ایوب گفت: راست می‌گوید سپس رهسپار مدینه شد.

معنی این دو روایت کافی و بی‌نیاز کننده است و از جمله مثالهای بسیاری است که در سیر و سیاحت و بحث و کنکاوش و گردش برای جمع‌آوری حدیث مشهورند است.

فصل چہارم:
تنظیم و تدوین حدیث

مشهور و معلوم است که رسول اکرم هم از نوشتن احادیث نهی فرموده و هم به نشستن آن دستور داده است. طبیعتاً جمع امر ونهی در یک زمان و حال بر یک موضوع واحد امکان‌پذیر نیست، محقق متوجه می‌شود نهی از کتابت در ابتدای اسلام بود. تا حدیث با قرآن قاطی نشود یا برای هر حکمت دیگری که باشد.

حدیث نهی از نوشتن را امام مسلم در کتاب زهد تحت عنوان «باب الثبوت فی الحدیث و حکم کتابه العلم» از ابی سعید روایت کرده است: «پیامبر خدا فرمود به جز قرآن از من چیزی ننویسید و هر کس تا به حال غیر از قرآن را نوشته آن را محو کند، اما مشکلی ندارد شفاهاً از من حدیث روایت کنید، هر کس - همام می‌گوید: به نظر فرمود: عمداً - از من دروغ بگوید، نشستگاه و جایگاه خود را در آتش انتخاب کند. و تنها این حدیث در این مورد روایت شده است.

امام نووی در شرح حدیث می‌فرماید: «وقتی رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «لا تکتبوا عنی غیر القرآن و من کتب عنی غیر القرآن فلیمحه» قاضی عیاض گفته «سلف صالح از صحابه و تابعین درباره نوشتن اختلاف داشتند بعضی آن را مکروه و بعضی آن را جائز دانسته‌اند» پس مسلمانان بر جواز آن اتفاق پیدا کردند، و نهایتاً اختلاف برطرف شد، اما در مورد معنی حدیث نهی اختلاف داشتند، بعضی گفته‌اند: حدیث نهی در حق کسانی است که حافظه خوبی دارند و اگر به حافظه‌اشان متکی باشند می‌ترسند که روز به روز حافظه‌اش ضعیف‌تر گردد.

اما حدیث جواز کتابت در مورد کسانی است که حافظه خوبی ندارند و متکی به کتابت هستند بر این اساس خطاب به اصحاب فرمود: «برای ابی‌شاء بنویسید (چون او حافظه خوبی نداشته)».

و همچنین حدیث صحیفه علی و حدیث کتابت عمرو بن حزم که درباره فرائض و سنن و روایات هستند و حدیث نوشتن صدقه و مقدار نصاب زکات که ابوبکر آن را به

سوی انس فرستاد وقتی که به بحرین رفت، و حدیث ابو هریره که عمرو بن عاص حدیث می‌نوشت و من نمی‌نوشتم و احادیث دیگر...

بعضی هم گفته‌اند نهی با این احادیث نسخ شده است نهی وقتی بود که از اختلاط قرآن و سنت می‌ترسید اما وقتی که ترس برطرف شد، دستور کتابت ابلاغ شد. بعضی گفته‌اند، نهی در مورد نوشتن قرآن و سنت در یک ورقه است تا خواننده اشتباه نکند.^۱

احادیثی که امام نووی به آن‌ها اشاره می‌کند بعد از حدیث نهی روایت شده‌اند و بدین علت حکم به نسخ کرده‌اند.

و بر این اساس البانی در ذیل حدیث منذری که در مختصر صحیح مسلم آمده می‌گوید: «این حدیث با احادیث فراوانی که به کتابت دستور داده‌اند نسخ شده است.»^۲

را مهرمزی که در قرن سوم هجری متولد شده و در سال ۳۶۰ فوت کرده، درباره تدوین حدیث در باب «کتابت» و با سند خودش شش حدیث را ذکر می‌کند.

۱- از ابو هریره روایت شده «وقتی رسول اکرم مکه را فتح کرد و میان مردم ایستاد خدا را ستایش و مدح کرد و فرمود: «خداوند فیل را از ورود به مکه منع کرد و رسول و مومنان را بر آن مسلط ساخت و برای هیچ کس قبل و بعد از من حلال نشده و تنها چند لحظه برای من حلال شده است حیواناتش رانده نمی‌شوند و خارهایش برداشته نمی‌شوند و گمشده‌هایش تنها برای جست و جوگرش حلال است و اگر کسی شخصی را به قتل برساند یا فدیة می‌دهد یا قصاص می‌شود.

عباس فرمود: مگر بوته اذخرها که ما آن‌ها را در قبر و خانه‌ها قرار می‌دهیم. رسول فرمود: بله مگر، اذخرها.

۱- در اسات فی الحدیث نبوی - محمد مصطفی اعطی ص ۷۶

۲- تعلیل البانی ۲/۲۵۳ - شماره حدیث ۱۸۶۱

ابوشاه - مردی یمنی - بلند شد و گفت: این‌ها را برای من بنویس ای رسول خدا پیامبر ﷺ فرمودند: برای ابو شاه بنویسید.

مدید می‌گوید: به اوزاعی گفتم: چه چیزی را برای ابی شاه نوشتند؟ فرمود: آن خطبه‌ی که از رسول ﷺ شنیده است. اما بقیه احادیث همه از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت شده‌اند.

۲- گفتم ای رسول خدا ﷺ علم را مقید کنم؟ فرمود: بله، گفتم با چه چیزی مقید می‌شود؟ فرمود: با نوشتن.

۳- گفتم ای رسول خدا ﷺ آنچه از تو می‌شنوم آن را بنویسم؟ فرمود: بله، گفتم: در حالت خشمگینی و آرامش؟ فرمود: بله، من به جز حق چیزی نمی‌گویم.

۴- گفتم ای رسول خدا ﷺ ما از تو چیزهایی می‌شنویم آن‌ها را حفظ نمی‌کنیم آیا آن‌ها را بنویسیم؟ فرمود: بله بنویسید.

۵- از رسول خدا ﷺ روایت شده «علم را با کتابت مقید کنید».

۶- گفتم ای رسول خدا ﷺ از تو چیزهایی می‌شنوم آیا آن‌ها را بنویسم؟ فرمود: بله بنویسید. گفتم: شما خشمگین می‌شوید و آرام می‌گیرید؟ فرمود: من در هر دو حالت فقط حق می‌گویم.^۱

حدیث اول را امام بخاری در کتاب علم - باب کتابه علم از ابو هریره روایت کرده است، و در آن باب سه حدیث وجود دارد. اولی که گذشت و دومی را از ابی جحفه روایت کرد «که به علی گفتم: آیا نزد شما کتابی هست؟ علی فرمود: نه مگر قرآن یا فهمی که به مرد مؤمنی داده می‌شود، یا چیزی که در این صحیفه است گفتم در آن صحیفه چه چیزی وجود دارد؟ گفت: قصاص، آزاد کردن اسیر و اینکه مسلم در مقابل کافر کشته نمی‌شود.

۱- احادیث نماز ۳۱۵-۳۱۹ تحریخ ص ۳۶۴-۳۶۵

و از ابو هریره روایت می‌کند که گفته: هیچ کدام از صحابه بیشتر از من حدیث روایت نکرده‌اند مگر عبدالله بن عمرو که او از رسول حدیث می‌نوشت ولی من نمی‌نوشتم. حدیث چهارم: از ابن عباس روایت شده: وقتی بیماری رسول اکرم شدت گرفت فرمود: بیاید برای شما چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید. نوشتن عبدالله بن عمرو همانطور که ابوهریره به آن اشاره می‌کند مشهور است و نام آن صحیفه «الصادقه» است که از رسول اکرم آن را شنیده و یادداشت کرده است. و از احادیث عبدالله بن عمرو در مسند امام احمد چهار روایت صحیح پیدا کردیم که همه آن‌ها کتابت را ثابت می‌کنند.

حدیث اول: هر چه را از رسول خدا ﷺ می‌شنیدم آن را می‌نوشتم و می‌خواستم آن‌ها را حفظ کنم، ولی قریش نگذاشتند و گفتند، تو هر چه از رسول می‌شنوی آن را می‌نویسی در حالی که رسول هم بشر است و در ناراحتی و آرامش سخن می‌گوید، از نوشتن دست بردار شدم و داستان را برای رسول شرح دادم. فرمود: بنویس. سوگند به کسی که جان من در دست اوست تنها حق از دهانم خارج می‌شود.^۱

و در روایت دیگر «تنها از آن - دهانم - حق بیرون می‌آید».^۲

و در روایت دیگر «شایسته نیست برای من مگر اینکه در هر دو حالت حق بگویم».^۳

و در روایت دیگر «من در ناراحتی و آرامش تنها حق می‌گویم».^۴

شیخ شاکر بعد از حدیث اول صحت آن را بیان می‌کند و آن را تخریج نمود، و سپس به بحث کتابت در عصر رسول اکرم ﷺ منتقل می‌شود و تنها به تعلیق ابن قیم بر مختصر سنن ابی داود اکتفاء می‌کند که می‌گوید:

«از رسول اکرم به اثبات رسیده که ایشان از کتابت نهی فرموده‌اند و اجازه هم داده است. و اجازه دادن بعد از نهی بوده پس ناسخ حدیث نهی می‌باشد چون رسول اکرم در

۱- المسند تحقیق شاکر ج ۱۰- ۶۵۱

۲- ۳- ۴- مسند شماره ۶۸۰۲- ۶۹۳۰- ۷۰۲۰

غزوه فتح فرمودند: برای ابی شاه بنویسید. (یعنی همان خطبه را که در آن روز فرمود ابوشاه نوشتن آن را از رسول خدا ﷺ خواست).

و همچنین به عبدالله بن عمرو اجازه کتابت داد و این هم بعد از حدیث نهی بود، چون او مدام می‌نوشت و در حالی فوت کرد که صحیفه‌ای داشت به نام «الصادقه» اگر نهی کتابت بعد از حدیث عبدالله بن عمرو می‌بود عبدالله صحیفه خود را محو می‌کرد زیرا رسول خدا ﷺ در حدیث نهی فرموده بود؛ هر چه از من غیر قرآن نوشته‌اید محو کنید. وقتی که می‌بینم عبدالله آن را محو نکرد پس بعد از نهی با اجازه رسول آن را نوشته است و این آشکار است.

ثابت شده که رسول اکرم در بیماری فوت فرمودند: «کاغذ و مداد بیاورید چیزی می‌نویسم تا بعد از من گمراه نشوید، پس هر آنچه نوشته شده با اذن و اجازه ایشان نوشته شده است، و رسول خدا چیزی به عمرو بن حزم درباره دیه و واجبات و زکات نوشته، عمر بن خطاب در مورد صدقات، ابوبکر صدیق انس را فرستاده تا به علی بگوید آیا رسول خدا ﷺ خصوصی برای شما چیزی نوشته است؟ علی فرمود: نه مگر آنچه در این صحیفه است که در آن دیه و آزاد کردن اسیر و اینکه مسلمان در مقابل کافر کشته نمی‌شود وجود دارد.

و علت نهی از کتابت در اوائل اسلام جلوگیری از اختلاط با قرآن کریم بوده، اما وقتی که توانستند قرآن را از حدیث تشخیص دهند و از این مفسده امان یابند اجازه نوشتن صادر شد.

بعضی گفته‌اند از کتابتی نهی شد که با قرآن در یک ورق نوشته می‌شود تا مردم در تشخیص آن مرتکب اشتباه نشوند.

اما بعضی از سلف مطلق نوشتن را دوست نداشتند و بعضی دیگر اجازه می‌دادند ولی وقتی حفظ می‌کردند نوشته را محو می‌نمودند، و بعداً بر نوشتن اتفاق حاصل کردند و اگر نوشتن نمی‌بود قسمت کمی از سنت رسول اکرم به ما می‌رسید.

ابن صباح شهروزی در مقدمه کتابش (ص ۸۷) تحت عنوان «فی کتاب الحدیث و کیفیة ضبط الکتاب و تقییده» می‌گوید: «مسلمانان صدر اول اسلام در نوشتن اختلاف داشتند بعضی آن را مکروه می‌دانستند و بعضی اجازه نوشتن می‌دادند و بعضی دستور آن را صادر می‌کردند.

آنهایی که آن را مکروه می‌دانستند عمر و ابن مسعود و زید بن ثابت و ابو موسی و ابو سعید خدری و بعضی دیگر از صحابه کرام بودند.»

و حدیث ابو سعید خدری را ذکر کرد که می‌گوید: «بعضی از ما آن را مباح می‌دانستیم علی و پسرش حسن و انس و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عمرو بن عاص و بعضی دیگر از صحابه و تابعین جزء این گروه بودند»

و حدیث صحیح رسول درباره جواز کتابت حدیث ابی شاه است. سپس می‌گوید: «این اختلاف برطرف شده و همه بر جواز و اباحه آن اتفاق داشتند، هر چند تدوین نشد ولی در زمانهای بعدی آن را یاد می‌گرفتند».^۱

حافظ ابن کثیر در «باعت الحثیث» روش این اصلاح را پیموده است. کلام او را در مورد صحابه ذکر کرده، سپس گفته «اجماع علماء در زمانهای بعدی در مورد جائز بودن آن روایت شده و این اتفاق شایع و پخش شده و کسی منکر آن نیست».

شیخ احمد شاکر در تعلیقی که بر کتاب حافظ دارد می‌گوید: «قول صحیح بین صحابه این است که جائز است، و حدیث ابی سعید را در مورد نهی ذکر کرده و بعد از آن گفته: نهی با احادیث دیگر که بر اباحه دلالت دارند نسخ شده است. و بعضی از این احادیث را ذکر کرده و بعد از ذکر آنها می‌گوید: «این احادیث و نهاده شدن نوشتن بین صحابه و تابعین و اتفاق امت دلیل بر جواز نوشتن حدیث هستند و همه بر این دلالت می‌کند که حدیث ابی سعید منسوخ شده است و رسول این حدیث را در اوائل اسلام فرموده چون

۱- التقریب لمعرفة سنن البشیر النذیر: تدریب الراوی ج ۲ ص ۶۴

ترس این وجود داشت که مسلمانان با نوشتن حدیث از توجه کردن به قرآن باز بمانند و همچنین قرآن و حدیث را با هم قاطی کنند».

ولی حدیث ابی شاه و ابو هریره (که بعداً مسلمان شده بود) و نوشتن عبدالله بن عمرو همه در اواخر اسلام و زندگی رسول اکرم بودند و اگر حدیث نهی ابی سعید بعد از این احادیث می بود نزد صحابه معروف می شد.

و اجماع امت که با عمل صحابه و همه مردم بعد از صدر اول متواتراً ثابت شده متاخر بودن احادیث اباحه را قطعی کرده است.

با مطالب گذشته روشن می شود که تدوین حدیث در زمان رسول خدا ﷺ آغاز شده و بعضی از آن با دستور رسول خدا ﷺ و با حضور ایشان صورت گرفته است.

و معلوم است گرایش عمومی مردم برای جمع حدیث و تدوین آن توسط حکومت اسلامی در عهد پنجمین خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز صورت گرفت، در سال ۹۵ با او بیعت کردند و در سال ۱۰۱ هجری فوت فرمود. یعنی همه احادیث مکتوب در اوراق محفوظ همراه رعایت اسناد که حدیث را معتبر و مشرف می کند و شاهکار مخصوص امت اسلامی است جمع آوری شد.

پس جمع تنها برای محفوظات نبود و همچنین حفظ بدونه اسناد مرفوع و متصل به رسول خدا ﷺ ارزش علمی ندارد.

امام بخاری در کتاب علم روایت می کند «عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن حزم می نویسد نگاه کن هر چه احادیث رسول خدا ﷺ وجود دارد بنویس، چون من از وفات علماء و دانشمندان و پژوهشگران و ضایع شدن علمشان در هراسم.»

ابوبکر فرماندار عمر بن عبدالعزیز در مدینه بود.

ابوبکر از سائب بن یزید و عباد بن تمیم و عمرو بن سلیم زرقی و حمزه و خالد دختر انس که دوست او بود روایت کرده است.

امام مالک فرمود: «وقتی که ابی بکر بن حزم، علم قضاوت را می دانست کسی در مدینه آن را نمی دانست عمر به او می نویسد احادیثی که نزد عمر و قاسم هستند، آن ها را بنویس.

عمرو اوزاعی و لیث و مالک و ابن ابی ذئب و ابن اسحق و دیگران از او روایت کردند.

و وفات او همانگونه که واقدی و ابن سعد و جماعت دیگر گفته اند در سال ۱۲۰ هجری بوده است. اولین کسی که به دستور عمر حدیث را تدوین کرد محمد بن مسلم ابن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب مدنی بود.

عبدالرزاق می گوید: «از عمر شنیدم که می گفت «می دیدیم همه ما از زهری انتقاد می گرفتیم تا ولید بن یزید کشته شد در آن هنگام کتابها از خزانه یزید بر شتران حمل می شدند و می گفتند همه این ها از علم زهری است، و بعد از تدوین توسط طبقه لاحق، زهری مشهور شد، چون این داستان در اکثر مناطق و بین مردم پخش گردید و همه او را اولین نفر پنداشتند و گفتند احادیث در عصر صحابه و تابعین تدوین نشده وقتی که عالمان منتشر شدند و نوآوری رواج پیدا کرد حدیث همراه اقوال صحابه و فتاوی تابعین تدوین شد.

نخستین افرادی که در راه تدوین حدیث قدم نهادند: ابن صریح در مکه و ابن اسحق یا مالک در مدینه و ربیع ابن صبیح یا سعید بن ابی عروبہ یا حماد بن سلمه در بصره و سفیان ثوری در کوفه و اوزاعی در شام و میثم در واسط و معمر در یمن و هریر بن عبدالحمید در شهر «ری» و ابن مبارک در خراسان بودند و چون همه معاصر هستند نمی دانیم کدام یکی بر دیگران پیشی گرفته است.

ابن حجر می گوید: «آنچه در مورد جمع ذکر شده به نسبت همه ابواب بوده اما در یک باب شعبی نفر اول است و از همه پیشی گرفته است».

از او روایت شده: «این باب طلاق است که مهم می‌باشد و احادیث فراوانی درباره آن نوشته شده است».

بعد از این‌ها معاصرانشان آمدند که بعضی از امامان احادیث را بدون اقوال و فتوی در موارد خاص روایت می‌کردند و این کار در آغاز قرن دوم صورت گرفت، مثلاً عبید الله بن موسی و مسدد بصری و اسد بن موسی و نعیم بن حماد فزاعی هر کدام مسند جداگانه تالیف کردند، سپس حافظان مانند امام احمد و اسحاق بن راهویه و عثمان بن ابی شیبه و دیگران بعد از آن‌ها آمدند که هر کدام مسندی تالیف کردند.

و همچنان تالیف می‌شد تا بخاری ظهور کرد و در آن علم پرورش یافت و رشد کرد و به جایگاهی رسید که کسی بلندتر از او نبود، و خواست کتابی در مورد احادیث صحیح تالیف کند تا دانشجویان و پویندگان را از سختی پرسش و جست‌جو نجات دهد، کتاب مشهورش را تالیف کرد که در آن تنها احادیثی که صحت آن‌ها برای او مشخص بود را روایت می‌کند.

تالیفات پیشین مخلوط از احادیث صحیح و غیر صحیح بودند و برای خوانندگان صحیح از غیر صحیح جدا نمی‌شد مگر بعد از جست‌وجو در مورد راویان و علوم دیگر علوم الحدیث.

و اگر شخصی مطلع به این علوم نمی‌بود می‌بایست از متخصصین فن می‌پرسید و اگر پرسش برای او ممکن نبود باید در جهل می‌ماند و وضعیت حدیث برای او مجهول باقی می‌ماند.

دنباله رو بخاری در این راستا مسلم بن حجاج بود که از بخاری احادیث گرفته و از او استفاده فراوان برده و کتاب مشهور خود را تالیف کرد.

و این دو کتاب به صحیحین ملقب شدند و اکثر فائده مردم از آن‌ها است و هنگام اختلاف به آن دو رجوع می‌شود و بعد از آن دو کتاب کتبه‌های فراوانی تالیف شدند که

غیر قابل شمارش هستند - هر کس خواستار تحقیق و بررسی است می‌تواند به آنها مراجعه کند.

برخی از مردم با ذکر مطالب گذشته گمان می‌کنند که در زمان و عهد رسول تنها قرآن نوشته شد ولی چنین نیست، بعضی از حافظان گفته‌اند زید بن ثابت در علم فرائض کتابی نوشته و بخاری ذکر کرده که عبدالله بن عمر حدیث می‌نوشت.

این توهم و گمان اساس علمی ندارد و روش علمی مستلزم این است که این گمانها برطرف شود حتی ثبوت کتابت با اخبار صحیح صورت نگرفت بلکه خود نوشته‌ها آنان به ما رسیده و آنها چاپ و انتشار شده‌اند مانند: صحیفه همام بن منبه که آنها را از ابی هریره - راوی اسلام - و او هم از پیامبر نقل کرده است.

مجمع علمی عربی در دمشق آن را منتشر ساخت و پژوهشگر پاکستانی محمد حمیدالله چندین دفعه آن را چاپ کرده است.

قبلاً هم امام احمد در مسند صحیفه همام را ذکر کرد (ج ۲ ص ۳۱۲-۳۱۸)»

امام احمد شاکر وقتی اقدام به تحقیق و شرح مسند امام احمد نمود ۱۵ جزء آن را اتمام کرد. و قبل از شرح مجلد ۱۶ که ابتدای صحیفه همام بود فوت کرد و عمرش به او اجازه نداد کارش را تمام کند.

و همچنین در مسند احادیث صحیفه عبدالله بن عمرو بن عاص ذکر شده است. همچنین که تفسیر مجاهد بن جبیر شاگرد ابن عباس چاپ شد، و ارتباط تفسیر به سنت واضح و معلوم است.

بیشترین نصوص نوشته شده رسول اکرم به ما رسیده است، و حتی نسخه اصلی بعضی از آنها پیدا می‌شود مثلاً در کتاب اموال ابی عبید، بابی دارد تحت عنوان «کتابهایی که رسول و اصحابش برای اهل صلح نوشته‌اند (ص ۲۴۴) و ابو عبید با اسناد خودش در همان باب نصوص هفت کتاب را ذکر کرده است.

و در کتاب اموال ابن زنجویه پیمانی که رسول و اصحابش برای اهل صلح نوشته‌اند (۴۴۹/۲) و این هم مانند نوشته ابو عبید الله است.

دکتر محمد حمید الله به اندازه امکان و توانایی خود نصوص نوشته‌های رسول اکرم را جمع‌آوری کرده و مصادر آنها را بیان نموده است و اصول به دست آمده آنها را ذکر کرده و تصویری از آنها را نمایش داده مانند نامه نجاشی و هرقل و مقوقص و کسری و دیگران.^۱

بعد از این‌ها چگونه کوچکترین شک و گمانی درباره ثبوت نوشتن حدیث در عهد رسول و صحابه و بعد از آنها باقی می‌ماند؟!

بعد از این لازم بود این توهم برطرف شود و هیچ شک و شبه‌ای در این باره باقی نماند.

اما از این عجیب‌تر این است که توهم افزایش یافته و بدتر هم شده آن هم حمله کردن به سنت و تشکیک در صحت و سقم آن که بخشی عظیم از آن توسط شرق شناسان و شاگردانی که استادان شرق شناس را خدای خود قرار داده‌اند، در حالی که جاهل به منزلت سنت و علوم آن و حجیتش می‌باشند.

کتابهای فراوانی علیه این مهاجمان و یاهوگویان نوشته شده است برای اینکه مبحث تدوین طولانی نشود و به درازا نکشد تنها اکتفاء می‌کنیم به اشاره کردن به یکی از آنها تحت عنوان «دراسارت فی الحدیث النبوی و تاریخ تدوینه» اثر دکتر مصطفی اعظمی. مؤلف باب سوم کتابش را به نوشتن احادیث اختصاص داده است و مبحث را با این نتیجه به پایان می‌رساند که مسلمانان امکانات فراوانی برای نوشتن احادیث داشتند و عوامل خارجی که مانع تقلید علم باشد در میان آنها وجود نداشت.

۱- مجموعه الوقائق الیاسه للعهد النبوی ص ۱۰۲-۱۸۰-۱۲۳-۱۳۷-۱۴۱-۱۶۳-۲۲۵

و باب چهارم را با عنوان «تفسیر الحديث من عصر النبی ﷺ الى منتصف القرآن الثانی الهجری علی وجه التقریب» قرار داده که در ۱۲۴ صفحه نوشته شده (۸۴-۳۲۵)، و آن را به چهار فصل تقسیم نموده است.

فصل اول: نوشتن صحابه، و از آن‌ها یادداشت کردن ۵۲ صحابه را ذکر کرده که یا خودشان احادیث نبوی را نوشته‌اند یا از آن‌ها یادداشت شده است و شبه‌ای که موجب تشکیک است برطرف کرده است.

مثلاً ده نفر را نام برده که از ابی هریره یادداشت می‌کردند از جمله آن‌ها همام بن منبه نویسنده صحیفه صادقه که به ما رسیده و قبلاً به او اشاره کردیم است.

و چهارده نفر از جابر که خودش هم کاتب حدیث بود، و نه نفر از ابن عباس که کتابهای خودش بار شتری بودند.

در فصل دوم تحت عنوان «تابعوا القرآن الاول و کتاباتهم و الکتابه عنهم» نام ۳۵ نفر از آن‌ها را ثبت کرده است.

فصل سوم: در مورد کبار تابعین؛ آن‌هایی که خود می‌نوشتند یا از آن‌ها یادداشت می‌کردند و شماره آن‌ها به ۲۵۲ نفر رسیده است.

پس روشن می‌شود که کتابت در عصر نبوت وجود داشته و مدام بدون توقف و با وسعت فراوان ادامه داشت تا دوران تدوین رسمی و عمومی در قرن دوم.

و قبل از این باب (ص ۷۶) مؤلف می‌گوید:

در پرتوهای تابناک این پژوهش می‌توانم بگویم: هر کس که کتابت علم را دوست نداشته خلاف دیدگاهش از او نقل شده است، چون یا کتابت خود یا یادداشت کردن از آن‌ها ثابت شده است مگر یک یا دو نفر که با مراجعه به باب چهارم این مسئله روشن می‌شود.

آنهایی که کتابت را مکروه می‌دانند و مؤلف در این باب یا کتابت یا نوشتن از آن‌ها را ثابت می‌کند چند نفر هستند.

۱- ابو سعید خدری^۱

۲- ابو سعید^۲

۳- زید بن ثابت^۳

۴- عبدالله بن مسعود^۴

۵- عمر بن الخطاب: سخنان بسیاری درباره او گفته، هفت موضوع از ایشان را نقل می‌کند که بد فهمیده شده‌اند و آن‌ها را به عنوان دلیل بر پیروی نکردن عمر از سنت پیامبر آورده که نویسنده کتاب پاسخ همه آن‌ها را مستدل و قانع کننده داده است، پس از آن از تلاشهای عمر در راستای گسترش سنت و تدوین آن، سخن به میان آورده است.^۵

۱- ص ۵۹ شماره ۶

۲- صفحه ۹۶ شماره ۸

۳- صفحه ۱۰۸ شماره ۲۲

۱- به صفحه ۱۲۵ شماره ۳۵ مراجعه کن.

۲- همان ۱۳۱ و ۱۳۹

فصل پنجم:

جرح و تعدیل راوی

کتابهایی که در زمینه علوم حدیث نگاشته شده‌اند، مباحث مربوط به جرح و تعدیل را بر عهده دارند، شاید نخستین کتاب تالیف شده در زمینه علوم الحدیث، کتاب: (المحدث الفاصل بین الراوی و الواعی) اثر: رامهرمزی - که در سال ۳۶۰ هـ وفات یافته باشد - ولی خیلی پیش از آن از چهره‌هایی تابناک مباحثی درباره جرح و تعدیل از قبیل: اصول کلی، بحث از کسانی که روایت‌هایشان پذیرفته شده و یا مردود است و نام بسیاری از راویان را مطرح کرده بودند. عده‌ای از علماء دامنه آن را در کتابهایی تحت عنوان (کتاب الرجال) گسترده‌تر کردند، که از قدیمی‌ترین و مفیدترین آن‌ها نوشته‌های امام بخاری در: (التاریخ الکبیر) و (الضعفاء) و کتاب (الجرح و التعدیل) اثر ابن ابی حاتم متوفی سال ۳۲۷ هـ می‌باشد.

کتابهای علوم الحدیث آراء و نظرات ائمه در باب جرح و تعدیل را ثبت و نگهداری کرده‌اند، ولی پیش از بحث و تأمل در این کتابها، می‌خواهم مباحث مطرح شده پیش از آن‌ها را توضیح دهم و در اینجا به بیان بعضی از نوشته‌های سه نفر از پیش‌تازان این میدان اکتفا می‌نمایم:

۱- امام شافعی، نویسنده کتاب: الرسالة، اولین کتاب تالیف شده در زمینه اصول الفقه، می‌باشد. امام در این کتاب در مورد خبر واحد چنین می‌گوید: خبر واحد حجت محسوب نمی‌گردد مگر اینکه دارای این ویژگی باشد: راوی آن مورد اعتماد در دین، مشهور به صداقت و درستکاری، فهم کننده آنچه روایت می‌کند، آگاه به الفاظی که معنی حدیث را تغییر و دگرگون می‌سازد و از کسانی باشد که حدیث را آنگونه که شنیده و با همان حروف و الفاظ بازگو کند. نه اینکه آن را نقل به معنی کند، چرا که اگر نقل به معنی کند و آگاه به الفاظی هم نباشد که معنی را دگرگون می‌کند، شاید حلال را به حرام تبدیل نماید، ولی اگر همان الفاظ و حروف را به کار گرفته باشد، دیگر ترس از اینکه معنی حدیث را تغییر داده باشد، باقی نمی‌ماند و همچنین اگر حدیث را حفظ و نگهداری کرده باید آن را از یاد نبرده باشد و اگر هم آن را از کتابی نقل می‌کند باید کتاب را حفظ کرده باشد، اگر با اهل حفظ در حدیث مشارکت داشت، باید حدیث او با حدیث آنان سازگار

باشد، از جعل و دروغ مبرا باشد، نه اینکه از کسانی که ملاقاتشان کرده، چیزی را نقل کند که از آن‌ها شنیده است و یا حدیثی را از پیامبر روایت کند که با روایت افراد موثق تضاد داشته باشد و باید کسانی هم که از آن‌ها روایت می‌کند همینطور باشند تا به پیامبر خدا یا به آخرین فرد پایین‌تر از پیامبر می‌رسد زیرا هر یک از آنان هم تایید کننده کسی است که پایین‌تر از اوست و حدیث را برایش بازگو می‌کند و هم مورد تایید کسی است که بالاتر از اوست و حدیث را از وی گرفته است. بنابراین باید همه راویان دارای ویژگیهای گذشته باشند (الرساله: ۳۷۰ و ۳۷۲).

ایشان در ادامه می‌گویند: کسی که می‌دانیم یک بار به دروغ و جعل حدیث پرداخته، نقطه ضعف خود را در زمینه روایت احادیث برایمان آشکار کرده ولی این نقطه ضعف نه به سان دروغی است که باعث ردّ احادیث می‌گردد، و نه اخلاص و بی‌عیبی در صداقت را برای او باقی می‌گذارد، لذا آنچه را از اهل اخلاص در صداقت می‌پذیریم از او نیز می‌پذیریم، و می‌گوییم: هیچ حدیثی را از شخص اهل تدلیس نمی‌پذیریم تا نگوید: حدیثی: برایم حدیث روایت کرد، یا سمعت: شنیدم. (ص ۳۷۹-۳۸۰)

همچنین می‌گوید: محدثی که اشتباه زیادی دارد و دارای منبع صحیحی هم نمی‌باشد، حدیثش را نمی‌پذیریم، همچنانکه کسی در شهادت دادن دارای اشتباهات زیادی باشد، شهادتش پذیرفتنی نیست. اهل حدیث هم درجات متفاوتی دارند: برخی از آنان به آگاهی از حدیث و آموختن و شنیدن آن از پدر، عمو، خویشان و دوستان و همشینی طولانی با مباحثه کنندگان حدیث شهرت یافته است. کسی که چنین باشد در حفظ حدیث بر افراد پایین‌تر از خود مقدم است، و بهتر است احادیث وی پذیرفته شود. محدثین این نکته را مورد توجه قرار داده‌اند که هر گاه چند نفر در روایت حدیث از یک نفر، مشترک بودند، معیار اعتماد بر حفظ یکی از آن‌ها را موافقت با اهل حفظ قرار داده‌اند. ولی هر گاه روایتهای اختلاف داشتند در اینجا هم برای ضعف و غلط بودن روایتی معیار پیشین را مد

نظر قرار می‌دهیم، و وجود دیگر نیز دال بر صدق، حفظ و غلط بودن می‌شود! (الرساله: ۳۸۲ و ۳۸۳)

۲- امام مسلم، ایشان در مقدمه صحیحش از حال و وضع برخی از راویان و بیان درجات و مراتبشان، سخن به میان آورده و پس از سخن از کسانی که احادیثشان مورد قبول واقع می‌گردد، می‌گوید: اما آن دسته از احادیث که از کسانی روایت شده‌اند که از نظر همه یا بیشتر محدثان متهم می‌باشند، ما خود را سرگرم تخریج احادیثشان نمی‌کنیم، آنگاه عده‌ای از آن‌ها را نام می‌برد و می‌گوید: و امثال آنان که به جعل و تولید ساختگی احادیث متهم‌اند و همچنین کسانی که غالباً احادیث منکر یا غلط را روایت می‌کنند از روایات آن‌ها خودداری کرده‌ایم. نشانه منکر بودن حدیث محدثی هم این است که هر گاه روایت او با روایت اهل حفظ و مورد پسند، مطابقت شود، مخالف آنان باشد یا احتمال موافقت کردنش زیاد نباشد. اگر اغلب روایاتش آنگونه بود، دیگر پذیرفتنی نمی‌باشد و آن‌ها را مورد استفاده قرار نمی‌دهیم. (صحیح مسلم: ۴۶)

پس از این امام مسلم بابی را تحت عنوان: (الروایة عن الضعفاء و الاحتیاط فی تحملها) و بابی زیر عنوان (الاسناد من الدین) می‌گشاید، و در آن اشاره کرده که نباید حدیث را جز از راوی موثق و مورد اعتماد، برگرفت، و موضوع مهمی را پیش می‌کشد و آن اینکه از ابوالزناد نقل می‌کند: در مدینه به صد نفر مطمئن و قابل اعتماد بر خوردم که حدیث را از آن‌ها نمی‌گرفتند و گفته می‌شد: آنان اهل حدیث نیستند و شایستگی آن را ندارند.^۱

یحیی بن سعید القطان می‌گوید: در زمینه حدیث دروغ‌گوتر از صالحان را ندیده‌ایم. امام مسلم توضیح می‌دهد یعنی: ناخود آگاه و بدون اینکه عمدی باشد، دروغ بر زبانشان جاری می‌گردد. امام نووی در شرح گفته مسلم می‌گوید: چون آن‌ها زحمت فراگیری فن

۱- صحیح مسلم ۷۲/۱ نووی می‌گوید: ابوالزناد نامش عبدالله بن ذکوان است، ثوری او را در حدیث امیرالمومنین می‌خواند.

حدیث را به خود نداده‌اند، بدون اینکه بفهمند خطا و اشتباه به روایتشان راه می‌یابد، در نتیجه به نقل دروغ می‌پردازند و نمی‌دانند که دروغ بوده است. پیشتر گفتیم که اعتقاد اهل حق در تعریف دروغ این است که عبارت است از: خبر دادن از چیزی خلاف واقع خواه از روی عمد و یا اشتباهی و یا از روی غلط باشد.^۱

سپس مسلم، پیرامون برملا ساختن معایب راویان حدیث، به برخی اخبار اشاره می‌کند که نام عده‌ای از دروغ‌گویان و جعل‌کنندگان حدیث در آن‌ها آمده است، از جمله: جابر بن یزید جعفی، که از چندین نفر روایت می‌کند: جابر معتقد به رجعت بوده است. نووی در توضیح آن می‌گوید: رجعت یعنی اعتقاد به این دیدگاه باطل و بی ارزش اهل تشیع مبنی بر اینکه امام علی میان ابرها می‌باشد و بیرون نمی‌آیند تا ندا از آسمان می‌آید که بیرون بروید. این اعتقاد از جمله عقاید بی اساس و جاهلان‌های است که شایسته‌ی مغز سبک و عقل هرزه آنان است.^۲

از جمله خبرهای دیگری که مسلم بدانها اشاره می‌کند اینکه: جابر گفته است: پنجاه هزار حدیث دارم که هیچ یک از آن‌ها را نقل نکرده‌ام. سپس روزی حدیثی را روایت کرد و گفت: این حدیث از جمله پنجاه هزار حدیث است. در روایت دیگری آمده که گفته: از پیامبر خدا است، در روایت دیگری از جابر آمده که گفته: نزد من هفتاد هزار حدیث از ابو جعفر از پیامبر ﷺ وجود دارد.

از امام سفیان بن عیینه نقل کرده که: از مردی شنیدم این آیه را از جابر پرسیده: ﴿...فَلَنْ أَتْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [یوسف: ۸۰] «من از سرزمین مصر حرکت نمی‌کنم تا پدرم به من اجازه ندهد یا خدا در حق من داوری نکند و فرمان نراند و او بهترین داوران و فرماندهان است» او نیز در پاسخ گفته است: تاویل این آیه نیامده است. سفیان می‌گوید: دروغ گفته. از او پرسیدیم: منظورش

۱- همان ۷۹/۱.

۲- همان ۸۵/۱.

چه بوده؟ گفت: چون شیعه معتقدند که علی میان ابرهاست. ما بیرون نمی‌رویم تا یک منادی یعنی علی از آسمان صدا می‌زند که همراه فلانی بیرون روید. جابر می‌گوید: این تاویل آیه است. ولی دروغ گفته، زیرا آیه درباره برادران یوسف بحث می‌کند.

جابر از سفیان نقل می‌کند: از جابر شنیدم که حدود سی هزار حدیث روایت می‌نمود، ولی من اگر چنین و چنان هم داشته باشم روایت یک حدیث را از او جائز نمی‌دانم.^۱ آنگاه امام مسلم افراد زیادی را نام می‌برد که روایتشان مورد قبول واقع نمی‌شود^۲ سپس می‌گوید: و امثال آنان که علما آنها را در شمار راویان متهم و غیر قابل اعتماد به حساب آورده‌اند، بسیارند که شمارش و بررسی دقیق و کامل شرح حال آنها، بحث را به درازا می‌کشاند، و در آن اندازه که بدان پرداختیم، مقصود و هدف کسی که دیدگاه اهل فن را دریافته باشد، برآورده می‌شود. و علت اینکه بزرگان، خود را ملزم به برملا ساختن معایب و نقاط ضعف راویان و بازگوکنندگان اخبار کرده و هنگامیکه درباره آنها از

۱- اخبار مربوط به جابر در صحیح مسلم ۸۵/۱-۷۸ بخوانید. جابر در سال ۱۲۸ هـ در عصر امام صادق وفات یافت. اخباری که درباره ائمه افترا بسته نام افراد بعد از علی را ذکر نمی‌کند، و لذا که علی در ابرهاست، ولی نام کسی که پس از او بیرون می‌آید ذکر نشده و اما کسانی که بعد از امام دوازدهم‌شان در نیمه دوم قرن سوم و پس از آن به جعل احادیث پرداخته‌اند، نفر بعد از علی را گفته‌اند. رجعت همچنانکه در فصل پنجم اول گذشت، نزد شیعه معنای دیگری هم دارد.

۲- اخبار مربوط به جابر را بدین علت آوردم تا میان دیدگاه علمای پرچمدار اهل سنت و دیدگاه شیعه اثنی عشریه درباره او مقایسه‌ای بکنیم: جابر نزد شیعه یکی از اصحاب چهارصدگانه‌ای است که در بخش دوم از آن بحث می‌کنیم و در شرح حال می‌گویند: ابن الغضائری و دیگران وی را معتبر دانسته، کشی و دیگران احادیث زیادی را مبنی بر مدح و موثق دانستن او روایت می‌کنند. برخی از علمای ما او را ضعیف دانسته‌اند ولی معتبر دانستن راجحتر است. گفته شده که هفتاد هزار حدیث را از باقر در مجموع یکصد و چهل هزار حدیثی نقل کرده. ظاهر این است که هیچ حدیث را به صورت شفاهی از ائمه نقل نکرده است. وسائل الشیعه ۱۵۱/۲۰.

ایشان پرسیده می‌شد، حقیقت را می‌گفتند، این بوده که این مساله بسیار حساس است، زیرا خبر دادن درباره امور مربوط به دین به حلال یا حرام کردن می‌انجامد.^۱

امام مسلم، در صحیح خود پیرامون بیان اشکالات و معایب حدیث کتابی را تحت عنوان "کتاب التمییز" نوشته که در آن به تشریح انگیزه‌های جرح و تعدیل راویان پرداخته است، سپس بابی را تحت عنوان (باب ما جاء فی الترقی فی حمل الحدیث و ادائه و التحفظ من الزیاده و النقصان - ۱/۱۲۷) آورده است. پس از این ضعف و کاستی برخی اخبار و روایت، مانند: خطا یا سوء ظن و توهم در سند یا متن و یا هر دوی آن‌ها را توضیح می‌دهد، و به مقداری از تحریف و اشتباهات دستوری و آنچه اخبار صحیح آن را رد می‌کنند، اشاره می‌کند، آنگاه پس از همه این‌ها می‌گوید (۱/۱۷۱): و بدان رحمت خدا بر تو باد، که فن حدیث و شناخت اسباب و عوامل درست و نادرست آن، تنها به اهل آن مربوط است، و در حیطه اختیار و توانایی آنان می‌باشد، چرا که تنها ایشان حافظان و نگهبانان روایات مردم و آگاهان از آن هستند، زیرا اساسی که بر آن تکیه می‌ورزند، سنتها و آثار منقول از دوران پیامبر خدا ﷺ تا کنون می‌باشد. پس برای مخالفان آن‌ها راهی به شناخت حدیث و رجال سند آن‌ها از علمای مناطق مختلف و بازگوکنندگان اخبار و حاملان آثار، جز از طریق آنان باقی نمی‌ماند.

فقط اهل حدیث‌اند که آن‌ها را می‌شناسند و تشخیص می‌دهند تا در زمینه جرح و تعدیل هر یک را سر جای خویش بنشانند.

این مطلب را به این جهت آوردیم تا توجه کسانی که بی خبر از مذهب اهل حدیث- اند، به تایید و تضعیف راویان از نظر آنان جلب نماییم تا از دلایل و شواهدی که ایشان برای تایید یا رد راویان معیار قرار داده‌اند، اطلاع یابند. سخن در این باره بسیار است و در جاهای دیگر بدان پرداخته‌ایم. در تمام آنچه می‌خواهیم و قصد می‌کنیم توفیق را از خدا می‌طلبیم.

۱- مقدمه صحیح مسلم ۱/۱۰۵.

۳- ابن ابی حاتم، او کتابی را به اسم (الجرح و التعدیل) به رشته تحریر در آورده است، در مقدمه‌ی آن به بیان جایگاه پیامبر، شناخت سنت و پیشوایان آن و متمایز ساختن راویان و درجات آن‌ها پرداخته و می‌گوید (ص ۵ و ۷): تمایز قائل شدن میان راویان، ابو محمد می‌گوید: وقتی که برای شناخت چیزی از معانی کتاب خدا و سنتهای پیامبر جز از طریق نقل و روایت راه دیگری در اختیار نداریم، پس واجب است میان راویان عادل، متعهد و اهل حفظ و احتیاط و راویان اهل غفلت، پندار بیهوده، بد حافظه و دروغ و جعل احادیث، تفاوت قائل شویم.

از آنجا که دین عبارت است از آن چیزی که خدا و رسولش آورده و از طریق راویان به ما رسیده است، پس شناخت و تحقیق درباره زندگی و شرح حال آنان، بر ما ضروری است و کسانی را که شناخته‌ایم از نظر عدالت و دقت در روایت از آنچه عدالت در نقل و روایت حدیث می‌طلبد، تایید کنیم، بدین گونه که آنان ذاتاً امین و درستکار، آگاه به دین، اهل ورع، تقوی و حفظ و احتیاط در حدیث و همچنین اهل تشخیص و تحصیل باشند که غفلت به کارشان راه نیابد و پندارهای بیهوده و برداشتهای ناصواب و مغلطه بر آنان مستولی نگردد و اینکه کسانی را که اهل عدالت آنان را تضعیف و نقاط ضعف و عوارض بشریشان از قبیل: غفلت، بد حافظه‌ای و بسیار خطا و اشتباه کردن را بر ملا ساخته‌اند، از ایشان کناره‌گیری کنند تا بدینوسیله راهنمایان این دین، نمایندگان خدا در زمین و نگهبانان کتاب و سنت، شناخته شوند و به آنچه نقل کرده‌اند دست انداخته شود، مورد اعتماد قرار گیرد و بدانها حکم گردد و اهل غفلت، فراموشکاری، غلط و بد حافظه- ای هم بازشناسی شوند و از راههایی که روایتشان را بر آن بنا نهاده‌اند، پرده‌برداری گردد، اگر دروغ گفته بود دروغ تلقی شود و اگر هم دچار توهم غلط کاری شده بود همینطور آنان اهل جرح‌اند و روایات کسانی که لازم است حدیثشان ساقط و مورد اعتماد و مبنای عمل قرار نگیرد، از درجه اعتباری ساقط می‌گردد. ولی در مقابل کسانی که معتبر و

شایسته‌اند واجب است احادیثشان مورد اعتماد قرار گیرند و نوشته شوند، که در حدیث عده‌ای از آنان، ادب ورزیها، اندرزهای نیکو، تشویق و ترسان و... وجود دارد.

مراتب راویان:

سپس احتیاج به این هست که مراتب، ارزیابی احوال و تفاوت درجاتشان مشخص گردد، تا افرادی که شایستگی انتقاد گرفتن، صاحب اطلاع و دید انتقادی و تحقیق و کاوش در مورد راویان هستند، شناسایی شوند که اینان اهل پالایش و گواهی دادن و جرح و تعدیل‌اند تا کسانی که اهل حفظ و دقت در احادیث و ذاتاً هم عادل‌اند مشخص گردند و اینان نیز اهل عدالت‌اند. برخی از آن‌ها در روایت بسیار راستگو، اهل دروغ و احتیاط در دین و محقق و ثابت قدمی است که گاهی دچار برداشت ناصواب می‌شود ولی منتقدان آن‌ها را پذیرفته‌اند. حدیث آنان مورد استناد قرار می‌گیرد. برخی از آنان هم بسیار راستگو و پرهیزگار ولی غافلی است که غالباً تصور اشتباه، خطا، اشتباه‌کاری بر او مستولی می‌گردد. این عده اگر احادیثشان در باب تشویق و ترساندن، زهد و آداب بود قابل استنادند ولی احادیثی که به حلال و حرام می‌پردازند از ایشان پذیرفته نمی‌شود. عده‌ای دیگر کسانی‌اند که خود را ملحق به اهل ورع، صدق، ورع و حفظ می‌کنند، ولی از تیغ نقد علما نگذشته و دروغشان برای علماء معلوم گردیده است. احادیثشان مردود و غیر قابل اعتماد می‌باشند.

پس از این، ابن ابی حاتم درباره صحابه بحث به میان می‌آورد و چنین اظهار می‌دارد (ص ۷ و ۸):

و اما یاران پیامبر خدا کسانی‌اند که شاهد وحی و فرود آوردن قرآن بودند و تفسیر و تاویل را می‌شناختند، و آنانی بودند که خداوند ایشان را برای همراهی و یاری رسانی به پیامبرش، بر پا داشتن دین و آشکار نمودن آن برگزید. از آنان راضی بود و به عنوان پیشگامان و الگوهای ما قرار داد. آنچه را پیامبر از طرف خدا بر ایشان آورد اعم از حکم و قضاوت، سنت، امر، نهی و آداب حفظ کردند، و چون زمینه حضور در خدمت پیامبر و

دریافت تفسیر، تاویل و استنباط از او برایشان فراهم بود، امتیاز آگاهی از دین و شناخت امر، نهی و مراد خداوند را برای خود کسب کردند، و لذا خداوند ایشان را مورد تجلیل و احترام قرار داد و جایگاه الگو بودن را به آنان ارزانی بخشید و پلیدیهای همچون گمان، دروغ، غلطکاری، تردید و بدگویی را از آنها دور داشت، و ایشان را عادلان امت نامگذاری مرد و فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و بی گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید». پیامبر خدا در تفسیر واژه (وسط) می‌گوید: یعنی عادل و اهل عدالت. پس ایشان عادلان ملت، پیشوایان هدایت و دلایل و حجت‌های دین و حاملان کتاب و سنت‌اند.

خداوند مومنان را به تمسک جستن به هدایت، پیمودن راه و پیروی از آنان ماموریت می‌دهد و می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«کسی که با پیغمبر دشمنی کند بعد از آنکه هدایت شده است، و جز راه مومنان در پیش گیرد، او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمون می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و با آن می‌سوزانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است!»

پیامبر خدا در اخبار زیادی مردم را بر تبلیغ و دریافت دین از او تشویق می‌کند و می‌فرماید: خداوند آن کس را طراوت و شادابی بخشد که سخن مرا شنیده، به حافظه سپرده و نگه داشته تا دیگران را از آن اطلاع دهد و باز در خطبه حجة‌الوداع فرمود: آنان که حاضرند به غایبان اطلاع دهند. و در جایی دیگر می‌گوید: از طرف من برسانید و نقل کنید حتی اگر یک آیه باشد و اخبار را از جانب من بدون هیچ محدودیتی بازگو نمایید.

سپس صحابه رضی الله عنهم در اطراف و نقاط مختلف، مرزها، آزادسازی شهرها و جنگها پراکنده شدند و مسئولیت سرپرستی و قضاوت مناطق مختلف به ایشان محول شد، که هر کدام در منطقه خود به پخش و انتشار آنچه از پیامبر بر گرفته بودند همت گمارند، به

حکم خدا قضاوت کردند، امور را بر اساس روش و آداب پیامبر فیصله می‌دادند، در پاسخ دادن به سوالات وارده جوابهای پیامبر را در مسائل مشابه آن می‌دادند و خود را همزمان با حسن نیت و قصد نزدیک شدن به خدا، وقف آموزش فرائض، احکام، سنتها، حلال و حرام به مردم کرده بودند تا زمانیکه به دیار باقی شتافتند. خداوند همه ایشان را مشمول رحمت و مغفرت خویش قرار دهد. آمین.

پس از صحابه، در مورد تابعین می‌گوید (ص ۸ و ۹): جای ایشان را کسانی پر کردند که خداوند آنان را برای بر پا داشتن دین بر گزیده بود و ایشان را به حفظ فرائض، حدود، امر، نهی، احکام و سنتها و روشهای پیامبر امتیاز بخشیده بود، آنچه را صحابه منتشر ساخته بودند، بر گرفتند، حفظ کردند، خوب فهمیدن و درک نمودند و در زمینه دین و نگهداری از دستورات و منع و تحذیرهای خدا به درجه‌ای رسیدند که خداوند در حقشان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند».

عبدالرحمن محمدبن یحیی، عباس بن الولید ترسی، یزید بن زریع و سعید از قتاده به ما خبر دادند که: مقصود از آیه: ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ﴾ تابعین است.

بنابراین آنان به واسطه خشنودی خدا از ایشان، جایگاهی را برایشان قرار داده که ایشان را از افترای بدگویان و هتک حرمت کردنشان محفوظ و مورد اعتماد نگه داشته است، زیرا آنان همان نیکوکاران پرهیزکاری‌اند که خداوند ماموریت تقویت و برپایی راه و روش‌های دین خود را به آنها محول کرده است. پس معنایی برای رسیدگی به احوال و اوضاعشان برای ما باقی نمی‌ماند، چون ما آنان را جز پیشوای ممتازی که دارای فضل، دانش، فهم و تقویت سنتها و پیروی و طرفداری از آن نمی‌یابیم. رحمت و مغفرت خدا شامل حال همه آنان باد. مگر آن عده که بر تقلب و فریب از نام آنان سوء استفاده کرده و خود را به جمع آنان ملحق کرده‌اند، در حالی که نه در فقه و دانش و نه در حفظ و دقت

و محکم کاری به پای ایشان نمی‌رسند، و میان کسانی که اوضاع و احوالشان را بیان نمودیم جای نگرفته‌اند و لذا به این مقدار بسنده کرده و از تکرار آن بی‌نیاز می‌مانیم. آنگاه در صفحه ۹ و ۱۰ بحث اتباع تابعین و درجات آنها را به میان می‌آورد و می‌گوید: سپس کسانی راه تابعین را ادامه دادند که جانشینانی بلند مرتبه و دانشمندان ناموری در زمینه دین، نقل و دقت در سنتهای پیامبر، آگاه از حلال و حرام و فقیه در احکام، فرایض، امر و نهی الهی، به شمار می‌آمدند و دارای چهار مرتبه بودند. آگاه در تشریح طبقات آنان همان مراتب راویان را که قبلاً به آن اشاره شده بود بر ایشان بر می‌شمارد. پایان سخنان ابن حاتم.

بعد از این بررسی به کتابهای نوشته شده در زمینه علوم الحدیث می‌پردازیم. نخستین آنها کتاب: (المحدث الفاضل) تالیف: رامهرمزی متوفای سال ۳۶۰ هـ است. درباره مباحث مربوط به موضوع مورد نظر، مطلبی را تحت عنوان: (القول فیمن یستحق الاخذ عنه)^۱ آورده و باب سخن را با دیدگاه امام مالک می‌گشاید که: عبدالله بن صقرسکری، ابراهیم بن منذر جزامی و معن یا محمد بن صدقه فدکی یا هر دوی آنها به ما خبر دادند که از مالک بن انس شنیدم می‌گفت: چهار گروه سزاوار فراگیری علم از آنان نیستند: کسی که دارای امیال و آرزوهایی باشد و مردم را بدان فرا خواند، ابلهی که حماقتش آشکار باشد هر چند بیشتر از همه روایت کرده باشد، کسی که در نقل سخنان مردم دروغ گوید هر چند در افترا بستن به پیامبر خدا متهم نباشد و کسی که از نظر فضل، صلاح و بندگی بی‌عیب باشد ولی روایتهایی را که بازگو می‌کند نفهمد. به جز این چهار دسته سایر مردم شایستگی آن را دارند. جزامی می‌گوید: این سخنان را برای مطرف بن عبدالله نقل کردم، گفت: من نمی‌دانم تو چه می‌گویی، ولی شهادت می‌دهم که از مالک شنیدم می‌گفت: در این شهر خودمان (مدینه) بزرگانی را دیدم دارای فضل، صلاح و عبادت حدیث را روایت می‌کردند. ولی هیچ گاه حتی یک حدیث را از آنان ننوشته‌ام.

۱- بحث مربوط به کسانی که شایسته‌اند حدیث را از آنان آموخت.

گفتم: برای چه ای عبدالله؟ گفت: چون حدیثی را که روایت می کردند تشخیص نمی دادند و نمی فهمیدند. عبدالله می گوید: مالک می گوید: ما کنار در خانه ابن شهاب اجتماع می کردیم (یعنی برای فراگیری از او) ص ۴۰۳-۴۰۴.

آنگاه مولف، به دیدگاه امام شافعی که قبلاً ذکر کردیم - اشاره می کند و پس از آن می گوید: شافعی گفته: ابن سیرین، نخعی و شماری از تابعین بر این باورند حدیث جز از کسی که آن را دریافت است، پذیرفته نمی شود. همچنین می گوید: هیچ کسی از اهل علم را ندیده ام که مخالف این دیدگاه باشند. ص ۴۰۵. سپس به دیدگاه برخی دیگر از علماء اشاره می کند.

بعد از رامهرمزی کتاب (علوم الحدیث) حاکم می آید که حاکم به شیعه گرایی معروف است ولی به درجه رافضی نرسیده بود و لذا در اینجا چیزی را از او نقل نمی نمایم و آن را به هنگام بحث از جرح و تعدیل از دیدگاه شیعه اثنی عشریه موکول می کنم، تا تفاوت میان شیعه و رافضیه مشخص گردد.

یکی دیگر از کتابهای نوشته شده در علوم حدیث کتاب (الكفاية في علم الرواية) نوشته ابوبکر احمد بن علی بن ثابت مشهور به خطیب بغدادی است که در سال ۴۶۳ هـ دار فانی را وداع گفته است.

بغدادی در مورد روایت کردن از اهل گرایشها و بدعتها می گوید (ص ۱۲۵): در پذیرش اخبار آنان به این امر استناد می شود که صحابه اخبار و شهادتهای خوارج و امثال آنها را می پذیرفتند، سپس تابعین و جانشینان آنان روش صحابه را ادامه دادند، چونکه می دانستند ایشان دنبال صداقت بودند، دروغ را بزرگ می پنداشتند، خود را از کارهای ممنوع بر حذر می داشتند و مخالف پیروان شک گرایان و مسیرهای غلط بودند ولی با وجود این احادیثی که علیه آراء ایشان بود و مخالفشان به آنها استناد می کردند، می پذیرفتند، برای مثال روایت عمران بن حطان خارجی، عمرو بن دینار قدری و شیعه مذهب، عکرمه ای اباضی مذهب، ابن ابی بخیع معتزلی، عبدالوراث بن سعید، شبل بن

عیاد، سیف بن سلیمان، هشام دستوائی، سعید بن ابی عروبہ و سلام بن مسکین قدری، علقمه بن مرثد، عمر بن مره و سعد بن کدام مرجئی، عبیدالله بن موسی، خالد بن مخلد و عبدالرزاق بن همام شیعه مذهب و کسانی دیگر که مجال پرداختن به بحث آنها نیست، می‌پذیرفتند. علما از گذشته تا کنون روایتهای ایشان را مورد استناد قرار داده‌اند که این موضوع صورت اجماع را به خود گرفته و مهمترین دلیل در این باب به حساب می‌آید و موجب تقویت ظن نزدیک به حق می‌گردد.

برخی اقوال و دیدگاههای محدثان درباره تجویز روایت از اهل مکاتب مختلف: قبلاً دیدگاه امام شافعی را در این زمینه به جز یک گروه از رافضیها، بیان کردیم. این دیدگاه از ابو حنیفه پیشوای اصحاب رأی و ابو یوسف قاضی نیز نقل شده است. بعد از این به برخی اظهار نظرها در این باره می‌پردازیم: از حرمله بن یحیی روایت شده می‌گوید: از شافعی شنیدم می‌گفت: هیچ گروهی را ندیدم بیشتر از رافضیها دروغگوتر باشند. ص ۱۲۶ ابو یوسف می‌گوید: شهادت راستگویان فرقه‌گرایان را جز خطابی‌ها و قدریها که می‌گویند: خداوند از هیچ چیز اطلاع ندارد تا رخ ندهد، جائز می‌دانم.

ابن المبارک می‌گوید: ابو عصمه از ابو حنیفه پرسید: چه کسی را دستور می‌فرمایی آثارش را بپذیرم؟ گفت: هر که در گرایش و مکتبش جانب عدالت را رعایت کند به جز شیعه، چرا که بنیان عقیده آنان بر گمراه دانستن یاران پیامبر ﷺ استوار است.

عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: هر کس پیرو دیدگاهی بود و مردم را بدان فرا نمی‌خواند احتمال حق بودن را دارد ولی هر کس دارای بینشی بود و دیگران را به آن فرا خواند، شایسته مردود شماردن است. ص ۱۲۷.

از احمد بن حنبل سوال شد: ای ابو عبدالله تو روایات ابو قطن قدری را شنیده و پذیرفته‌ای؟ گفت: ندیده‌ام برای گسترش دیدگاهش تبلیغ کرده باشد، اگر می‌دانستم چنین است روایتهايش را نمی‌پذیرفتم

بغدادی می گوید: علت اینکه احادیث و اخبار مبلغان را نمی پذیرفتند این بود که مبدا منجر به تبلیغ و تشویق به بدعت گردد و آن را کار خوبی تلقی کنند، چنانچه در باب پیشین از خارجی باز گشته نقل کردیم که: ما هر امری را آرزو می کردیم و می پسندیدیم حدیثی را برای او جعل می کردیم. ص ۱۲۸.

ابو داود می گوید: میان انشعاب گرایان احادیث خارجی ها صحیح تر از همه می باشد، آنگاه به عمران بن حطان و ابو حسان اعرج اشاره می کند ص ۱۳۰.

فصل ششم:

گفتگوی امام شافعی با گروهی گمراه

در حالی که پیشینیان نیکوکار قرآن و سنت پیامبر خدا را دستاویز قرار داده بودند، در دوران امام شافعی گروهی منحرف گشته و سنت پیامبر را مردود می‌شمردند و گمان می‌بردند سنت بر پایه کتابی که برای ساختن همه چیز فرود آمده، پایه‌ریزی نشده است. امام شافعی در جلد هفتم کتاب الام، کتاب «جماع العلم»، به این گروه و بحث و مناظره‌ی خود با آنان اشاره می‌کند، او در آغاز کتاب جماع العلم چنین می‌گوید: نشنیده بودم کسی که از نظر مردم عالم و یا خود دارای چنین ادعایی بوده، در اینکه یکی از دستورات خداوند لزوم پیروی از پیامبر و گردن نهادن بر قضاوت او است، مخالفت کرده باشد و اینکه پذیرفتن هیچ سخنی در هر حال جز کتاب و سنت پیامبرش لازم نیست و سایر اقوال و نظرات دنباله‌رو آنان می‌باشند و تکلیف خدا بر ما، پیشینیان و آیندگان نیز پذیرفتن خبر پیامبر است، همه گروه‌ها و دسته‌جات سخنان بالا را قبول دارند جز عده‌ای که دیدگاه آنان را مورد بحث و کنکاش قرار می‌دهم، آنگاه سخنانش را اینگونه آغاز می‌کند:

یکی از آنان که به گمان هم کیشانش دارای علم و دانش بود گفت: قرآن که به زبان عربی روشن و واضح برای شرح و تفصیل همه چیز فرود آمده است، ولی سنت بر کسانیکه تکیه می‌کند که احتمال دروغ، خطا، فراموشی و غلطکاری دارند.

امام به تبیین این امر پرداخت که منبع سنت نیز وحی است و امکان بی‌نیازی از آن وجود ندارد، لذا امور دین بدون آن پایدار نمی‌ماند و امکان اطلاع از احکام، عبادات، معاملات و... جز از طریق سنت برای ما امکان‌پذیر نمی‌باشد. نکته دیگر اینکه در پذیرش سنت بیشتر از سخنانی که باعث مباح دانستن خونها، اموال و هتک حرمت اشخاص می‌گردد، احتیاط و دقت می‌شود. امام بحث و مناظره‌ی دلپذیر و قانع‌کننده‌ی خود را ادامه می‌دهد تا آن گمراه سردرگم به راه راست هدایت می‌یابد. متن کامل این جر و بحث را در مبحث: (السنة بیان الله علی لسان رسوله) که ملحق به همین بخش می‌باشد، بازگو می‌کنم و لذا ادامه آن را بدانجا موکول می‌نمایم.

دیدگاه قومی که تمامی سنت را رد کردند

شافعی (رحمه الله) می گوید: کسی که خود را عالم به مذهب یارانش می دانست به من گفت: شما عرب هستید و قرآن نیز به زبان شما نازل شده و شما به آن آگاهتر هستید و می دانید که در آن خداوند واجباتی بر دوش ما قرار داده است، اگر فردی در یک مورد قرآن شک داشته باشد شما از او درخواست توبه خواهید کرد اگر درخواست شما را رد کرد آن را به قتل می رسانید و خداوند در قرآن می فرماید: ﴿...تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ [النحل: ۸۹] چگونه به خود و یا به دیگران در مورد فریضه ای الهی اجازه می دهید که گاهی بگویید: مراد از آن فرض عام و گاهی دیگر بگویید خاص است و این امر دال بر وجوب و یا ارشاد و یا اباحه می باشد؟

و بیشترین فرقی که شما در یک حدیث یا دو حدیث که آن را از فرد به فرد تا به پیامبر روایت می کنید، قائل هستید و می بینیم که شما و پیروانتان در سلسله روایات افرادی را که در صداقت و حافظه بر شما پیشی گرفته اند هرگز تبرئه نمی کنید، و من کسانی را در روایات پیدا کرده ام که شما نیز با آنها ملاقات کرده اید در حالی که در روایتشان دچار مغالطه و نسیان و خطا شده اند، اما شما این ویژگیها را در آنها نیافته اید و تنها گفته اید که فلانی در آن حدیث به خطا رفته و به این بسنده کرده اید.

و می بینیم که شما می گوئید: اگر کسی به یک حدیث شما که به وسیله ی آن حدیث حلال و حرام را بیان داشته اید، بگوید: پیامبر ﷺ این حدیث را نگفته است و شما در این مورد اشتباه کرده اید و یا اینکه کسی که آن را برای شما گزارش داده اشتباه کرده است، در پاسخ بجز اینکه می گوئید: به چه سخن زشتی بیان داشتی، چیز دیگری را نمی افزایید.

آیا جایز است که میان احکام قرآن که ظاهر آنها نزد شنونده یکی است، فرق گذاشت، و از کسی که توصیف آن را کردید نقل خبر می کنید؟ و روایات آنها را در مقام قرآن قرار می دهید؟ و با آن روایات مسائل را حلال و حرام می گردانید؟

امام شافعی می‌گوید: در جواب گفتم: ما تجویز این کار را در وهله نخست برای کسانی خواهیم کرد که احاطه علمی داشته باشند یا اینکه این مسأله به واسطه خبر صادق یا قیاس صورت گیرد و اسباب و عوامل این کار نزد ما مختلفند و اگر ما این حکم را برای همه تعمیم بدهیم [جائز نیست] زیرا بعضی‌ها نسبت به بعضی دیگر واضح‌تر هستند گفت: و آن مانند چه چیزی؟

گفتم من این را برای فردی تجویز می‌کنم که اقرار و یا اقامه بینه نماید و از سوگند یاد کردن امتناع ورزد و یاور شما به جای وی سوگند بخورد و حال آنکه اقرار قوی‌تر از بینه و بینه نیز قوی‌تر از سوگند یاور راوی است و ما با اینکه تجویز واحدی را برای آن‌ها می‌کنیم اما در حقیقت عوامل آن‌ها فرق دارند.

گفت: اگر اخبار و روایات آن‌ها را با وجود شرایط مخصوص خود برای پذیرش اخبار آن‌ها بیان کردیم، قبول کنید، دلیل شما برای رد کسانی که خلاف نظر شما را دارند چیست؟

و بعد گفت: من چیزی را که احتمال غلط بودن را داشته باشد، نمی‌پذیرم و تنها چیزی را می‌پذیریم که به خدا و یا قرآن سوگند یاد نماید. قرانی که هیچ فردی نمی‌تواند در حرفی از آیه تغییر ایجاد کند؟

به او گفتم: کسی که به زبان قرآن و احکام خدا آگاهی داشته باشد، او را جهت پذیرش اخبار صادقین از پیامبر هدایت خواهد کرد و از تفاوت میان احادیث پیامبر و احکام خدا و همچنین به مکانات رسول خدا آگاهی پیدا می‌کند؛ مگر اخبار خاص و عام آن را مشاهده نکردید.

گفت: آری.

گفتم: اگر به آنچه که اقرار می‌کنید، من آن را رد کردم!

گفت: آیا اینطور و با این دلیل مرا در قبول خبر یافته‌اید؟ اگر این گونه باشد، این مایه‌ی واضح بودن دلیل تو و همچنین محکم بودن آن در برابر مخالفت و خوشحال بودن کسی است که از قول خود پشیمان و به قول تو متعهد و پایبند شده.

گفتم: اگر شما تابع انصاف باشید، برخی از گفته‌های شما دال بر آنند که شما همچنان بر مسائلی که لازم است از آن دور شوید، مُصر هستید و می‌دانید که شما در مسائلی که نباید در آن کوتاهی کرد، کوتاهی کرده‌اید.

گفت: اگر یکی از آن‌ها را در ذهن دارید، لطفاً بیان دارید؟

گفتم: خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ [الجمعة: ۲].

«خدا کسی است که از میان بی سوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است تا آیات خدا را برای ایشان بخواند و آنان را پاک گرداند و بدیشان کتاب و شریعت را می‌آموزد».

گفت: ما کتاب خدا را می‌شناسیم، اما حکمت چیست؟

گفتم: سنت رسول خدا.

گفت: آیا احتمال آن را دارد که پیامبر کتاب (قرآن) را به طور اجمالی و حکمت همان احکام را به طوری خاص تعلیم داده باشد؟

گفتم: منظور این است که رسول خدا از جانب خدا احکام کلی و قطعی‌ای همانند نماز و روزه را برای مردم تبیین می‌دارد.

گفت: احتمالاً منظور همین باشد.

گفتم: اگر به این بینش بگرایی این همان مسئله قبلی است که جز به وسیله‌ی روایت از رسول خدا نمی‌توان به آن رسید.

گفت: با این مذهب تکرار کلام را پیموده‌اید.

گفتم: اگر کتاب و حکمت بیان شد کدام یک از آن‌ها بهتر است، اینکه آیا آن‌ها دو چیز مختلف یا یک چیز واحدند؟
گفت: شاید همانطور که شما می‌گویید منظور کتاب و سنت باشد و همچنین احتمال آن را نیز دارد که یک شی واحد باشند.
گفتم: آشکارتر و والاتر از قرآن همان چیزی است که ما گفتیم نه آنچه که شما اعتقاد دارید.

گفت: آن چیست؟

گفتم: فرموده خداوند که می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۴] «آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز را که در منازل شما خوانده می‌شد، یاد کنید بی گمان خداوند دقیق و آگاه است».

گفت: قرآن این طور تلاوت می‌شود اما تلاوت حکمت چگونه است؟
گفتم: معنای تلاوت آن است که به قرآن و سنت نطق کند، چنانکه به حکمت نطق می‌کنید.

گفت: در این بسیار روشن و واضح است که حکمت غیر از قرآن است.
گفتم: خداوند تبعیت و پیروی از پیامبر ﷺ را بر ما واجب گردانیده است.
گفت: در کجای قرآن آمده؟

گفتم: خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌هایی خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو نباشند».

می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾ [النساء: ۸۰] «اطاعت از رسول خدا، اطاعت از خدا به شمار می‌آید».

و همچنین می‌فرماید: ﴿...فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳] «آنان که با فرمان تو مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی گریبانگیرشان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود».

گفت: هیچ چیزی درباره حکمت بهتر از آن نیست که بگوییم منظور از آن سنت رسول خدا است، هر چند که بعضی از یاران ما می‌گویند: خداوند دستو داده که ما تسلیم حکم و قضاوت رسول خدا شویم، و حکمت آنان همان چیزی است که خدا آن را نازل کرده.

گفتم: خداوند تبعیت از دستورات پیامبر را بر ما واجب گردانیده و می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] «هر آنچه را که پیامبر امر فرمود اجرا کنید و هر آنچه را که نهی کرده از آن دوری جوئید».

گفت: در قرآن توضیح داده شد که بر ما واجب است از دستورات و منهیات پیامبر سرپیچی نکنیم.

امام شافعی می‌گوید: گفتم: آیا واجب نسبت به ما و گذشتگان و آیندگان یکی است؟ گفت: آری.

گفتم: وقتی تبعیت از پیامبر بر ما واجب می‌باشد، آیا نباید بدانیم که اگر چیزی بر ما فرض شده این امر مرا برای پذیرفتن فرضیت آن هدایت می‌کند؟ گفت: آری.

گفتم: آیا دلیلی دارید که تبعیت از فرائض الهی را در گرو تبعیت از اوامر رسول خدا بدانند؟

امام شافعی می‌گوید: به او گفتم: این حتی در ناسخ و منسوخ بودن قرآن نیز صادق است.

گفت: مثالی را برایم بیاورید؟

گفتم: خداوند می‌فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾ [البقرة: ۱۸۰].

و درباره ارث می‌فرماید: ﴿وَلَا بَوَیْهَ لِکُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا أَلْسُدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَّمْ یَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ أَلْسُدُسُ﴾ [النساء: ۱۱].
ما اعتقاد داریم که از طریق دو روایت از رسول خدا نقل شده که آیه فرائض وصیت را برای والدین و اقربین نسخ کرده، و اگر ما از آن‌ها باشیم که راویان را نمی‌پذیرند و کسی بگوید: وصیت فرائض را نسخ کرده، ما هیچ دلیل دیگری را جز روایات پیامبر در دست نداریم؟!

گفت: این نیز همانند کتاب و حکمت است و دلایل نزد تو ثابت‌اند که لازم است روایات منقولہ از پیامبر را بپذیریم و به این باور دارید که پذیرفتن اخبار منقولہ بر مسلمانان لازم می‌باشند بنابه آنچه در قرآن ذکر گردید، و هیچ اکراهی را در آن نمی‌بینیم که اگر با دلیل ثابت سند می‌توان از رای تو به رای دیگری انصراف داد، بلکه آیا شما آن را قبول دارید که از رای تو برای پذیرفتن رای حق انصراف داد و اینکه عام را در قرآن گاهی عام و گاهی خاص می‌گردانید؟

به او گفتم: زبان عرب واسع است، گاهی مسئله‌ای را به طور عام می‌گوید: اما منظور از آن خاص است و این در لفظ آن روشن خواهد شد و این نیز تنها با خبر قطعی صورت می‌گیرد و در قرآن هم آمده که گاهی آن را به گونه‌ای بیان کرده و در حدیث به گونه‌ای دیگر.

گفت: مثالی را برایم بیاور؟

گفتم: خداوند می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ این لفظی است که مرا از آن عام می‌باشد و همچنین می‌فرماید: ﴿...إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ...﴾ [الحجرات: ۱۳].

هر انسانی اعم از زن و مرد مخلوق خداست و مراد از این هم عام می‌باشد و در آن تخصیص هم وجود دارد، آنجا که می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ﴾ تقوی و خلاف تقوی تنها برای انسانهای بالغ عاقل است.

و می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ...﴾ [الحج: ۷۳].

و معلوم است که همه مردم در زمان پیامبر غیر از خدا فرا نمی‌خواندند، زیرا در میان آن‌ها مسلمانان هم بودند. لفظ آن عام ولی از آن این را هم اراده کرده است.

و می‌فرماید: ﴿وَسَلُّهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ...﴾ [الأعراف: ۱۶۳]. این آیه بر آن دلالت می‌کند که منظور از تجاوزگران آن شهر، ساکنان آن است نه دیگران و چیزهای دیگری را که در کتابم نوشته‌ام برای وی گفتم (۹۴۶-۲۴۴).^۱

آن سائل گفت: این درست، ولی عامی را در قرآن برایم بیان کن که مراد از آن خاص باشد؟

گفتم: خداوند نماز را واجب گردانیده، آیا مگر بر تمام مردم نیست؟
گفت: آری.

گفتم: حیض را می‌بینی که استثناءاتی دارد؟
گفت: آری

گفتم: می‌بینی که زکات بر همه اموال واجب است و در بعضی اموال استثنائاتی دارد؟
گفت: آری.

گفتم: می‌بینی که وصیت برای والدین با فرائض نسخ شده است؟
گفت: آری.

گفتم: قسمت ارث برای پدر و مادر و فرزندان عام است، اما با سنت ثابت شده که مسلمانان از کافر و عبد از آزاد و قاتل از مقتول ارث نمی‌برند.

گفتم: چه توجیهی برای این دارید؟

گفت: سنت، زیرا در آن نص قرآن وجود ندارد.

گفتم: در قرآن برای تو روشن شد که خداوند اطاعت از پیامبرش را واجب گردانیده و موارد ناسخ و منسوخ و خاص آن نیز برای تو روشن شد؟

گفت: آری ولی همچنان خلاف آن را می‌گویم تا اینکه برای من خطای کسانی که این گرایش را دارند، روشن شود، و در میان آن‌ها کسانی اعتقاد دارند که نباید به خبر و روایت آن‌ها باور داشت و کتاب خدا کافی است.

گفتم: پس تکلیف آن‌ها چیست؟

گفت: این به نتیجه‌ای بزرگ می‌انجامد، اگر کسی چیزی را که نام «صلاه = نماز یا زکات» بر آن‌ها اطلاق گردد، بیاورد؛ این آنچه را که بر او واجب است ادا خواهد کرد، و این وقت مشخصی را ندارد با اینکه دو رکعت نماز در هر روز یا هر چند روز یک بار بخواند. در ادامه گفت:

آنچه که در قرآن نباشد، هیچ چیز دیگری بر مردم وجود ندارد.

گفتم: چه می‌گویید راجع به مردی که کنارم ایستاده، مگر خون و مال وی حرام نیست؟

گفت: آری.

گفتم: اگر کسی شاهی دارد که این مرد فردی را کشته و مال وی را نیز به غارت برده، گفت: به عنوان قصاص کشته و مالی که به غارت برده به وارثان مقتول باز گردانده می‌شود.

امام شافعی می‌گوید: گفتم: مگر امکان ندارد این دو شاهد به دروغ یا اشتباه گواهی داده باشند؟

گفت: آری.

گفتم: چگونه آن خون و مال حرام بنابر آن گواهی - که در حقیقت گواهی نبود - حلال شد؟

گفت: به ما دستور داده شد که شهادت شاهد را بپذیریم.

گفتم: آیا نصی در قرآن وجود دارید که شهادت قتل پذیرفته شود؟

گفت: خیر، ولی در معنا به این امر به ما دستور داده شده.

گفتم: آیا این احتمال را ندارد که آن معنا برای حکمی غیر از قتل باشد، و قتل (نیز) احتمال قصاص و دیه را نمی‌رساند؟

گفت: دلیل این امر این است که اگر مسلمانان جمع شدند و به قتل گواهی دادند، ما می‌کوشیم، قرآن احتمال معنایی را می‌رساند که بر آن اجماع شده، و اینکه عامه مردم در معنای قرآن به خطا نمی‌روند، با اینکه بعضیها به اشتباه بیفتند.

گفتم: می‌بینیم که شما به قبول روایت و خبر رسول خدا، برگشته‌اید، و اجماع غیر از آن است؟!

گفت: این بر ما واجب است.

به او گفتم: آیا سراغ دارید که توسط شاهد - در حالی که شاهی دروغ باشد - خون و مال حلال شود؟

گفت: این طور...، به ما دستور داده شده

گفتم: اگر در ظاهر به صدق شاهد دستو داده شده‌اید و علی‌الظاهر آن را نیز پذیرفته‌اید، زیرا غیبات را جز خدا نمی‌داند. خواست ما نیز در رابطه با محدث بیشتر از شاهد است چون شهادت در مسائل خراب و شر پذیرفته می‌شود اما این از هیچ یک از محدثان پذیرفته نیست.

و ما دلائلی را برای صدق محدث و غلط وی در حفظیاتش می‌یابیم، اما این در شهادت ممکن نیست.

گفت: من آنچه را که درباره فرق میان گواهی و خبر و همچنین درباره رد خبر و اینکه بعضیها خبری را می‌پذیرند و بعضی دیگر همان را که رد می‌کنند، اقامه دلیل خواهم کرد. همراه با آنکه درباره وجود خطا و اختلاف آراء در آن، توصیف نمودم.

و آنچه را که در اینجا و قبل از این گفتیم، دلیلی است علیه آنها و غیر آنها.

و به من گفت: از شما می‌پذیرم که من خبر از رسول ﷺ را قبول کرده‌ام، و می‌دانم. که دلالت بر معنا، چیزی غیری از واجبات خدا و اطاعت از آن، است. من هنگامی که خبر پیامبر را قبول کردم، در حقیقت آن را از خدا قبول نموده‌ام چون مسلمانان بر آن اجماع کرده‌اند.

و می‌دانم که آنها جز بر حق جمع نخواهند شد.

فصل هفتم:
بعد از امام شافعی

این گفتگوی امام شافعی با کسی بود که بعد از گمراهی هدایت یافت، اما هدایت این فرد به معنای عدم گمراهی این گروه نیست.

در اوایل قرن چهارم هجری امام شافعی وفات کرد، این دوران، دوران طلایی برای جمع سنت و پالایش و تدوین آن محسوب می‌شود، زیرا در این دوران بود که مسند امام احمد و صحیح بخاری و مسلم و کتابهای سنن اربعة و... همانند سنن سعیدبن منصور و دارمی و مسانید اسحاق بن راهویه و بقی بن مخلد و بزار و ابو یعلی، به نگارش در آمدند.

و البته در همین قرن بود که برای نابودی سنت پاک پیامبر تلاشهایی شد. وقتی که به کتاب «تاویل مختلف الحديث» اثر ابن قتیبه - متوفای سال ۲۷۶ هـ - نظری افکنیم می‌بینیم این عالم بزرگوار آن را در رد دشمنان اهل حدیث به نگارش در آورده است.

و ایشان در این کتاب به حل و جمع اخبار و روایاتی که دشمنان اهل حدیث آن را متناقض دانسته، و به رد شبه‌ها و مشکلاتی که در نگاه نخست، به اخبار به نظر می‌رسند، و همچنین حتی به خود کسانی که این‌ها را مطرح کرده‌اند پرداخته، و تلاش کرده همه جوانب موضوع را بگونه ای در برگیرد که خواننده علل دشمنی آن‌ها با اهل حدیث را بداند.

از جمله آن‌ها "نظام" است، ابی قتیبه می‌گوید: ما نظام را فردی مکار و حيله‌باز می‌دانیم و شب و روز مست است و انسانی خرابکار و فاحشه گر می‌باشد.

ایشان در ادامه می‌گوید: نظام از دایره امت اسلامی خارج شده، زیرا ابوبکر و عمر و علی و ابن مسعود و ابو هریره را مورد نفرین قرار می‌دهد و همچنین اینکه گفته خداوند بزرگ را شنیده ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ [الفتح: ۲۹]. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الفتح: ۱۸].

بعد از سخن ابن قتیبه درباره نظام و رد آن، به سخن ابو هذیل علاف می‌پردازیم که فردی دروغگو بود...

و ابن قتیبه در ادامه می‌گوید:

خطرناکتر و خرابتر از اینهایی که درباره ایشان سخن گفتیم، گروهی است که برای خود سنت ویژه‌ای جدا از مفهوم سنتی که مسلمانان با آن آشنایی دارند، انتخاب کرده‌اند!! و کسانی را در گروه خود برگزیده‌اند که آن‌ها را در عصمت و واجب‌الاتباع بودن با پیامبر هم‌تا می‌دانند و خبرها و روایت‌هایی را در اوج این گمراهی وضع و کتاب‌هایی را نیز راجع به جرح و تعدیل به نگارش در آورده‌اند.

قرن سوم شاهد سه کتاب از این نوع کتابها بود، با خواندن آن‌ها می‌بینیم که بهترین انسانها یعنی صحابه رسول الله ﷺ را مورد طعن و نفرین قرار داده‌اند، و می‌گویند: قرآن هم به لحاظ لفظ و معنا تحریف شده!!

یکی از مولفان کتابهای سه‌گانه مذکور کتاب چهارمی را نوشت. این کتاب به عنوان اولین کتاب حدیث آن‌ها انتخاب شده و هنگامی که آن را می‌خوانیم می‌بینیم که مولف آن دچار گمراهی فراوانی شده و دروغ‌هایی را مرتکب شده که هیچ مسلمانی نمی‌تواند آن را تصور کند و وقتی که به کتابهای جرح و تعدیل آن‌ها مراجعه می‌کنید، آثار این گمراهی‌ها را مشاهده می‌نمایید. مولف این کتاب چهارم لقب «ثقة الاسلام و شیخ الاسلام» را دارد و هر که نیز از حدیث روایت کند نزد آن‌ها فردی موثق است و هیچ حدیثی صحیح دانسته نمی‌شود مگر اینکه راویان از جمله‌ی این گروه باشند.

و جرح آن‌ها به نهایت درجه رسیده و لذا سریعاً به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم:

عثمان بن عفان فردی ضعیف است.

عبدالرحمان بن عوف، فردی خبیث و ضعیف است.

محمد بن ابوبکر از بزرگترین موثقان و معتمدان است اما در خانه بد تربیت شده است.

معاویه بن ابی سفیان، کافر مشهوری است.

اینها نمونه‌های کمی بوده زیرا بیشتر از ده هزار نفر را در کتابی واحد مشاهده می‌کنیم. یکی از این کتابهای سه‌گانه که مایه‌ی ناراحتی برای قرن سوم بود، و مستشرقان بدان دست یافتند و از آن برای طعن و نفرین بر علیه قرآن استفاده کردند و دشمنان اسلام سلاح طعن و نفرین خود را به خاطر این قومی که خود را مسلمان می‌پنداشتند، علیه اسلام به کار انداختند.

و این را هم بگویم که معاویه بن ابی سفیان یکی از امین‌داران و از کاتبان وحی رسول خدا ﷺ بود و ابن وزیر یمانی از شیعه‌های زیدی به بررسی احادیث آن کتاب پرداخته، ایشان تعداد احادیث احکام این کتاب را سی (۳۰) تا دانستند که همه‌گی آن‌ها صحیح و از راههای گوناگون و صحیح روایت شده که در میان آن‌ها معاویه و علی وجود ندارد امید است.

فصل هشتم:

در دوران امام سیوطی

در این فرصت کوتاه نمی‌توان به شمارش آن کتابها و بررسی آنها پرداخت و به همین خاطر اشاره‌وار به بعضی از آنها می‌پردازیم. یکی دیگر از آنها امام سیوطی است که کتابش را تحت عنوان «مفتاح الجنة فی الاحتجاج بالسنة» به نگارش در آورد ایشان سبب تألیف کتابشان را چنین معرفی می‌کنند:

بدانید که در این روزگار؛ چندی است مسئله‌ای ظهور کرده که بحمدالله از بین خواهد رفت، و آن هم اینکه فردی رافضی کافر در سخن خود گفته که به سنت پیامبر و احادیث روایت شده از آن استدلال نمی‌شود و استدلال تنها به قرآن است و برای اثبات این گفته به حدیث ذیل اشاره می‌کند: «ما جاء عني من حدیث فاعرضه علی القرآن، فان وجدتم له اصلاً فخذوا به وإلا فردوه» «هر حدیثی از من برای شما گزارش شد آن را بر قرآن عرضه کنید، پس اگر برای آن حدیث در قرآن اصل و اساسی یافتید به آن عمل کنید و الا آن را رد نمایید»^۱

۱- الرسالة اثر امام شافعی فضل العلل فی الاحادیث. این حدیث بسیار ضعیف است و جزو احادیث منکر می‌باشد و عقیلی آن را انکار کرده و می‌گوید این دارای اسناد نیست (المقاصد الحسنة ۳۶/۱) و عجلونی گفته سخاوی را نقل می‌کند که می‌گوید صنعانی گفته است که این حدیث موضوع می‌باشد. (كشف الخفاء ۸۶/۱) و روایت کرده و او ساقط و متهم به زندیقیه است (الاحکام ۲۵۰/۱) و در روایت دیگری آورده که اشعث بن بزار آن را روایت کرد، و او نیز دروغگو و ساقط است و حدیث او قابل قبول نیست (ص ۲۵۲). و ایشان به بررسی روایتهای مختلف آن حدیث پرداخته و سبب رد آن‌ها را بیان داشته، و بعد می‌گوید: اولین چیزی که آن‌ها را به قرآن بر می‌گرداند همان حدیث مذکور است. اما وقتی که آن را ارائه دادیم، می‌بینیم که قرآن مخالف آن است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷] و ﴿لَتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۱۰۵] و از گوینده این قول فاسد می‌پرسیم که در کجای قرآن پیدا می‌کنید که نماز ظهر چهار رکعت و مغرب سه رکعت و... است (ص ۲۵۲-۲۵۳)...

این کلام و چیزهای دیگری را از آن شنیدم، اما کسی بدان توجه نکرده و حتی کسانی هم هستند که اصل و پایه این سخن را نمی‌داند و اینکه از کجا آمده. خواستم پایه و اصل آن را برای مردم توضیح دهم و به بطلان آن پردازم، زیرا این از بزرگترین خطرهای آن است.

بدانید که هر کس وجود حدیث معروف پیامبر را چه حدیث قولی و چه حدیث عملی را انکار کند، کافر است و از دایره اسلام خارج شده و با یهود و نصارا حشر خواهد شد.

امام شافعی روزی حدیثی را روایت کرد و گفت این صحیح است، یکی به او گفت: یا ابا عبدالله آیا تو این را می‌گویی؟ پریشان شد و گفت؛ ای فلانی آیا دیده‌ای که من از کلیسا خارج شده باشم؟ و آیا دور کمر من «زنار» وجود دارد؟

آیا حدیثی از پیامبر روایت شده و من آن را نگفته باشم؟

پایه این دیدگاه فاسد است، زیرا زناده و گروهی از رافضیها قایل به انکار استدلال به سنت و انحصار آن در قرآن هستند و آن‌ها در این دیدگاه دارای اهداف مختلفی می‌باشند، بعضی از آن‌ها معتقدند که نبوت در اصل برای علی است و جبرئیل در نزول قرآن بر پیامبر دچار اشتباه شده (سبحان الله و پناه بر خدا) و بعضیها هم اقرار به نبوت پیامبر می‌کنند اما می‌گویند خلافت حق علی است...

بعد از این امام سیوطی می‌گوید: این آرا و نظراتی است که برای من ممکن نیست آن را بیان کنم و اگر ضرورت مقتضی بیان اصل این مذهب نمی‌بود هرگز آن را بیان نمی‌کردم.

و در حقیقت صاحبان و پیروان این دیدگاه به وفور در زمان ائمه‌ی اربعه و بعد از آن وجود داشته‌اند. ائمه چهارگانه و یارانشان در درسها و مناظره‌هایشان آن‌ها را رد کرده‌اند و إن شاء الله به بعضی از آن‌ها خواهم پرداخت.^۱

۱- کتاب مذکور ص ۱۱-۱۲

فصل نهم:

طعنه‌گران در زمان کنونی

بعد از این به دوران کنونی بر می‌گردیم، دورانی که حادثه‌ها را آفرید و طعنه‌گران در آن زیاد و دارای انواع گوناگونی شدند:

بعضی از آن‌ها همان بقایای گروه‌هایی بودند که الان بدان اشاره کردیم، آن‌ها به گمراهی‌هایی که در کتابهایشان بود اکتفا نکردند و بلکه هر چند گاهی هر چه را که برای نابودی سنت آرزو می‌داشتند به راه می‌انداختند و همان طعنه در صحابه‌های جلیل‌القدر راوی یا راویی که همه بر موثق بودن وی اتفاق نظر دارند یا طعنه در کتابی که همه‌ی امت اسلامی آن را صحیح می‌دانند...

و بعضی از آن‌ها جاهلانه به حدیث طعنه می‌زنند و در ثابت بودن آن شک می‌ورزند، و آن‌ها نمی‌دانند که بشریت در طول تاریخ خویش به خود ندیده که هیچ علمی توسط نسلی به نسل دیگر با این دقت همانند نقل حدیث رسول خدا، نقل شده باشد، اگر به کتابهای مصطح‌الحديث و علم الرجال مراجعه شود، این مسئله تماماً روشن خواهد شد.

بعضی از آن‌ها این سخن جهل را به قرآن نسبت می‌دهند (به این خاطر که قرآن کریم به تنهایی کافی است و به این آیه‌ها استدلال می‌کنند ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ...﴾ [النحل: ۸۹] و ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ...﴾ [الأنعام: ۳۸]. این در حقیقت جهل است نسبت به قرآن و سنت و مرتکب چیزی شده‌اند که خدا و رسول خدا مردم را از آن بر حذر داشته‌اند، و اینها همان گروهی‌اند که امام شافعی از آن‌ها یاد کرده، و آن‌ها اگر آن گفتگوهای امام شافعی را بخوانند، و در آیات و احادیثی که ذکر کردیم تدبر کنند، پی به گمراهی و دوری خویش از راه راست می‌برند. عجب آن است که آن‌ها خود را طرفدار قرآن می‌دانند، اما خود قرآن بر دعوی باطل ایشان شهادت می‌دهد و بعضی از آن‌ها مدار خود را مدار رد احادیث از لحاظ متن و سند و بلکه مهمترین مراتب صحاح همانند احادیث ثابت شده درباره غیبتات مثل بهشت و جهنم، نشانه‌های آخرت، همانند؛ ملائکه، جن، می‌نمایند اما آنچه که معلوم است آن است که نقل صحیح با عقل سلیم

تعارض ندارد، ولی چگونه غایب را بر شاهد قیاس می‌کنیم و چگونه به عقل در مواردی که هیچی از آن را نمی‌دانیم، قضاوت کنیم. در این موارد باید به نقل مراجعه و به آن پایبند باشیم و گاهی فردی جاهل و مغرور راجع به حدیثی صحیح و متفق علیه می‌گوید: این حدیث عقلاً مردود است و لازم است که این مرد از خود پیرسد: آیا بخاری مسلم و احمد و... غیر عاقل بوده‌اند؟ و یا اینکه امت اسلامی در طول چهارده قرن بدون عقل زندگی کرده و این تازه بدوران رسیده آمده تا با عقل خود آن را درک کند؟!

و خراب‌ترین طعنه‌گران در، عصر ما همان خاورشناسان و خطرناکتر از آن‌ها کسانی که کورکورانه از آنان پیروی می‌کنند و طوطی وار سخنانشان را تکرار می‌کنند! خاورشناسان همانگونه که قبلاً گفتیم به خود قرآن طعنه می‌زنند و راجع به سنت نیز آن‌ها حتی وجود اتصال سند را به پیامبر نفی می‌کنند و می‌گویند: نهایت سلسله سندها به اواخر قرن اول بر می‌گردد. یعنی اینکه بنا به گمان آن‌ها سنت جزو ساخته و پرداخته‌های مسلمانان متاخر است.

آنها می‌خواستند احکامی را برای خود وضع و آن را به رسول خدا نسبت دهند. و از طعنه زدن کسانی که در سنت نقش بزرگی را ایفا کردند، کوتاهی نکردند. همانند ابو هریره که بیشتر از ۸۰۰ صحابه و تابعی از او حدیث روایت کرده‌اند، و همچنین کسانی همانند ابن شهاب زهری امام بزرگواری که اولین کسی بود که به فراخوانی عمر بن عبدالعزیز برای جمع سنت لبیک گفت...

و بعداً گروهی دیگر ظهور کرد که بعضیها آن را دشمن فکر خاورشناسی می‌دانستند و به همین خاطر بدان گرایش پیدا کردند هر چند که این گروه در نهایت منجر به انکار سنت می‌شوند.

این گروه چه از روی حماقت و نادانی یا از روی خباثت نخست به این امر اعتراف می‌کنند که سنت دارای پایه و اصولی است و معتقدند که مسلمانان وجود اصل و اصول سنت را انکار نمی‌کنند، ولی بعد از این اعتراف شروع به تلاشهای تخریبی خود می‌کنند،

و می‌گویند مدارس اسلامی دوران نخست نتوانستند مرزی را برای تشخیص اقوال پیامبر از دیگر اقوال تعیین کنند، زیرا سند نزد آن‌ها معروف نبود و سنت نزد آن‌ها به آرا و نظریه‌ای گفته می‌شود. علمای مدارس آن را قبول نموده باشند و بعد از این بود که اقوال پذیرفته شده توسط علمای مدارس، به صحابه و بعد از آن به پیامبر نسبت داده شد و شهرت پیدا کردند.^۱

این بدان معنا است که نظرات آن‌ها در نهایت به وارد کردن شک در کل سنت، می‌انجامد.

این کوته فکران نادان هیچ از اسناد خبری ندارند، زیرا کتابهای مقدس آن‌ها بدون اسناد می‌باشد و به همین خاطر آن‌ها قابل قبول نیستند ولی بدون شک آن‌ها از جمع سنت و پالایش آن از دیگر اقوال، و همچنین شروط رجال الحدیث آگاهی ندارند و گمان می‌برند که همه امت اسلامی چون آن کوته اندیشان جاهل از این اسناد خبری ندارند. دیدگاه آنان هیچ جای تعجب ندارد از خاورشناسی یهودی یا صلیبی حاق و کینه توز و دشمن اسلام که صبح و شام در راه براندازی منار باشکوه اسلام در تلاش است چه انتظاری بیش از این می‌توان داشت؟!

البته ما اطمینان داریم که آن‌ها به اهداف خود نخواهند رسید زیرا خداوند حفاظت از قرآن کریم را همانند حفاظت دیگران از اخبار و رهبان‌های خویش، ترک نکرده بلکه خداوند متعهد شده که آن را محفوظ بدارد: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] و ﴿إِنَّا عَلَيْنَا جَمْعُهُ وَقُرْآنُهُ﴾ ﴿فَإِذَا قُرْآنُهُ فَاتَّعِ قُرْآنُهُ﴾ [القیامة: ۱۷-۱۸] و از جمله حفظ قرآن حفظ امت پیامبر است زیرا امت مبین قرآن می‌باشند.

۱- راجع به این گروه استاد دکتر محمد سلیم عوا در یکی از محاضرات ریاست دادگاه اسلامی در دولت قطر در سال ۱۴۰۵ هـ به خوبی توضیح داده است.

فصل دهم:

آیا این اندیشمندی اسلامی است؟!

چیزی که واقعاً عجیب و غریب می‌باشد آن است که می‌بینیم بعضی از مسلمانان گفته‌های خاورشناسان را طوطی وار تکرار می‌کنند و دنباله‌رو آن‌ها می‌گردند و شیفته سخنان‌شان می‌شوند و خود را منسوب بدانها می‌دانند و یا سخنان آن‌ها را تکرار و یا به خود منسوب می‌نمایند!

مرحوم دکتر مصطفی سباعی می‌گوید: وقتی که دکتر عبدالقادر کتاب خود را به نگارش در آورد و در آن به ذکر شبهه‌های خاورشناسان و بدگویی به امام زهری، پرداخته بود، دانشگاه الازهر علیه وی قیام کرد، و آقای احمد امین خطاب به وی گفت: «هرگز الازهر آراء نظری غیر مستند را قبول نخواهد کرد، مناسبترین راهی که برای اقوال خاورشناسان باید انتخاب کرد این است که آن را صراحتاً به خود آن‌ها نسبت ندهید و بلکه اصرار ورزید آن‌ها را به گردن الازهر بیاندازید و بدان لباس نرم بپوشانید که کسی را نیازارد، همانگونه که من این کار را در کتابهای فجرالاسلام و ضحی الاسلام، انجام دادم!

و شیخ سباعی (رح) در کتاب خویش «السنه و مکانتها فی التسریع الاسلامی» خاورشناسان و پیروانشان را مورد مناقشه قرار می‌دهد و به بیان ضعف و بی‌معنی بودن اقوال آن‌ها می‌پردازد، هر چند که حیاتش دوام نیابد تا میوه نهال احمد امین را ببیند، او فرزندان‌ش را در آن فضایی که دکتر عبدالقادر را با نصیحت خویش آگاه و روشن می‌شناخت، تربیت کرد، بدون شک فرزندش بدتر و خرابتر پا به عرصه نهاد، حسین بنا به نصیحت پدرش احمد امین سرقت سخن خاورشناسان را آغاز کرد و عیناً بدون کم و کاست به ترجمان فراورده‌های فکری مستشرقان درآمد، و حتی گاهی از آن‌ها فراتر می‌رفت و به قرآن کریم و عقاید مسلمانان نیز بدگویی می‌کرد و این چیزی بود که پدرش آن را انجام نمی‌داد.

و راجع به سنت هر آنچه را که مستشرقان می‌گفتند، تکرار می‌کرد و گاهی اضافات و اقتراهایی را نیز که حاکی از جهل مرکب وی است بر زبان می‌راند.

ذیلاً به خلاصه‌ای از گفته‌های او اشاره می‌کنیم:

نخست: شریعت اسلام محدود به زمان بود و رسول خدا غیر معصوم است!!
این نویسنده دارای مقالاتی چند است که در مجله‌هایی که دارای گرایشها و دیدگاه‌هایی مشخص‌اند، منتشر شده‌اند و اکثراً آن‌ها را در یک کتاب جمع‌آوری کرده، اگر به خود زحمت خواندن آن‌ها را بدهید و صبر داشته باشید و نزد مقدمه‌های فریکارانه وی توقف نکنید و سرسری و قضاوت نکنید، یقیناً پی به این واقعیت می‌برید که در برابر دسیسه‌ای خبیث جهت نابودی اسلام قرار گرفته‌اید.

و اگر از زمره کسانی هستید که به خواندن آن ناراحت می‌شوید (به بیانات ذیل گوش دهید) هر چند که من خلاصه‌وار به ذکر نمونه‌هایی از آن که برای کشف آن دسیسه کافی باشند، بسنده می‌کنم.

آنچه که در این کتاب آمده نیاز به مناقشه ندارد، زیرا آن از روش علمی بسیار دور است، نویسنده خود را منتسب به اسلام می‌داند و بعداً به انکار ضروریات دین می‌پردازد، پس چگونه با او می‌توان مناقشه کرد؟

می‌توان با غیر مسلمانان مباحثات و مناقشات را جهت اثبات حقایق اسلام و محو بطالت‌های خصومت‌آمیز و دفع شبهه‌هایشان، به درازا کشانید. اما چگونه می‌توان با کسی مناقشه کرد که دروغگویان او را اندیشمند اسلامی یا نویسنده اسلامی می‌خوانند؟!

آیا قابل تصور است که مسلمانی بگوید: قرآن کریم قانون و شریعتی را بنا نهاده که محدود به زمان و مکانی خاص است و گنجایش همه زمان‌ها و مکان‌ها را ندارد، به عبارت دیگر اسلام دین چند عربی بود که در مکه می‌زیستند و با مردن آن‌ها اسلام نیز با آن‌ها می‌بایست دفن گردد و پیامبری غیر معصوم آن را آورده بود؟

نویسنده در صفحه ۴۲ می‌گوید: قرآن در جامعه اسلامی نخستین، برای حکمرانی بر اوضاع آن کافی بود و اینکه مسائل دینی و اجتماعی و سیاسی آن را سر و سامان دهد، اما بعد از مدت کمی از وفات پیامبر حتی خود عربها، خود را از آن رها کردند، و عادات و

اخلاق و فضا و تمدن آن‌ها کاملاً جدا از مردم شبه جزیره بود و شهرهایی جدید را بنا نهند یا در شهرهایی سکونت گزیدند که شریعت ساکنان آن کاملاً جدا از جامعه مکه و مدینه بود.

سنت به عنوان مصدر دوم برای قانونگذاری

در برابر آن توسعه‌ی سرسام‌آور جغرافیایی و آن فشار اوضاع جدید متغیر تاریخی و اختلاف زمانی و مکانی مسلمانان و فقیهانشان به دنبال راهنمایی‌هایی می‌گردند. با وجود آنکه رسول خدا، هرگز ادعا نکرده که او معصوم از خطا است مگر در دیکته و تلاوت آیات خداوند، بلکه قرآن پیامبر را از خطاهایی که مرتکب می‌شد آگاه می‌کرد. پیروان التزام به سنت پیامبر گمان می‌برند که عنایت الهی بر آن بود که تمام اعمال و اقوال پیامبر را از زمان مبعوث شدن تا مردن، مورد توجه قرار داده، پس آن‌ها اعتقاد دارند که احکام سنت واجب الاتباع در همه‌ی حالات است مادامیکه قرآن به منع آن‌ها دستور نداده باشد.

از جمله آراء نویسندگان ذیلاً می‌آید:

- ۱- انکار صلاحیت شریعت اسلامی برای هر زمان و مکانی، قرآن کریم شریعتی محدود آورده و برای هیچ جامعه‌ای جز جامعه نخست مکه و مدینه نمی‌گنجد.
 - ۲- پیامبر اسلام تنها به سوی قوم خود فرستاده شد نه تمام مردم.
 - ۳- پیامبر اسلام غیر معصوم است و واجب الاتباع نیست.
 - ۴- کسانی که معتقد به وجوب اتباع پیامبر اسلام هستند، گروهی از مسلمانان می‌باشند و نویسندگان آن‌ها را «پیروان التزام سنت» می‌خوانند.
- این آراء و نظرات با کتاب و سنت تعارض دارند، و چیزی که بهترین انسانها بر آن اجماع کرده‌اند را انکار می‌نمایند.

این مسائل کوتاهی که بیان شد کافی است برای بیان آن کتاب، و مناقشه علمای امت با دشمنان اسلام، این گونه افتراها را باطل کرده است. اما آنچه که بسیار جای تعجب

است آن است که اینگونه آراء و نظرات از کسانی صادر می‌شود که با کمال پر رویی خود را مسلمان می‌پندارند!

شک در قرآن

آن نویسنده در صفحه ۳۸ می‌گوید: صحیح است که ما می‌دانیم که ابن مسعود یکی از صحابه رسول خدا - که خود را یکی از بزرگترین موثقان قرآن می‌داند - می‌گوید: آن نسخه قرآنی که عثمان بن عفان آن را تایید کرده، تحریف شده است و کامل نیست، و زید بن ثابت و یارانش را که قرآن را جمع کردند، متهم کرده به اینکه آن‌ها آیاتی که امویها را مورد طعن قرار داده، کنار گذاشته‌اند.

این اتهام بسیار احمقانه و بی پایه و اساس و غیر قابل قبولی است از جانب نویسنده، زیرا علی بن ابی طالب و بسیاری دیگر از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام شروع زید بن ثابت به آن کار مهم، زنده بوده‌اند و از هیچ یک از آن‌ها، آن گمان‌زنیهای ابن مسعود شنیده نشده!!

و همچنین در ص ۴۸، عثمان بن عفان رضی الله عنه را متهم کرده که ۵۰۰ کلمه را که همه مصحفها همانند مصحف ابن مسعود آن را آورده‌اند، حذف نموده است.

در صفحه ۸۳ می‌گوید: بعضی از اندیشمندان یونان و روم قدیم - همانند فیثاغورث و نوما بود پیلیوس - انکار کرده‌اند که نصوصی را بعد از خود واگذارند تا فکر دنباله روانشان را به زنجیر نکشند، آن‌ها کمی بعد از مرگشان آنچه را که نوشته و توصیه کرده بودند، سوزاندند، تا فرصتی باشد برای هر نسلی و هر مکانی که بتوانند بنا به شرایط خویش نظریه را ارائه دهند.

و می‌گوید: پیامبر اسلام دستور جمع قرآن را صادر نکرد، به دلیل آنکه خلیفه مسلمانان ابوبکر هنگامی که، به حضرت عمر پیشنهاد جمع آن را داد کاملاً متردد بود، و به عمر گفت او نمی‌تواند چیزی را که پیامبر انجام نداده آن را انجام دهد بخصوص که به

آن توصیه هم نکرده، ولی فرض اساسی در دین - هر دینی - آن است که تعلیم وارده آن در نص مقدس، برای همه مردم و در همه زمانها و مکانها صلاحیت دارد.

و در صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳ می‌گوید: شیوهی غالب زمین‌داری در شبه جزیره در زمان جاهلیت و در زمان رسول خدا، همان منقول بود نه غیر منقول، و فرد بدوی می‌توانست دارای خود را به هر جا که بخواهد ببرد و به دنبال آب و گیاه برای حیواناتش بگردد و همراه با این تجاوز علیه مسافر در صحرا یعنی سرقت شترش همراه با آب و غذا و سلامی که بر پشت داشت، در برابر قتل سارق بود و آنچه که مهم به نظر می‌رسید آن بود که شریعت و قوانین جزایی قاطع و مانعی وضع گردد که مردم را از ارتکاب این نوع جنایتها در این نوع جامعه‌ها، باز دارد. اسلام وارد جوامع شد و شکلی از زمین‌داری را معرفی کرد که مهمتر از اموال منقوله بود. فردی با نزدیک به صد بار سلب اموال، جنایتش به عنوان مسئله‌ای مهم بدان توجه نمی‌شد، و عقوبت جنایت قتل در جامعه غیر از عقوبت سرقت در جامعه بدوی بود.

و بدون آنکه اختیار عقوبت دوم، خروج علیه اسلام و روح آن - بر عکس - تلقی شود. زیرا التزام به روح اسلام از ما می‌خواهد که عقوبت دوم را انتخاب نماییم. چون - در جامعه غیر بدوی - همان اهدافی که اسلام آن را در جامعه بدوی در سر می‌پروراند، تحقق پیدا کردند.

شاعر می‌گوید:

اگر انسان کریم و شریفی را مورد احترام قرار دهید، نتیجه خوب آن را خواهید گرفت، و اگر انسان پستی را مورد احترام قرار دهید، این کار خوب شما باعث سرکشی و غرور او می‌شود.

این به معنای آن است که از رفتار واحد در دو حالت متفاوت، احیانا دو نتیجه‌ی متفاوت به دست می‌آید. هنگامی که معلمی - هر معلمی - کودکی را تعلیم می‌دهد مثلاً

اینکه وسایل گوناگونی وجود دارد برای برخورد با کودکی که دارای طبیعت و سطحی جدا است، تا اینکه به نتیجه‌ای واحد برسد و آن هم دانش و درسی خوب یاد گیرد. و همچنین نسبت به صحابه که در مدینه نازل شد، از آنجا که زنان از جوانان ولگرد به تنگ آمده بودند و هر گاه که به تنهایی «دارالخلاء» می‌رفتند، در اوج ناراحتی قرار می‌گرفتند.

و خداوند به همین خاطر این آیه را نازل کرد ﴿يَتَأْتِيَ النَّبِيَّ قُلُ لَأَزْوَاجَكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَنُ ۗ وَكَرِهَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۹] تا اینکه جوانان پاک دامن از غیر جدا شوند.

و آنچه که دیدگاه من را تقویت می‌کند این است که احکام معین قرآنی، احکام آتی قرآنی آن را منع کرده، هنگامی که اوضاع مسلمانان با هجرت و پخش اسلام و فتح مکه، تغییر پیدا کرد.

و دیگر تغییراتی که در خلال چهار ده قرن پیش آمده، و این مستلزم منع بعضی از احکام شد.

اگر ما این را بپذیریم که روح اسلام یعنی مجموعه رهنمودهای اخلاقی، هرگز راهی برای اتهام اسلام به منافات آن‌ها با خواسته‌ها و تغییرهای تاریخ‌ای که بعد از قرن هفتم میلادی پیش آمده، باقی نمی‌ماند.

و حکومت‌ها و فقها دیگر نیازی به نفاق و مدارا و سفسطه ندارند و از تفسیر و تاویل تناقض آمیز مسایلی که پیش می‌آید نجات می‌یابند همانند لغو برده‌داری‌ای که اسلام آن را مباح دانسته و انتخاب حبس به جای قطع دستان در عقوبت سارق که اسلام بر قطع دستان آن صحه نهاده است.

و پایبندی به این جریان اندیشه‌ها تا اندازه‌ای به صفت کسانی در خواهند آمد که جدا از فرزندان مسلمان کامل و با فرهنگ‌مان باشند، زیرا آن‌ها معتقدند که دین و ارزشهای آن تنها برای سیاست است نه برای حل نیازهای زمانه، و اقتناع آن‌ها به اینکه دین و ارزشهای

آن مانع پیشرفت نیست، بسیار ساده است و بلکه دین وسیله‌ای برای پیشرفت به شمار می‌آید.

موارد ذیل گونه‌هایی از اقول نویسنده است:

۱- به گونه‌ای مکارانه و زشت می‌خواهد در قرآن شک ایجاد کند.

ایشان در صفحه ۳۸ این گفته‌های تحریف آمیز را به ابن مسعود نسبت می‌دهد، در حالی که اینها هرگز به ابن مسعود مربوط نیستند و هیچ مدرک و اساسی ندارند زیرا او نیز همانند دیگر یاران پیامبر ﷺ می‌دانست که وحی بعد از نزولش مستقیماً بنا به دستور پیامبر چگونه نوشته می‌شد، و به معنی این آیه‌ها کاملاً آگاه بود که می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَحُنَّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] و ﴿لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ﴾ [یونس: ۶۴] و فرموده خداوند: ﴿وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴾ ﴿لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ ﴿تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾ [فصلت: ۴۱-۴۲] و ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ ﴿فَإِذَا قُرَأْنُهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ [القيامة: ۱۶-۱۹].

و ابن مسعود همانند دیگران خوب می‌داند که قرآن کریم بعد از پیامبر چگونه در سطور و صدور و در یک مصحف، جمع شد.

و آنچه که آشکار و جزو ضروریات دین است همانا این می‌باشد که قرآن کریم به طور متواتر بدون کم و کاست و تحریف و به طور کلی به ما رسیده، و هر که این را انکار کند حقیقتاً قرآن کریم را تکذیب کرده است. اما نویسنده، این دروغ را به ابن مسعود نسبت می‌دهد.

و بعد از ده صفحه می‌گوید، در مصحف عبدالله بن مسعود ۵۰۰ کلمه وجود دارد که در مصحف عثمان بن عفان یافت نمی‌شود. مصحف عثمان مصحفهایی است که امروز در دست مسلمانان قرار دارد.

و می‌افزاید: که ابن مسعود بسیار در هراس بود از اینکه خود کلمات رسول خدا را تغییر دهد.

اینگونه نویسنده برای رسیدن به هدفش تلاش می‌کند، بدون شک ابن مسعود نزد کل مسلمانان دارای مکانت ویژه‌ای است، اگر ایشان این گونه با دقت در کلمات رسول خدا نگریسته باشد به طریق اولی راجع به قرآن کریم نیز این موضع را داشته.

و نویسنده که در وهله‌ی نخست به عنوان مدافع، خود را ظهور داد این به خاطر رسیدن به اهدافش بود! و می‌خواست اولاً تهمت کفر و ارتداد را در صورت ابراز شک در قرآن از خود دور گرداند و آن را به عهده صحابی بزرگوار بنهد و اگر هر مسلمانی روایات نویسنده را قبول کند مسلمان به حساب نمی‌آید، زیرا صحابی گرانقدر ابن مسعود اینطور نبوده، او می‌گوید: ما هرگز از ده آیه زیاده‌تر یاد نمی‌گرفتیم زیرا آنچه را یاد می‌گرفتیم آن را می‌خواندیم و بدان عمل می‌کردیم، ما با هم هر دو یعنی علم و عمل را یاد می‌گرفتیم.

۲- نویسنده از صفحه ۸۳ از رازهای درون خویش پرده بر می‌دارد و می‌گوید: نصوص و متون فکر و اندیشه‌ی پیروان را قفل خواهد کرد به همین خاطر خوبتر آن است که اندیشمندان کتابهای خود را دفن کنند تا اینکه فرصتی برای همه نسلها در هر زمانی بشود تا بنا به شرایط زمان خویش نظریه‌پردازی کنند!

او نمی‌تواند صراحتاً بگوید لازم است قرآن کریم را دفن کرد، و یا سوزاند تا توسط آن نصها فرمان قفل نگردد و برای خود متناسب با شرایط و وضعیت، قانون وضع نمائیم، وقتی که این بظاهر مسلمان نمی‌تواند به این مسئله تصریح کند، ترفندی را پیش می‌گیرد و با روش مکارانه خویش می‌خواهد آن را به کرسی بنشاند، و می‌گوید: پیامبر اسلام دستور جمع قرآن را صادر نفرمود... و این موضع اندیشمندان و یاران رسول خدا بوده است... پایبندی به قرآن علاوه بر سنت پیامبر، باعث می‌شود که ما نمی‌توانیم آنچه را که مناسب نسل ما است انتخاب نمائیم، زیرا آن نصوص ما را به بند آورده‌اند.

قبلاً ایشان گفت: قرآن کریم شریعتی محدود و غیر جهانی را آورد، و نمی‌تواند پا را فراتر از مکه و مدینه بگذارد. (قبلاً ذکر آن رفت) بعد از این صراحتاً به ترک احکام شرعی‌ای که قرآن بر آن‌ها نص نهاده، دعوت می‌کند و می‌خواهد برای رسیدن به اهداف خود تلاش نماید. در صفحه ۱۴۳ آورده:

این دیدگاهها را برای نشر آراسته‌ام و کاملاً بدانها باور دارم و آن را برای تمام مسلمانان نوشته‌ام.

و یک قدم به جلو و یک قدم به عقب بر می‌گردد، کما اینکه تلاش می‌کند در آن واحدی خود را آشکار و پنهان کند و روی خود را در آن واحد هم نشان و پنهان دهد. و بعداً تلاش می‌کند که ایمان مسلمانان به اسلام مبنی بر اینکه خوبترین کتاب را برای همیشه و همه جا آورده، را نابود گرداند. می‌گوید: فرض اساسی در هر دینی این است که تعالیم و آموزه‌های مقدس دینی‌شان برای هر زمان می‌گنجد، و معلوم است که این فرض جز در اسلام غیر صحیح است. هر پیامبر رسالتی را برای قومی ویژه آورده اما پیامبر اسلام به سوی تمام بشریت فرستاده شده. نویسنده میان اسلام را با دیگر ادیان مساوی دانسته و تنها صلاحیت را در تمام ادیان فرض کرده.

۳- در صفحات اخیر آنچه را که می‌خواست بدان رسید و آن هم ترک عمل به قرآن بود ولی نمی‌خواست علناً خروج خود از اسلام را به کلی اعلان دارد و بلکه او (خود را) اصلاح گرای دینی می‌داند.

و بر نیرنگها و روشهای مکارانه خود پافشاری می‌کند و بحث از حد سرقت و اوامر قطعی الثبوت و قطعی الدلالة می‌راند، و امری که هیچ جایی برای اجتهاد مجتهد و تأویل تاویل کننده، باقی نمی‌گذارد. می‌بینیم که بحث از مسایل بدوی و اموال منقوله و غیر منقوله را به میان می‌آورد و جامعه مکه و مدینه را ترک می‌نماید، کما اینکه اسلام این حکم را برای سرقتها آورده و آن را مساوی با قتل در جامعه بدوی می‌داند. اما حکم خداوند در غیر آن، صلاحیت و متناسب نمی‌داند.

اگر این نویسنده خود را مسلمان قلمداد نمی‌کرد، او را با منهج قرآن کریم آشنا می‌نمودیم، و او را با قوانین و مبادی عام و کلی‌ای که بنا به شرایط زمانی و مکانی تغییر می‌نماید، آشنا می‌ساختیم. چون مباحث ثابت و متغیر همانند احکام میراث و بعضی از چیزهایی که مربوط به ازدواج و طلاق، حدود و قصاص... را از هم جدا می‌کنند.

دزدی در هر زمان و مکانی باشد، همان دزدی است و رسول خدا به خاطر چیزی که قیمتش به یک دینار نمی‌رسد، دستان سارق را به خاطر آن قطع کرده، و آن در حقیقت چیز مهمی نبوده بلکه آنچه مهم است همان دزدی می‌باشد، و زن مخزومی چیزی را کمتر از آن هم دزدیده بود و می‌خواست حکم خدا را ابطال گرداند و آنچه که عمومیت حکم پیامبر را می‌رساند، فرموده مشهور پیامبر است که گفت: قسم به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، محمد دستان وی را قطع خواهد کرد و بعداً دستور قطع دستان دزد مخزومی را صادر نمود.

اجرای حکم خداوند یعنی جلب مصلحت و دفع مفسدت از مردم. خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴]. اگر حکم سرقت برای جامعه‌ای مشخص و زمانی مشخص می‌بود، چرا با آن عمومیت و تاکید بیان می‌شد. خداوند پیامبر را برای تمام بشریت فرستاد، و افق انتشار اسلام تا روز قیامت ادامه دارد، و شرایطی که این داخل آن خواهد شد را نیز، می‌دانست.

اگر این نویسنده، مسلمانی نبود، فرق میان حد و تعزیر را برای وی توضیح می‌دادیم، و اینکه چگونه آن حدها برای آن مجموعه‌ی کم از جرمها وضع شده آن هم به خاطر حفظ ضروریاتی است که حیات ما بدان بستگی دارد، اما برای غیر از این جرمها، اسلام عقوبتهای تعزیری را قرار داده و اینها نیز عقوبتهایی‌اند که قرآن وضع و سنت آنها را تعیین کرده و گذشتگان ما نیز آنها را جدا کرده‌اند و این عقوبتها می‌توانند بنا به شرایط زمانی و مکانی تغییر نمایند.

و سخن نویسند که می‌گوید: «گاهاً مجازاتی در جامعه‌ای مشاهده می‌شود که جدا از مجازات جامعه‌ی بدوی است» روشن می‌کند که این حکم از آن خدا نیست و بلکه این جامعه است که برای خود قانون وضع می‌نماید و این فقط حکم جامعه بدوی است و حکمی الهی برای همه مردم در همه زمانها و مکانها نمی‌باشد. نویسند می‌خواهد که به مسلمانان بفهماند که این اسلام است و ایشان می‌افزاید بدون آنکه بتواند مجازات دوم را که خارج از اسلام و روح آن است، اختیار کند، و بر عکس بلکه پابندی به روح اسلام از ما می‌خواهد مجازات دوم را انتخاب کنیم.

اگر نویسند خود را مسلمان می‌داند، ما از او می‌پرسیم: قواعد و قوانین اسلام چیست؟

و بنا به چه اساسی شما مجازات دوم را انتخاب می‌کنید؟ و چه کسی آن را اختیار می‌نماید؟

و چرا خداوند سرقت را حد به شمار آورده و آن را جزو مجازات تعزیری قرار نداده؟ وقتی خداوند می‌فرماید: ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنْ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [المائدة: ۳۸].

و اگر یکی بگوید: خیر، ما آن را قطع نمی‌کنیم، چگونه مسلمان متعهد به فرامین الهی محسوب می‌شود؟ و اگر در سرقت این درست باشد، آیا در دیگر حکمها جائز نیست؟ اگر احکام خدا اجرا نشوند پس چه فرقی میان ما و کافران وجود دارد؟

۴- سخن وی درباره صحابه، آنچه را که مد نظر داشت مورد تاکید قرار می‌دهد، و آن هم عمل نکردن به قرآن است و سبب نزول آیه ۵۹ سوره احزاب را ذکر می‌نماید و مثل اینکه نمی‌داند «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» یعنی در احکام عموم الفاظ مد نظر است نه سبب نزول، فرق نمی‌کند که این فرد جاهل باشد یا متجاهل زیرا می‌خواهد عمل به قرآن را لغو کند و می‌گوید: حکم سرقت، در غیر جامعه بدوی قابل اجرا نیست.

و حجاب نیز در زمان محدودی در غیراز جامعه مدنی کاربرد ندارد و فرضیه‌ای که قبلاً بدان اشاره کرد یعنی صلاحیت دین برای همه زمانها و مکانها، را از یاد برده در اینجا بر بطلان آن فرضیه تاکید می‌ورزد.

و نویسنده - به آیه کریمه‌ای که بحث چادر و روبند می‌کند، اشاره نکرده ﴿... وَلَيَضْرِبَنَّ
يُخْمِرُهنَّ عَلٰی جُيُوبِهِنَّ...﴾ [النور: ۳۱].

گمان می‌کنم که ایشان تفسیر آن را خوانده‌اند و به عکس‌العمل صحابه‌ها نیز آگاه است، یعنی پاسخ فوری آن‌ها به فرموده خداوند ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ وَمَنْ يَعَصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿[الأحزاب: ۳۶].

صحابه‌های زن بهترین نسلی بودند که بشریت آن را به خود دیده، آن‌ها روبند را به هنگامی که این امر الهی نازل شد، پوشیدند، و سر و صورت خود را از بالا تا پایین حجاب کردند پیامبر ﷺ آن‌ها را از پوشیدن نقاب در احرام منع نمود.

ابو داود در فضل «المحرمة تغطي وجهها» از ام المومنین روایت می‌کند.
(گروهی از سواران از کنار ما گذشتند و ما با پیامبر در احرام بودیم «وقتی که کنار ما حرکت کردند ما صورت خود را پوشانیدیم»)

دستور به صحابه واضح و صریح است و زنان صحابه فوراً بعد از نزول امر آن را اجرا نمودند و امت اسلام در گذر ۱۴ قرآن بر آن اتفاق نظر دارند و تنها اختلاف در مورد عفو شده آن است ﴿... وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...﴾ میدان اختلاف تنها در این استثناء است نه در تمام حجاب.

با این همه نویسنده می‌خواهد در آن شک ایجاد نماید و در حاشیه صفحه ۱۳۱ می‌گوید: مفسرین راجع به آیات حجاب اختلاف دارند، اینکه آیا آن‌ها خاص زنان پیامبر است یا تمام زنان مسلمان؟

نمی‌دانم که این امر را از کجا آورده، و آیا چشمانش کور بوده که آیات راجع به حجاب را بخواند آنجا که به طور عموم می‌فرماید: ﴿يَتَّيْنُهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ...﴾ [الأحزاب: ۵۹] آری، ﴿... فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج: ۴۶].

و همچنین می‌گوید: علی ای حال، هر یک از سکنیه دختر حسین بن علی و عایشه دختر طلحه بن عبدالله، بدون حجاب بوده‌اند» با کمال بی شرمی این گونه به دختران پاکدامن و با عفت مسلمانان تهمت ناروا می‌زند!

آیا اگر مسلمان واقعی می‌بود و خبر نادرستی را همانند این می‌خواند، به جای اینکه آن را رد کند، می‌آمد و آن را مورد تاکید قرار می‌داد و به مفسران نخست حمله می‌کرد؟ او می‌گوید: آن‌ها بودند که حجاب را بر شما زنان مسلمان فرض می‌کردند زیرا این مسئله خاص زنان پیامبر و دخترانش بود، و بار دیگر مثل اینکه او کور بوده و این قسمت از آیه را نخواند. «و نساء المومنین» - و زنان مؤمنان -

اگر این فرد، از این ناراحت است که زن مسلمان پایبند به حجابی می‌باشد که - بنا به تهمت وی - مفسران آن را واجب گردانیده‌اند و این وحی الهی نیست، پس چه کسی آن را خواسته تا غم آن را بخورد؟

جواب این سوال را در آغاز سخنش از موضوع حجاب، می‌بینیم.

در صفحه ۱۲۴ می‌گوید: غرب آزادی زن یعنی آزادی جنسی (!) و سیاسی و استقلال اقتصادی به بار آورد و آن هم نتیجه قرنهای طولانی و دراز پیشرفت و زد و خردها بوده، اما در جامعه اسلامی، همان فکر اصیل و بنیادین هیچ نتیجه‌ای در بر نداشته...

و مثالی را برای آزادی زن در جامعه عربی‌ای که بدان بدون ممنوعی و تداوم و بدون فکر اصیل و بنیادین، بدان رسیده آورده است و این آزادی بسیار دور است از روح تمدن غرب، مسلمانان می‌دانند که اسلام مجموعه قوانینی را برای زن وضع کرده که در بر گیرنده حق استقلال اقتصادی و برخورداری از مناصب سیاسی زن می‌باشد. چیزهایی که

غرب هنوز هم بدان دست نیافته‌اند. اما آزادی جنسی‌ای که نویسنده غرب‌گرا و بلکه اربابان آن‌ها، آن را قبول کرده‌اند، اسلام آن را نپذیرفته.

اسلام برای زنا مجازات رجم قرار داده، اما وقتی که مردم قوانین الهی را ترک کرده و برای خود قوانین وضع می‌نمایند، و زنا را در ذات خویش جنایت به حساب نمی‌آورند فرد متاهل، هر گاه که گناه را مرتکب شد مادامیکه با رضایت طرفین باشد، هیچگونه مجازاتی نخواهد داشت. اما اگر به رضایت طرفین نبود و درخواست مجازات آن را کرد نهایتاً دو سال زندان می‌شود. اما فرد غیر متاهل، اگر زنایی کرد این در حقیقت حقوق کسی را پایمال نکرده و جرمی را مرتکب نشده و بلکه این از آزادی جنسی برخوردار است!!

این گونه، مردم متناسب با عصر خویش، مسایل را انتخاب می‌کنند و این‌ها ممکن نیست با نام اسلام صورت گیرد، مگر وقتی که متنها و اسناد دینی را بسوزانند و یا آن‌ها را دفن کنند تا اینکه کسانی همچون (این دانشمند و مصلح اسلامی!!) به بند نیایند. آن‌ها دارند جاهلیت را با نام روح اسلام، اعاده می‌کنند، و بلکه حتی فسق و فجور جاهلان قدیم نسبت به عربها و مسلمانان کنونی بمراتب بسیار کمتر از این بود. رسول خدا راست گفته که فرمود: دو چیز را در میان شما جا گذاشته‌ام، اگر بدان تمسک جوئید هرگز گمراه نخواهید شد آن دو؛ قرآن و سنت‌اند.

هیچ جای تعجب نیست که کسی منادی آزادی جنسی باشد، بلکه آنچه عجیب و غریب می‌باشد آن است که می‌بینیم کسانی این را جزو مبانی دینی و اسلامی خود به شمار می‌آورند و می‌خواهند با این، جامعه ما را رو به پیشرفت ببرند و عجیب‌تر از آن نیز اینکه این‌ها خود را مسلمان می‌دانند.

پس نظر شما درباره این فرد که بدان اندیشمند اسلامی می‌گویند چیست؟
به نظر من مراد از این آیه این است که آن اندیشمندی است برای نابودی اسلام و جنگ با آن و افساد جامعه اسلامی.

۵- واضح است که نسخ جز با دستور الهی صورت نمی‌پذیرد، و بعد از وحی نسخی وجود ندارد.

نویسنده بعد از سخن از سوالات و یا دفن نصوص دینی، نسخ آن را مطرح می‌کند، که نتیجه آن دو یکی است و آن هم عمل نکردن به قرآن می‌باشد، مادامیکه نسخ تنها وظیفه خدا نباشد، ایشان می‌خواهد این گمراهی را با این تلاشها تزیین نماید، آنجا که می‌گوید «اگر این را بپذیرم که روح اسلام یعنی مجموعه قواعد و قوانین اخلاقی، آنگاه هیچ مجالی برای متهم کردن اسلام به اینکه با خواستهای عصری و تغییرات تاریخی‌ای که بعد از قرن هفتم میلادی پیش آمده، باقی نمی‌ماند.»

این بدین معنا است که نصوص قرآن دیگر بعد از این قرن صلاحیت خود را از دست داده و لازم است ما آنچه را که او روح اسلام معرفی می‌کند، جای او قرار دهیم و آنگاه در برابر حکم شرعی خدا مانند بریدن دست دزد - که نص خدا بر آن است - به زندان انداختن دزد را جایگزین نمائیم.

و بر ما پوشیده نیست آنچه را که بعضی بزرگان دین درباره صلاحیت دین برای هر زمان و مکانی، و حدودات الهی و اثر تطبیق کردن آن در جامعه و همچنین درباره حقایق اسلام و رد اباطیل و شبهه‌هایی که دشمنان اسلام آن را مطرح کرده‌اند، به نگارش در آورده‌اند.

اما این نویسنده راه و روش مسلمانان را در بر نگرفته، بلکه اقوال و گفته‌های دشمنان را تکرار می‌کند و بلکه خرابتر از آن‌ها نیز می‌گوید.

و برای نمونه به نظرات وی درباره (عبد) و اشاره‌ی اخیر ان درباره استنباط احکام اسلام از نصوص، دقت کنید.

او نمی‌خواهد اسلامی را که خداوند به عنوان دین برای ما قرار داده، را بپذیریم، بلکه اسلام عصری‌ای را می‌خواهد که مثلاً آزادی جنسی و آزادی برهنگی - نه پاکدامنی و حجاب - حلال می‌گرداند رد این فرد، حقیقتاً به درازا می‌انجامد و بسیار زیاد در این باره

نوشته شده، اما آنچه را که می‌خواستم در اینجا بیان دارم، همان موضع وی در برابر قرآن بود.

بعد از این لازم است که ما بپرسیم! آیا او مسلمان است؟ یا اینکه او غمگین آن است که خداوند بزرگ قرآن و دینش را محفوظ نگه داشته؟ و اینکه در راستای مصلحت چه کسی گام بر می‌دارد؟ و چگونه در مجله‌هایی که در اقطار اسلامی پخش می‌شوند این‌ها و امثال آن‌ها چاپ می‌شوند و آن را مفکر اسلامی قلمداد می‌کنند؟!

موضع‌گیری در برابر سنت

فرامین خدا از طریق قرآن کریم و سنت پیامبر، بیان شده‌اند، و سنت نیز وحی به شمار می‌آید و همانند قرآن واجب الاتباع است - همانگونه که قبلاً بدان اشاره کردیم.

خاورشناسان یهودی و مسیحی و... می‌خواهند با بدگویی به قرآن و سنت پیامبر، ساحت مقدس آن را مورد هجوم قرار دهند و اهداف و مسلک آن‌ها معلوم است و البته این برای ما جای تعجب نیست، آنچه در حقیقت جای تعجب دارد این است که عناصر مخربی همانند این‌ها خود را مسلمان می‌دانند.

و هر که به پیروی آن‌ها تن در دهد، حتماً گفته‌های آن‌ها را بنا به اینکه دانشی و پژوهشی صحیح است - نه بهتان عظیم - طوطی وار تکرار خواهد کرد.

این علی ابن قمی متوفای سال ۳۰۷ هـ، می‌باشد که از پیروان یکی از فرقه‌های اسلامی است. او کتابی را در تفسیر نوشته، و ما گمراهی‌های آن را در فصل سابق بیان داشتیم و هر گاه که خاورشناسان کمر به تخمت و افتراء و بدگویی به قرآن می‌بندند بر این کتاب اعتماد و استناد می‌نمایند،

همانگونه که خاورشناسی یهودی «جول تسهیر» به این نقطه صراحتاً تصریح کرده، و این برخی از نویسندگان پوک و توخالی ما هستند که سپس اقوال بزرگان آن‌ها را تکرار می‌کنند. و چه زیباست که با تمام این حيله و نیرنگها باز هم قرآن راهش را ادامه می‌دهد، چون ابری که به پاس سگان بی اعتنا است!

احمد امین در مرحله اول اقوال خاورشناسان را راجع به قرآن، سر مشق دیدگاههای خویش قرار داد، اقوال سپس همان را راجع به سنت پیامبر زمزمه خویش کرد. اما درخت خبیثی را که کاشت - یعنی؛ فرزندش حسین - خرابتر و خطرناکتر از خاورشناسان پا به عرضه نهاد و او نه تنها به سخنان آنها راجع به سنت اکتفا نکرد، بلکه بدگویی‌ها و دروغهای بیشتری را که شایسته هیچ دیندار و عاقلی نیست، اضافه کرد. و قبلاً افتراها تهمت‌های ناروای او را خواندیم، همانند اینکه شریعت اسلام محدود به زمان و مکان است و پیامبر اسلام غیر معصوم می‌باشد و این سخن سرآغاز زنده بگور کردن سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود. چرا که این اگر درست باشد دیگر هیچ سنتی و حدیثی نزد مسلمانان باقی نمی‌ماند و نیازی هم به کتابهای حدیث همانند صحیحین، سنن اربعه و... نمی‌باشد، و حتی حدیث دیگر هر چند که متواتر هم باشد و یقین پیدا کنیم که این عینه سخن پیامبر است، همه این‌ها فاقد الاعتبار و بی ارزش است چرا که از فردی که معصوم نیست صادر شده است!!

در حقیقت وقتی کفار پیامبر را معصوم نمی‌دانند، بدین خاطر است که او را پیامبر نمی‌دانند، پس چگونه کسی که خود را مسلمان می‌داند، این سخن را تکرار می‌کند؟ خداوند حفظ قرآن را هم از لحاظ نص و متن و هم از لحاظ مفهوم و بیان، متعهد شده، و حفظ قرآن جز با حفظ سنت ممکن نیست، و به همین خاطر خداوند کسانی را برای حفظ سنت آماده کرده، زیرا تاریخ بشریت تا به حال به خود ندیده، که هیچ دانشی با اینهمه دقت نقل شده باشد، پس روش نقل سنت پیامبر در حقیقت سرآمد علم ثبت و تحقیق و تدقیق علمی ای که دنیا چنین مثالی را جز در این مورد شاهد نبوده است. امام مسلم در کتاب التمیز (ص ۱۷۱) می‌گوید:

بدان که علم الحديث و شناخت اسباب آن برای حدیث صحیح و ضعیف، این برای محدثان است، زیرا آنها باید که حافظ روایتهای مردم و به آنها آشنایی دارند و آنچه را که آنها بر آن اعتماد می‌کنند همان راه و روش نقل شده از عصری به عصر دیگر از زمان

پیامبر تا به این عصر، می‌باشند. پس هیچ راهی برای مخالفت مردم در شناخت حدیث و رجال حدیث از علمای مختلف در دوره‌های مختلف راجع به نقل اخبار و حمل آثار، وجود ندارد.

محدثان همانهایی‌اند که روایتها را می‌شناسند و روایات را تعدیل و تخریج و درست و نادرست، یا صادق و دروغین آن‌ها را از هم جدا می‌کنند. و این گفته را بدین خاطر ذکر کردیم پرده از جهل نادانان به مذهب حدیث و روشهای تاکید و تضعیف رجال حدیث، برکشیم، و تا بر همگان روشن گردد که چگونه این مردم با شواهد و دلایلی روباهانه که بدانها اخبار منقوله اطلاق داده می‌شود را تاکید و یا رد می‌کنند.

بدین گونه بسیاری از احادیث از رسول خدا برای ما روایت شده‌اند و در میان مولفان کتابهای حدیث کسانی بوده‌اند که توجهی به حدیث صحیح و ضعیف نکرده و هر دو را نقل نموده‌اند... اما اکثر علما شرایطی را برای دانشجویان وضع کرده‌اند که بتوانند در هر زمانی درجه همه احادیث را با رعایت آن‌ها، بشناسند.

و هر مسلمانی می‌تواند این حقایق را درک کند هر گاه که از کیفیت تدوین حدیث در عصر قبل و بعد از تدوین، خبر داشته باشد.

و در عصر ما نیز دانشمندان اسلامی پوچ بودن خاورشناسان را بیان داشته‌اند، ولی با این وجود می‌بینیم که برخی از کوتاه فکran چون نویسنده این چرندیات را به دست گرفته و نصیحت پدرش را اجرا می‌کند، و اقوال خاورشناسان را دزدیده و به خود نسبت داده و بلکه احیاناً به پدرش نیز حمله می‌کند در آنچه که از خاورشناسان گرفته (!! و آن را نه به پدرش و نه به خاورشناسان نسبت نمی‌دهد.

و این اقوال مستشرقینی را که قبلاً بدان اشاره کردیم، را تکرار می‌کند و می‌گوید: «نسل تابعی شروع به جمع‌آوری اقوال و افعال پیامبر رایج در آن دوران کردند و از این احادیث و سنت منبعی را برای اسلام به عنوان منبع دوم درست نمودند!!» می‌گوید: «بعد از این آن‌ها تلاش خود را معطوف به این کردند که آن را در موارد تشریعی در ردیف

قرآن قرار دهند. وقتی که سنت پیامبر نیز از جانب خدا نازل شده.» همچنین می‌افزاید: «فقها فرصت را غنیمت شمردند تا اینکه آراء خود را سنت به شمار آورند و مسلمانان آن را قبول کنند، یا اینکه گمان ببرند این‌ها رد پای درست دارند و بعد از این فقها و علما چنان مصلحت دیدند که آراء مورد نظر خود را در درجه حدیث بگذارند.»

این گونه نویسنده چرندیات و جهالت‌ها حماقت‌های خود را بنا به توصیه پدرش، تکرار می‌کند. این بظاهر مسلمان! هرگز از موضع اصحاب ارجمند در برابر سنت پیامبر آگاهی ندارد که چگونه ابوبکر صدیق ارث مادر بزرگ را تا اطلاعات ثانوی معلق کرد و آن را تا روشن شدن مسأله در سایه سنت به اجرا در نیاورد.

و حضرت ابوبکر چگونه تا وقتی حدیث پیامبر بدو نرسید، از احکام مورد نظر خویش صرف‌نظر کرد. و همچنین غیر از آن‌ها که شدیداً پایبند به قرآن و سنت بودند، زیرا در اسلام قضاوت به غیر از آن دو نیست. چطور مسلمان می‌گوید سنت به عنوان منبع دوم در شریعت اسلامی قابل قبول نمی‌باشد! و بلکه این تابعین بودند که آن را دایر نمودند و علما و فقها بر خدا و رسول خدا دروغ بسته‌اند و سنت را به وجود آورده‌اند؟ چطور مسلمان این را می‌گوید؟ البته پس از اینکه آرا و دیدگاه‌های این کوتاه‌فکران را دیدیم هیچ جای تعجبی نیست که این چرندیات بی‌اساس را بر زبان برانند.

و برای وضع احادیث دروغین و روا دانستن دروغ بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسباب و عوامل زیادی تراشیدند که علما از آن صحبت کرده، بطلان بودنشان را بر ملا کردند. و از جمله دستاورد تلاش‌های علمای اعلام برای حفظ حدیث از این‌ها و پاک کردن آن از دروغ‌ها، این است که ذکر کردیم. ابن سیرین می‌گوید: «علما از اسناد سوال نمی‌کردند وقتی که آشوب و فتنه به پا شد آن‌ها گفتند نام راوی را برای ما بگو.»

یعنی توجه به اسناد در دوران خلیفه سوم آن هم وقتی که واقعه‌ی آشوب و فتنه واقع شد، به وجود آمد. و اگر راوی از زمره افراد شهوتران و دارای عیب اخلاقی بود از آن‌ها

حدیث گرفته نمی‌شد، و ابن سیرین می‌گوید: «اگر اسناد نمی‌بود، راویان دروغگو بنا به خواهشات خود آنچه را که می‌خواستند، می‌گفتند.»

قضیه در حقیقت آنچنان نیست که خاورشناسان ادعا می‌کنند، مبنی بر اینکه سنت در قرن دوم هجری وضع شده، زیرا واقعیت عملی و کتابهای سنت به کذب آنها شهادت می‌دهند و این از فضل خداوند بزرگ است که اندیشمندان را توفیق داده تا پرده از راز و رمز جاهلان بردارند و نشانه‌های جعل در سند و در متن را بیان دارند.

و بسیاری از آن احادیث موضوع را جداگانه به رشته تحریر در آورده‌اند، تا ما از آنها دوری جوئیم و در نوشته‌های دیگر هم ما را از احادیث موضوع و غیره باخبر کرده‌اند. نویسنده در کلام خویش راجع به عوامل وضع احادیث روش علمی را در بر نگرفته، و بلکه چیز کمی از عوامل واقعی را انتخاب و آن را با نص خاورشناسان خلط می‌کند، و نسبت به علمای اعلام و بلکه به اصحاب کرام، بدگویی می‌نماید، و با آشفتگی همانند دزد ظاهر می‌شود که یکی از آن و یکی را از این می‌گیرد و هر حدیثی را موضوع و دیگری را صحیح می‌داند و در جایی از اسناد خرده می‌گیرد و می‌گوید «باید به متن توجه کرد» و در جای دیگر از متن خرده می‌گیرد و می‌گوید: «باید به سند توجه کرد نه متن» و از تحریف اسناد حدیث صحیح سخن می‌راند، و هر فردی می‌تواند این امر را انجام دهد و این‌ها نشانه‌هایی هستند که دال بر جهل مرکب او به علم سند می‌باشند.

رد دروغها و افتراهای نویسنده نیاز به سفری دراز دارد، اما ما در حد توان خود پرده از حقیقت آن برمی‌داریم و موضعگیری را در قبال حدیث پیامبر بیان می‌داریم، همانگونه که موضع خراب وی را راجع به قرآن بیان داشتیم.

و در اینجا ما به ذکر اقوال علما راجع به سنت می‌پردازیم، و از اقوال علمای معاصر در رد خاورشناسانی که نویسنده دروغها و شبه‌های آنها را دزدیده، بهره می‌گیریم.

و این کار همانگونه که معلوم است به درازا می‌انجامد، اما در اینجا به کتاب «السنه و... مکانتها فی التشریع الاسلامی» اثر شیخ دکتر مصطفی سباعی، استناد می‌کنیم.

دکتر سباعی سخن خود را از سنت، با خاورشناسان آغاز می‌کند و به بیان خطر و تاثیر خراب آن‌ها برای فریب غرب‌زدگان مسلمان (۱۱)، می‌پردازد. بعداً می‌فرماید: بعد از این مقدمه بسیار مهم و ضروری، به بیان موضع خاورشناسان در برابر سنت و شبه‌هایی که پیرامون سنت برانگیخته‌اند، می‌پردازیم، شبه‌هایی که بسیاری از نویسندگان مسلمان را تحت تاثیر خود قرار داده، و شاید در این میدان خطرناکتر و خرابترین آن‌ها همان خاورشناس یهودی «جود تسهیر» باشد. آقای سباعی، خلاصه سخن و شک و شبهات او را ذکر کرده و بعداً به تفصیل آن‌ها را در کتابش جواب می‌دهد البته نه با بررسی تمامی فقرات آن، زیرا کتابش گنجایش آن را ندارد به طور تفصیلی به رد آن‌ها بپردازد - همانگونه که خود گفته - و کتاب وی نزدیک به ۵۰۰ صفحه می‌باشد.

آیا حدیث نتیجه تغییراتی است که برای مسلمانان پیش آمد؟

دکتر سباعی در بحثی تحت عنوان «آیا حدیث نتیجه تغییراتی است که برای مسلمانان پیش آمد» می‌گوید: «جود تسهیر می‌گوید: قسمت بزرگی از حدیث جز نتیجه تغییرات دینی و سیاسی و اجتماعی اسلام در دو قرن اول و دوم، نیست! ما نمی‌دانیم چگونه به خود جرأت داده که این را بگویید در حالی که روایتهای ثابت آن را تکذیب می‌نمایند.» و بعداً شروع به اثبات کذب این افترا می‌کند. اما فرزند محمد امین این افتراها را گرفته و آن‌ها را با اسلوب خود قالب‌ریزی کرده گویا که او خود صاحب آن است.

اموی‌ها و علمای مدینه:

بعد از این دکتر سباعی به رد افتراهای آن یهودی کینه‌توز پیرامون نقش اموی‌ها و علمای مدینه در وضع احادیث و اینکه علمای بزرگوار دروغ را به خاطر دفاع از دین برای خود جایز می‌دانستند، می‌پردازد. از جمله آن افتراهایی که دکتر سباعی به رد آن‌ها کمر همت گماشته.

امام زهری:

قبل از آنکه دکتر سباعی به بحث امام زهری و جایگاه او در تاریخ بپردازد، شروع به دفع آن بطلالتها می‌کند، و می‌گوید: وظیفه ما است که پرده از آن دسیسه‌های یهودی کینه-توز نسبت به امام بزرگوار حدیث در عصر خویش و بلکه اولین تابعی‌ای که حدیث را تدوین کرده، برداریم، و آن دروغها و دسیسه‌ها و جعلها را ببینیم، این نقشی ویرانگر آن خاورشناس است که می‌خواهد ارکان حدیث را یکی بعد از دیگری مورد هجوم قرار دهد، از اینرو به بزرگترین صحابه‌ای که حدیث را روایت کرده‌اند حمله می‌کند که در سردفتر آنها ابوهریره قرار دارد.

حدیث؛ گرفتن سگ برای نگهداری باغ

ابن عمر از رسول خدا روایت می‌کند که ایشان فرمودند: هر که سگی را جز برای شکار و محافظت از گله نگهداری کند، هر روز مقداری از اجر و ثواب وی کم می‌شود و عده‌ای به ابن عمر گفته‌اند که ابوهریره در روایت این حدیث مواردی دیگر را نیز اضافه کرده، و آن هم سگی که برای محافظت از باغ باشد.

ابن عمر در جواب گفت: ابوهریره خود باغی دارد، آقای جولد، جواب ابن عمر را نقد ابوهریره می‌داند، و احمدامین می‌گوید: این نقد ابن عمر بسیار ظریف و از انگیزه‌ای درونی سرچشمه می‌گیرد.

دکتر سباعی، به ذکر حدیث ابی هریره که در آن به گرفتن سگ برای باغ، اشاره کرده، پرداخته، و به کتابهایی که این حدیث را از آن اخراج کرده همانند صحیحین و... اشاره می‌نماید و بعد می‌گوید: شارحان حدیث به این جمله زیادی ابوهریره پرداخته و مراد ابن عمر را از این گفته راجع به ابوهریره بیان داشته‌اند. حافظ ابن حجر در فتح الباری بعد از این بیان می‌دارد مراد ابن عمر تثبیت روایت ابوهریره بوده است، می‌گوید: در ذکر این جمله سفیان بن زهیر و عبدالله بن معقل روایت مسلم، با ابوهریره موافق‌اند.

و امام نووی در شرح این گفته ابن عمر می گوید: این هرگز به معنای توهین به روایت ابو هریره و شک در آن نیست، بلکه این به معنای آن است که ابو هریره به خاطر آنکه صاحب باغ و میوه بوده بیشتر به حفظ و بیان آن توجه کرده، و عادت نیز همین طور است که هر کسی که به چیزی مشغول باشد آن را بیشتر برای دیگران بیان می کند و احکام آن را به کسانی که نمی دانند می گوید و امام مسلم این جمله را در روایت ابن معقل و سفیان بن زهیر و همچنین در روایت ابن حکم که نامش عبدالرحمان بن ابی نعیم است، آورده است.

و این احتمال وجود دارد که وقتی ابن عمر این را از ابو هریره شنیده و برایش معلوم شده که این از پیامبر است، بعداً آن را روایت کرده باشد و آن را در حدیثی که بدون ذکر این نقطه آورده بود آورده باشد یا احتمالاً گاهی به یاد آورده باشد که آن را از پیامبر شنیده و بعداً آن را روایت کرده باشد، و گاهی نیز آن را از یاد برده و ترک کرده باشد.

خلاصه اینکه تنها ابو هریره این جمله را نگفته، بلکه گروهی از صحابه آن را در روایتهای خویش آورده اند و اگر هم به تنهایی او آن را می گفت باز هم آن را قبول می کردیم و بعد از این به مناقشه آن اتهاماتی که استاد احمد امین آن را در کتاب فجر الاسلام آورده و آن خاورشناس نیز به تبعیت از او پرداخته، می پردازیم؛ تا جایی که بعد از تخریب و ترور شخصیتی ابو هریره به تخریب و ترور شخصیتی قطب سردمدار مدرسه حدیث در عصر تابعین، و پس از او می پردازد. و از آنجا به بعد حدیث را از دو جهت مورد هجمه قرار می دهد. یکی از جهت روایتی و راویان، دیگری از جهت شک در متن آن، اما خداوند بر اوامر خویش چیره است و حتماً باطل را هر چند که به اوج خود برسد از بین خواهد برد. (ص ۲۰۶)

آن دسیسه ای که آن خاورشناس و پیروانش امثال احمد امین، طرح ریزی کرده بودند، عیناً و بدون کم و کاست (آن به اصطلاح اصلاح گرای دینی!) فرزند احمد امین) دنبال نمود اما خداوند مصلح را از مفسد می شناسد!

حدیث لا تشد الرحال:

چیزی که نویسنده می‌خواهد توسط آن به هدفش برسد همان افترا به دانش و عدالت امام زهری است. امام زهری شخصیتی مورد قبول همگان و ثابت شده است و قبل از این کسی او را مورد طعن قرار نداده، و آن هم حدیث «لا تشد الرحال الا الی ثلاثة مساجد...» می‌گوید: وقتی که عبدالملک بن مروان خلیفه اموی اراده منع مردم از رفتن به مکه برای حج کرد آن هم به خاطر ترس از اینکه دشمنش عبدالله بن زبیر حاجیان شام را مجبور به بیعت دادن به وی به عنوان خلیفه نماید، حدیث فوق را به امام زهری که فردی صالح و متقی بود - استناد داد با آنچه که در این حدیث (یا در جعل این حدیث) دنبال می‌کرد این بود که حج را از مکه به بیت المقدس انتقال دهد تا وقتی که مردم از خطر رفتن به حج شکایت کردند، عبدالملک بتواند به قول ابن شهاب زهری جواب دهد، که از رسول خدا روایت کرده بار سفر جز برای سه مسجد بسته نمی‌شود... وضع این حدیث توسط امام ابن شهاب زهری، چیزی است که تنها این یهودی خبیث آن را گفته، دکتر سباعی این افترا را ذکر کرده و می‌گوید: «به خدا سوگند که این یکی از بزرگترین تحریفاتی است که راجع به حقایق تاریخ صورت گرفته، و بعداً بنا به دلایلی از جمله عمر آن وقت زهری، آن افتراء را تکذیب می‌کند زیرا نصوص قاطع تاریخی دال بر آن است که امام زهری در عهد زبیر بود، و نه عبدالملک را شناخته و نه او را دیده، و مهمتر آن اینکه این حدیث را همه کتابهای حدیث روایت کرده‌اند، و این از طریق غیر زهری نیز روایت شده، امام بخاری آن را از طریق سعید خدری - غیر از زهری - روایت کرده، و امام مسلم آن را از سه طریق یعنی؛ از طریق زهری و جریر. او از عمید بن قزعه و ابی وهب و او نیز از عبدالحمید بن جعفر... روایت نموده. خلاصه اینکه امام زهری به تنهایی این حدیث را - چنانکه این مستشرق ادعا کرده - روایت نکرده است.

اینها و غیر از اینها، آن افترا یهودی را ابطال می‌گردانند، اما آن فرد بظاهر مسلمان پسر احمد امین، آن را همانند واقعیتهای مسلم و بدون نظر در دلایل واضح و روشن، آن را

ذکر می‌کند، بدون آنکه توجهی به عقل و شعور مسلمانان در برابر کسی که همه بر امامت و علم و فضل وی اجماع دارند، نماید.

دکتر سباعی، بعد از بیانات امام نووی می‌گوید: اصل مسئله از این قرار است، و روشن شد که این به معنای تکذیب ابو هریره از جانب ابن عمر نیست، و اینکه انگیزه درونی در جعل و نسبت آن به پیامبر دخیل بوده هم روشن شد که واقعیتی ندارد، چطور این از ابن عمر قابل تصور است در حالی که خود او اعتراف می‌کند که ابو هریره نسبت به همه آن‌ها بیشتر حامی و حافظ حدیث بوده، و بعداً بیشتر به بیان مکانث ابو هریره نزد خود ابن عمر و دیگر صحابه‌ها، خواهیم پرداخت، با اینکه اگر این گفته ابن عمر به معنای تکذیب ابو هریره می‌بود چگونه آن را در صحاح خویش می‌آوردند؟ یا چگونه فقها به روایت ابن عمر عمل می‌کردند و احکام خود را بر آن بنا می‌نمودند، اگر منظور ابن عمر تکذیب و انکار ابو هریره می‌بود؟ واقعیت آن است که این مسئله از آن قرار نیست، اما امانت نویسنده «فجرالاسلام» به وی هیچ اجازه‌ای نداد مگر اینکه راجع به سخن ابن عمر بگوید: این نقد ظریفی بود که از ابو هریره شد... و بگوید این بیانگر انگیزه درویشی بوده که او را وادار به زیاد کردن این جمله نمود، و امانت علمی‌اش به او اجازه نداد که مرا به موضوع آن نقد در کتابهای حدیث، راهنمایی کند. در ذیل صفحه می‌گوید:

«به شرح امام نووی بر صحیح امام مسلم نگاه کن»، تو کلام امام نووی را شنیدی، آیا شمه‌ای از تکذیب ابو هریره توسط ابن عمر، احساس کردی؟ مگر ندیدی چگونه به طور قاطع این گفته را نقد کرده رد نمود؟ شما بعد از این می‌توانی از او بپرسی آیا عبارات امام نووی را نفهمیدی؟

یا آن را فهمیده‌اید ولی آن را بر رای خاورشناس یهودی جولد تسهیر ترجیح داده- اید؟ (ص ۲۸۷-۲۸۹).

و احمدامین همه این حقائق را زیر پا نهاده، با کمال سذاجت ادعا می‌کند که: بخاری روایتی را از پیامبر نقل کرده که ایشان دستور قتل همه سگها جز سگ شکار، داده، وقتی

که به ابن عمر گفتند: ابو هريره عبارت (سگ باغ) را به این حدیث اضافه کرده، ایشان سخت آن را رد کرد و گفت ابو هريره وقتی آن را اضافه نموده که صاحب باغ شد!

دروغ صالحان و خدعه محدثین:

دکتر سباعی، سخنی از آن خاورشناس یهودی را نقل و بعداً آن را رد می‌کند و می‌گوید:

آنچه را که آن خاورشناس یعنی جولد تسهیر از گفته وکیع راجع به زیادبن عبدالله مبنی بر اینکه ایشان با وجود شخصیت بزرگی که داشتند، در حدیث دروغ می‌گفتند، نقل می‌کند، این یکی از تحریفات آن خاورشناس خبیث است.

اما اصل عبارتی که در تاریخ الکبیر اثر امام بخاری آمده این است: ابن عقبه سدوسی از وکیع نقل می‌کند که زیادبن عبدالله بزرگتر از آن است که دروغ بگوید، شما می‌بینید که وکیع به طور مطلق نه تنها در حدیث، دروغ را از زیادبن عبدالله نفی می‌کند بلکه در همه موارد این حقیقت زشت را از او نفی می‌نماید.

ولی آن خاورشناس یهودی آن تحریف را کرده و می‌گوید: وکیع گفته: زیاد با وجود بزرگی‌ای که داشت در روایت حدیث دروغ می‌گفت. اینگونه است امانت آن خاورشناس!! این گفته دکتر سباعی بود.

اما حسین احمد امین می‌گوید: وکیع راجع به زیادبن عبدالله گفته، ایشان با وجود مکانت جایگاه والایی که دارند، در حدیث دروغ گفته‌اند.

حسین این را به آن یهودی نسبت داده، تا مبادا گفته شود که ایشان پی به تحریف و گمراهی آن نبرده، بلکه آن را چنان ذکر می‌کند که تنها او پی به آن حقیقت برده.

پس امانت و هدف آن خاورشناس یهودی و حسین چقدر بزرگ و مهم است!!

دکتر سباعی، آنچه را که آن خاورشناس یهودی از یزیدبن هارون نقل کرده، ذکر می‌نماید: محدثان کوفه در دوران وی جز یکی از آنها همه اهل فریب و جعل بوده‌اند. بعد

از این شیخ سباعی به بیان مراد از اصطلاح تدلیس نزد محدثان و موارد مقبول و مردود بودن آن، می‌پردازد.

سخن درباره تدلیس به تفصیل در کتابهای مصطلح الحدیث آمده، افرادی که تدلیس می‌کردند معروف‌اند، و در کتابهای جرح و تعدیل به ذکر آن‌ها پرداخته شده.

آن به اصطلاح اندیشمند مسلمان!! (حسین بن احمد امین) در مکر و فریب سر و گردنی از آن یهودی کینه توز حيله گر بالازده، او خود را چنان نشان می‌دهد گویا اینکه نسبت به مفهوم تدلیس ناآشنا است و سخنی را بر آنچه که از آقایش آن خاورشناس یهودی خوانده، افزوده که بنابه زعم خویش همه احادیث صحیح را از بین خواهد برد. می‌گوید: «اسنادی که وظیفه‌اش دادن متانت و صداقت به اقوال و روایات، بسیار ساده و سطحی است، و هر جاعلی می‌تواند حدیثی را جعل کند و سلسله‌ای طلایی از اسناد را برای آن بیاورد و در آن رعایت اتصال بین حدیث و کاتب حدیث نماید یا اینکه حتی آن را رعایت نکند»! (ص ۱۵)

نویسنده می‌خواهد اسنادی که مسلمانان با آن برتری خود را نسبت به تمام بشریت حفظ کرده‌اند را از این ببرد و آن سخن جاهلانه را بر زبان می‌راند.

(مثلاً) آن سلسله طلایی که امام مالک از نافع و او هم از ابن عمر روایت کرده. این سلسله طلایی نمی‌شود جز اینکه کسی از امام مالک مرد متصف به عدالت، زهد و تقوی و پرهیزگاری و علم، با فهم و ادراک درست از وی شنیده باشد و عادتاً نیز هر کسی که آن را شنیده، امام مالک آن در کتاب خود مشخص کرده یا آن را برای شاگردانش یا مجموعه‌ای از مسلمانان خوانده.

و اگر دروغ پردازی همانگونه که آن به اصطلاح اندیشمند اسلامی می‌گوید!! بگوید: امام مالک به من گفت: این حدیث به خاطر وجود آن جاعل غیر قابل قبول است و جزو احادیث موضوع به شمار می‌آید زیرا حدیث بر پایین‌ترین مرتبه از دیدگاه راویان و سند، حمل می‌شود، اگر ما حدیثی را که دارای سندی متصل باشد بیابیم، و همه راویان آن جز

یکی از آن‌ها در بالاترین مرتبه، ثقه و عدالت، و ضبط باشند، آن فرد جاعل به شمار می‌آید؛ زیرا در آن نهایت دقت به خرج داده می‌شود و به همین خاطر علمای حدیث حکم به موضوع بودن آن می‌کنند، و درست نیست بدان استناد کرد و آن را جز برای تحذیر نوشت.

و اگر آن سند غیر متصل و خالی از افراد جاعل باشد، حدیث باز هم صحیح به شمار نمی‌آید، چه رسد به آنکه جاعلی در آن بوده باشد!

شاید این برای بیان موضوع آن نویسنده در برابر سنت پیامبر و شرکت در آن دسیس-ای باشد که توسط آن خاورشناس یهودی، برنامه‌ریزی شده بود، و اینکه او آن را بدون علم و آگاهی از اسلام به نمایش گذارده.

رابعاً: موضع‌گیری ایشان در برابر عقاید مسلمانان معلوم و روشن است، اما بحث از موضع این نویسنده در برابر عقیده ما چون که خود را به ما نسبت می‌دهد مسأله‌ای بسیار غریب است.

ولی ما چه بگوییم در حالی که تاریخ اسلام از دست کسانی که خود را بدان نسبت داده‌اند سخت ناراحت است کسانی که از داخل اسلام سعی داشتند تیشه به ریشه آن زنند!

و در حقیقت خطر اینها بسیار بیشتر از خط کسانی است که صراحتاً علیه دین قد علم کرده‌اند، و از اینجا است که فرموده‌ی خداوند را درک می‌کنیم که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۵]. و آنچه که گذشت موضع‌گیری آن‌ها را در برابر عقیده‌ی مسلمانان به قرآن و سنت و شریعت کامل و واگیر اسلام توضیح داد.

از جمله عقاید اساسی در اسلام ایمان به قضاء و قدر است، ولی ایشان در این مسأله به عقیده‌ای غیر از آنچه دیدگاه اسلامی است به این مسأله نگاه می‌کند. ایمان به قضاء و قدر را این (به اصطلاح مصلح دینی!) آنگونه که عقیده‌ی اسلامی است نمی‌بیند، در عقیده

اسلامی سرچشمه ایمان در قلب است در صورتیکه در پیش این آقایان ایمان اثری از آثار سوء طبیعت بادیه‌نشین و سوء حکم در غیر آنهاست.

و معنی این آن است که تا وقتی انسان در جوی غیر صحرانشینی و دهاتی و در زیر سایه‌ی حکمی غیر مستبدانه می‌زید نیازی به ایمان به قضاء الهی نمی‌بیند و نزد وی مفهومی ندارد.

و شاید با این کار خویش به عدم ایمان به قضاء و قدر بزرگان غربی خویش بخواهد مهر صحت بزند و نمی‌دانیم با ذکر آیه ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۖ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ...﴾ [الکهف: ۲۳-۲۴] که همه بندگان خدا آن را تکرار می‌کنند، چه کسانی را مورد تمسخر قرار می‌دهد.

آیا ایمان به خواست الهی مانع برنامه‌ریزی است؟ یا آیا برنامه‌ریزی مانع خواست الهی است؟ و جا دارد سوال دیگری نیز مطرح کنیم! که آیا کسی که به فرموده‌ی خدا استهزاء می‌کند مسلمان محسوب می‌شود، در حالیکه ایمان به خواست و مشیت الهی و به قضاء و قدر خدا نداشته باشد.

بت‌پرست بودن مسلمانان!!..

اسلام دین توحید و یگانه‌پرستی می‌باشد، و این حقیقتی است که هر مسلمانی و هر کسی که اطلاعی صحیح بر اسلام داشته باشد می‌داند

ولی دانشمند به اصطلاح مسلمان ما نظریه دیگری راجع به این مساله دارد!!

بنگر به قول ایشان در صفحه ۸۴ از کتابش:

و تخصیص مفهوم «رب» سخت‌ترین چیزی است که ادیان بر دین اسلام تحمیل کرده‌اند:

تحلیل عبادت در عالم قدیم، بدون بت و یا شکل و شمایل امکان‌پذیر نمی‌باشد و خداوند نزد پیشینیان چیزی محسوس و مجسم همانند بت، ستاره، ملائکه و یا پدیده‌ای طبیعی بوده است.

پس برای جایگزین کردن مفهوم جدید اله در اذهان عمومی به قرنهای طولانی نیاز داریم و همچنین احساس به اینکه فاصله عمیقی میان آنها و خداوندگانشان است، در حالی که تصور می‌کردند آن اله از پدر آنها و یا شاه‌رگ گردنشان به آنها نزدیکتر است به همین خاطر برای پر کردن این فاصله نیاز به بت در میان آنها نشأت گرفت و این نیاز درونی بعضی از مردان بود تا همگی از دین دست بردارند و قدرت خویش را از دست بدهند، و به سرعت این مجسمه‌ها به بت و احترام از اولیاء به پرستش پادشاهان و خداهای دروغین تبدیل شد.

این متن کلمات این اندیشمند به اصطلاح مسلمان می‌باشد! و در این حرف او فکر کن (پس برای جایگزین کردن مفهوم جدید اله در اذهان عمومی به قرنهای متمادی نیاز داریم) که می‌خواهد با این جمله این را برساند که اصحاب و تابعین از بهترین بت‌پرستان بوده‌اند.

این در حالی است که خداوند برای آن مسلمانان گواهی می‌دهد ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...﴾ [آل عمران: ۱۱۰] شما به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و ایمان به خداوند متعال از بهترین مردمان کره خاکی می‌باشید.

نویسنده می‌گوید: این مشخص است که آنها نیازی شدید و درونی به بت‌پرستی داشته‌اند و برای نجات از این مهلکه و رو کردن به خدای یکتا به قرنهای متمادی نیازمند بوده‌اند.

و نمی‌خواهد با این اتهاماتی که به سلف صالح و بزرگان دین ما نسبت می‌دهد خلف و پیروان آنها را تبرئه از بت‌پرستی کند و بگوید که بت‌پرستی بعد از مدتی طولانی به اتمام رسید بلکه به افترائی دیگر پناه می‌برد تا جهت راضی کردن رؤسای خویش به آنچه برای خود ترسیم کرده یا رؤساء برای او ترسیم کرده‌اند برسد، پس در مورد مسلمانان شهرهای فتح شده توسط مسلمانان حرف را به میان می‌آورد و جزیه را همانند دشمنان

دین به تصویر می‌کشد و می‌گوید: تازه مسلمانان با همان معتقدات خویش وارد اسلام شدند و مسلمانان فتح‌کننده را فریب دادند، بلکه اصلاً در دین نیز تاثیر پیدا کردند و دسته‌ای از فقهاء آن‌ها را بر وثنیت و ویران کردن پایه‌های اساسی اسلام تاکید کردند.

و این نویسنده جرأت عجیبی راجع به افتراء و جعل‌سازی علیه احواء و اموات به صورت مساوی دارد برای نمونه به چرندیات ایشان در صفحه‌ی ۹۸ نگاه کن: و بعد از تمام اینها می‌گوییم که دسته‌ای از مردم در مصر علیا هفت دفعه طواف قبر شیخ قناوی در قنا (و این طوافی است که بسیاری از مردم به محض رسیدن به آنجا آن را بجا می‌آورند) را با فرضیه حج بیت‌الحرام مساوی می‌دانند، و همچنین اگر گفتیم عده‌ای از فقهاء این طواف را برای کسانی که نفقه رفتن به حج را ندارند تایید کرده‌اند. و بعد از این اسطوره بودن آن شیخ را به اثبات رساندیم و گفتیم که این قبر بر آثار پرستشگاه خداوندهای مصریان قدیم تاسیس شده این نتیجه را می‌گیریم که مردم بتی خالص که به دوران فراعنه بر می‌گردد مکان رکنی از ارکان اسلام قرار داده‌اند، و با این مشخص می‌شود که شکست خورده‌های سرزمینهای جنگی در فریب دادن فاتحین به پیروزی عجیبی رسیده‌اند.

و این سخن ایشان در مورد چیزی است که هنوز هم موجود است! و سوال ما در اینجا این است:

آن بسیار مردمی که هفت بار قبر را طواف می‌کنند کجا هستند؟

و چه مسلمانی این طواف را با حج مساوی دانسته؟ و آن فقهای که این کار را تایید کرده‌اند و بتی را به جای رکنی از ارکان اسلام قرار داده‌اند چه نام دارند؟ بلکه اصلاً نام یکی از آن‌ها چیست؟

و چه خواننده‌ای می‌تواند بی‌شرمی و گستاخی این نویسنده در دروغ و افتراء بستن را درک کند، و اما به آنچه نفس خبیث او را نمایان می‌کند نگاه کن؛ آنجا که می‌گوید (عده- ای از فقهاء این طواف را برای کسانی که نفقه رفتن به حج را ندارند تایید کردند)

و این مشهور است که حج تنها بر کسی که توانایی دارد واجب است ﴿... وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾ [آل عمران: ۹۷] پس برای آن دسته از فقهاء تبیین حکم خداوند کافی بود. و از زیر زبان این نویسنده هدفی که دارد مشخص می‌شود که اسلام در هیچ زمانی پا برجا نبود و اعراب بعد از اسلام نیز بر وثنیت خویش ماندگار بودند.

و مردم شهرهایی که مسلمانان آن را فتح کردند مسلمانان را با در آغوش گرفتن اسلام ظاهری فریب دادند و بر بت‌پرستی خویش پابرجا ماندند، و برای تایید حرف خویش به توده مردم مصر و دسته‌ای از فقهای آنجا که هنوز هم بر همان وثنیت فرعون‌ی ماندگار هستند استناد می‌کند.

خلاصه اینکه نویسنده این‌گونه ارباب و رؤسای خویش را راضی، و خدا و پیامبر و مومنین را خشمگین می‌کند.

ابو هریره رضی الله عنه

حقیقت نقشه شوم مستشرقین برای تخریب سنت نبوی را بصورت واضح در آنجا می‌یابیم که می‌خواهند مردم را راجع به تمامی سنت و همچنین راویان بزرگوار به شک اندازند.

و نویسنده نیز تغذیه شده این گمراه‌گری می‌باشد و آن را همراه با اضافه تکرار می‌کند و می‌گوید که فقهاء و علماء بعد از عصر صحابه سنت را اختراع کردند. و می‌بینیم که شیطان‌هایش نمی‌گذارند به این اکتفا کند بلکه می‌خواهد به بهترین نسل بشر که خداوند و پیامبر آن‌ها را ستایش کرده‌اند تهمت ناروا نسبت بدهد به همین خاطر می‌خواهد تهمت را با اسلوب پیچیده و خبیثانه خویش ارائه بدهد، و بعضی را می‌ستاید و برای آن‌ها گواهی می‌دهد ولی این سخن خداوند را به ما یادآور می‌کند: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾

[المنافقون: ۱] «هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند که تو حتماً فرستاده‌ی خدا هستی - خداوند می‌داند که تو فرستاده‌ی خدا می‌باشی - ولی خداوند گواهی می‌دهد که منافقان در گفته خود دروغگو هستند».

نویسنده پس از این ستایش به بدگویی در مورد بقیه‌ی اصحاب منتقل می‌شود تا بگوید که ریشه تمامی بدبختیها: بدبختی وضع و خلق حدیث این دسته از اصحاب بوده- اند، یعنی این دسته‌ی نمونه‌ی بشری دروغ را بر علیه پیامبر خلق و وضع کردند ﴿مَا هُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبِرَتْ كَلِمَةٌ خَرَجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾ [الکهف: ۵] چه افترای بزرگی از دهانشان بیرون می‌آید.

و این دروغگوی شرور برای تایید حرف خویش تنها آنچه مستشرق یهودی و پدرش احمد امین در خروجین مکر خویش داشتند را دارد و آن هم حدیث «کلب الزرع» می- باشد که قبلاً نیز در مورد سند آن توضیح دادیم.

و در مؤتمر دوم جمعیت احیاء تراث اسلامی که در ماه شوال سال ۱۴۰۵ هجری و در کویت برگزار شد، راجع به سنت مطهر پیامبر، سخنی در مورد منزلت سنت و پیرامون حدیث ارائه دادم و بعد از سخنرانی تاثیر حملات تشکیک را در سوالات حاضرین و سردرگمی آن‌ها راجع به آن صحابی گرانقدر برایم روشن شد.

و در اینجا نمی‌توانم زندگی‌نامه ایشان را که بسیاری از دانشمندان بیشتر از یک کتاب را در مورد ایشان نوشته‌اند به رشته تحریر درآورم و تنها به یادآوری بعضی از حقائق راجع به این بزرگوار اکتفا می‌کنم، تا خواننده گرامی آنهایی که امام ابن خزیمه در موردشان چنین فرموده سخن در مورد ابو هریره به خاطر دفع توهمات است که کسانی که خداوند قلبهای آن‌ها را کور کرده و معنی خبر را نمی‌فهمند ایجاد کرده‌اند می‌باشد، را بشناسد.

زمان مسلمان شدن ایشان

ابو هریره بیش از ۳۰ سال از عمر خویش را قبل از مسلمان شدن سپری کرده بود و در فتح خیبر به پیامبر ایمان آورد و مسلمان شد. و آنچه مشهور است این است که پیامبر در ماه محرم به خیبر رفت و در ماه صفر سال هفتم هجری آن را فتح کرد و ابو هریره نیز در فتح آن شرکت کرد و پیامبر برای او نیز سهمی در نظر گرفت و این یعنی ابو هریره از ابتدای سال هفتم مسلمان شد و قریب به پنجاه سال یا بیشتر از عمر خویش را زیر سایه اسلام سپری کرده است زیرا ایشان در سال ۵۹/ پنجاه و نهم هجری وفات کرده‌اند.

رئیس اهل فقه

ابو هریره بعد از اینکه رو به اسلام آورد بجز مدت بسیار اندکی تمام چهار سال زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خدمت ایشان بودند، زیرا ایشان از اهل صفه بودند صفه هم به آن سابیانی که پیامبر آن را به عنوان نخستین مدرسه مدینه منوره و پناهگاه مسلمانان قرار داد گفته می‌شود.

و خداوند آن مدت کوتاهی که ابو هریره در خدمت پیامبر بود را برای ایشان پر برکت کرد زیرا بسیاری از احادیث پیامبر را حفظ کرد تا اینکه به عنوان مشهورترین اهل صفه و ممتازترین فرد این مدرسه معرفی شد.

ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب (۲۰۸/۴) می‌گوید:

ابو هریره در سال فتح خیبر مسلمان شد و با پیامبر در فتح آن شرکت نمود و بعد به خاطر کسب علم تنها به نانی برای سیر کردن شکم اکتفا کرد و همراهی پیامبر را انتخاب کرد و دست خویش را در دست پیامبر نهاد و دنبال پیامبر می‌رفت و ایشان از حافظ‌ترین اصحاب می‌باشد و در تمام مواقف و صحنه‌ها و میادینی که مهاجرین به خاطر تجارت و انصار به خاطر باغهایشان نمی‌توانستند در آن شرکت کنند ایشان همراهی پیامبر می‌کردند.

و پیامبر بر حریص بودن ایشان بر علم و حدیث گواهی داده‌اند. و ابو هریره به پیامبر گفت: ای رسول خدا، احادیث زیادی را از شما یاد گرفته‌ام، می‌ترسم که آن را از یاد ببرم فرمودند: عبایت را باز کن، می‌گوید: آن را باز کردم با دستانش مشتی را در آن خالی کرد و گفت آن را جمع کردم و بعد از آن هیچ چیزی را از یاد نبردم.

حدیث پهن کردن عبا

بخاری در کتاب المناقب از صحیح خویش در باب ملحقات، باب؛ نشانه‌های نبوت، این حدیث را ذکر می‌کند و لفظ آن اینگونه می‌باشد: " به پیامبر عرض کردم ای رسول خدا احادیث زیادی از شما شنیده‌ام اما آن را از یاد می‌برم، در جواب گفت ردائت را پهن کن. می‌گوید: آن را باز کردم و بعد با دستانش مشتی را در آن خالی کرد و گفت: آن را جمع کن و من هم آن را جمع کردم و از آن به بعد دیگر هیچ چیزی را از یاد نبردم. و حمیدی نیز در مسند خویش (۴۸۳/۲) آن را روایت کرده و در آخر می‌گوید: یک نفر دیگر نیز به تبعیت از ابو هریره بلند شد و عبایش را در خدمت پیامبر پهن کرد؛ پیامبر فرمودند: غلام دوسی در این مورد بر شما سبقت گرفتند.

و شیخان نیز از ابو هریره روایت می‌کنند که گفته: شما می‌گویید که چرا ابو هریره زیاد از پیامبر روایت می‌کند؟ و چرا مهاجرین و انصار به اندازه‌ی ابو هریره روایت نمی‌کنند؟ و این به خاطر این است که مهاجرین با تجارت در بازار مشغول شده بودند در حالی که من به سیر شدن شکم اکتفا می‌کردم و همیشه همراه پیامبر بودم و در تمام صحنه‌هایی که دیگران از آن اطلاع نداشته حاضر می‌شدم و آنچه را آن‌ها از یاد می‌بردند. حفظ می‌کردم و برادران انصار هم مشغول اداره‌ی سرپرستی اموال و املاک خود بودند و من مرد مسکینی از مساکین صنف بودم که خود را برای حفظ حدیث خسته می‌کردم، روزی در حضور پیامبر بودم فرمود:

ببینم چه کسی می‌تواند عبایش را روی زمین پهن کند تا اینکه سخنانم را به پایان می‌رسانم آنگاه عبایش را بردارد و آنچه از من شنیده همه را یاد گرفته باشد؟ من عبایم را بر روی زمین انداختم، قسم به خدایی که محمد را به حق فرستاده است، کلمه‌ای از آنچه از پیغمبر شنیدم فراموش نکردم.

حافظ ابن حجر در دنبال این حدیث می‌گوید: این از نشانه‌های نبوت است، به راستی ابو هریره از نظر حافظه از تمامی راویان حدیث بهتر بود و تمام اصحاب به اندازه‌ی ابو هریره از پیامبر نقل حدیث نمی‌کنند.

اما گواهی پیامبر ﷺ برای ابو هریره را می‌توانیم در آنچه ابن عبدالله به آن اشاره می‌کند بیابیم، در جزء سوم کتاب مستدرک (ص ۵۰۹) اینگونه آمده: ابو عباس محمد بن یعقوب از عباس بن محمد دوری از ابو النضر از ابوالا حوص از زید العمی از ابو صدیق تاجی و او نیز از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر راجع به ابو هریره فرمود: (ابو هریره وعاء العلم) ابو هریره ظرف علم و دانش می‌باشد.

و حاکم درباره سند این حدیث هیچ حرفی نزده است، و ذهبی در تلخیص مستدرک (۳/۱) می‌گوید: حاکم را ندیده‌ام که در مورد هیچ حدیثی - ضعیف و یا جید - حرفی را بزند. و ذهبی که در بسیاری از احادیث حاکم را پی‌گیری می‌کند و به احادیث ضعیف و یا موضوع اشاره می‌کند، ایشان به هیچ گونه ضعیفی در آن حدیث شریف اشاره نمی‌کنند و ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء (۵۹۴/۲) می‌گوید: حافظه‌ی ابو هریره معجزه آسا به حساب آمده، و در زمره‌ی انبیاء می‌باشد و برای صحت حرف خویش به احادیثی که بر صحت آن‌ها استدلال می‌ورزد استناد می‌کند و با نگاهی به رجال سند، صحت آن و یا لا اقل حسن بودن آن نزد بعضی از ائمه برای ما روشن می‌شود ولی بیشتر به خاطر وجود زیدالعمی در سند اینگونه حدیث را ضعیف تلقی می‌کنند و در حلال و حرام به آن استناد نمی‌کنند ولی در فضائل آن را قبول دارند یعنی این حدیث به خاطر اینکه در فضائل می‌باشد مورد قبول واقع شده است.

از هر نظر این حدیث، حدیثی قوی می‌باشد و شواهدی نیز از نظیر احادیث و دلالات برای صحت آن بیان داشتم، و جهت توضیح بیشتر به کتاب العلم باب حفظ العلم نگاهی گذرا می‌افکنیم و هنگامی که به احادیث این باب نگاه می‌کنیم می‌بینیم که همه به حافظه ابو هریره متعلق می‌باشد.

و حافظ در کتاب الفتح مسلک امام بخاری را اینگونه بیان می‌دارد:

در این باب تنها از ابو هریره روایت می‌کند، زیرا ایشان حافظه‌دارترین اصحاب راجع به حدیث می‌باشد، و شافعی (رضی الله عنه) می‌گوید:

ابو هریره حافظه‌دارترین راوی حدیث در عصر خویش می‌باشد و ابن عمر بر جنازه ابو هریره رحمت می‌فرستاد و می‌گفت: برای مسلمین احادیث پیامبر را بسیار حفظ می‌کرد.

حافظه یعنی این!..

و برای اثبات حافظه‌ی ابو هریره به آنچه حاکم به سند خویش روایت می‌کند استناد می‌کنیم. که می‌گوید: زعیزعه می‌نویسد مروان بن حکم می‌گوید: مروان ابو هریره را دعوت کرد و مرا پشت تخته‌ای قرار داد و از ابو هریره سوالاتی پرسید برای سال بعد دوباره ابو هریره را دعوت کرد و از پشت پرده سوالات پارسال را دوباره از او پرسید، ایشان بدون هیچگونه کم و کاستی آن را بازگو کرد.

و حاکم و ذهبی نیز این روایت را صحیح دانسته‌اند (المستدرک ۵۱۰/۳)، و ذهبی آن را در کتاب سیر اعلام النبلاء ذکر کرده و در نهایت می‌گوید: به این می‌گویند حافظه، و همچنین ابن حجر در الاصابه (۲۰۵/۴)، و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۱۰۶/۸) آن را ذکر کرده‌اند.

و زیدبن ثابت (رضی الله تعالی عنه) علت حافظه‌ی قوی ابو هریره را اینگونه برای ما بیان می‌دارد:

محمد بن قیس بن محزمه می‌گوید: مردی نزد زید بن ثابت رضی الله عنه آمد و از ایشان در مورد چیزی سوال کرد؟ زید در جواب فرمودند: نزد ابو هریره بروید، زیرا روزی من و ابو هریره و فلانی در مسجد مشغول ذکر و دعا بودیم، ناگهان پیامبر بر ما وارد شد و ما ساکت شدیم پیامبر فرمودند: به دعا و ذکر خود مشغول شوید. زید می‌گوید: من و رفیقم قبل از ابو هریره دعا کردیم و پیامبر برای دعای ما آمین گفت، و بعد ابو هریره اینگونه دعا کرد: خداوندا من هم آنچه دو رفیقم از شما خواستند همراه با علمی که فراموش نشود از شما خواهانم، پیامبر فرمودند: آمین. خدمت پیامبر عرض کردیم ای رسول خدا! ما هم علمی که فراموش نشود را از خداوند متعال خواهانیم، فرمودند: غلام دوسی در این مورد از شما سبقت گرفت. ابن حجر می‌گوید: نسائی این روایت را بسند جید در باب العلم کتاب السنن ذکر کرده است. (الاصابه ۴/)، و در تهذیب (۲۶۶/۱۲) نیز این را ذکر کرده) و حاکم در المستدرک (۵۰۸/۳) آن را به سند صحیح ذکر کرده است ولی حاکم این روایت را از طریق حماد بن شعیب روایت می‌کند که ذهبی در سیر اعلام النبلاء بعد از ذکر این روایت می‌گوید حاکم آن را روایت کرده و حماد در سلسله‌ی راوی ضعیف است و ذهبی در (۶۱۶/۲) کتاب سیر اعلام النبلاء این حدیث را با سندی دیگر که به جای حماد، فضل بن علاء را نام می‌برد حدیث را صحیح معرفی می‌نماید و در (۶۸/۲) ذهبی می‌گوید: در سنن نسائی آمده که ابو هریره برای خود دعا کرد و گفت: خداوندا علم فراموش نشده را از شما خواهانم، پیامبر فرمود آمین.

گواهی ابن عمر

و ابن عمر نیز حفظ و علم و فضیلت ابو هریره را بیان می‌دارد. برای نمونه به این خبر صحیح که ابن عمر خود آن را روایت می‌کند نگاه می‌کنیم. ایشان از کنار ابو هریره می‌گذرد در حالی که از پیامبر روایت می‌کرد که پیامبر فرمودند: هر کس دنبال جنازه‌ای برود و بر او نماز بخواند قیراطی برای او هست و اگر

در دفن آن شرکت کرد، دو قیراط دارد، و هر قیراط بزرگتر از احد می‌باشد. ابن عمر گفت: ای ابو هریره بلند شو، و او را نزد عائشه ام المومنین برد و به عائشه گفت: ای مادر مومنین، تو را به خدا، آیا از پیامبر شنیده‌ای که گفته باشد: هر کس دنبال جنازه‌ای برود قیراطی دارد و اگر در دفن آن شرکت نماید، دو قیراط دارد و هر قیراطی بزرگتر از کوه احد می‌باشد؟ گفت: آری شنیده‌ام. ابو هریره گفت: بدان؛ آنگاه که شما مشغول کاشتن درخت و معامله در بازار بودید من دنبال پیامبر می‌رفتم و از او می‌خواستم که کلمه‌ای را به من یاد بدهد و لقمه‌ای به من ببخشد.

ابن عمر گفت: ای ابو هریره شما از ما بیشتر در خدمت پیامبر بودید و حدیث بیشتری از ایشان را حفظ کرده‌اید (مسند امام احمد ج ۶ ص ۲۱۳، حدیث رقم ۴۴۵۳ ط دارالمعارف).

چنانکه مشخص است این خبر به گواهی ابن عمر برای ابو هریره تمام می‌شود ولی بدگویان تنها قسمت اولی را بیان می‌دارند و قسمت اخیر را پنهان می‌دارند. و غیر از آن‌ها یا اینکه خبر را جملگی ذکر و یا تنها شهادت ابن عمر برای ایشان را بیان می‌دارند.

و حاکم در (المستدرک ۵۱۰/۳ - ۵۱۱) این خبر را کاملاً ذکر می‌کند و می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد می‌باشد

و ذهبی در تلخیص المستدرک تنها به شهادت ابن عمر اکتفا می‌کند و در آخر آن را به عنوان صحیح معرفی می‌کند ولی در کتاب سیر اعلام النبلاء حدیث را جملگی ذکر می‌کند و می‌گوید: راویان این حدیث موثق هستند (۶۱۷/۲) و در (۶۲۹/۲) تنها شهادت را بیان می‌دارد و ابن حجر گواهی دیگری نیز از ابن عمر نقل می‌کند که ایشان در مورد ابو هریره فرموده: ابو هریره از من بهتر است و بر حدیثی که از پیامبر نقل می‌کند آگاه‌تر می‌باشد (الاصابه ۲۰۸/۴ و تهذیب التهذیب ۲۹۷/۱۲) و همچنین بیان می‌دارد که ابن عمر گفتند: ابو هریره زیاد روایت می‌کند. به ابن عمر گفت: آیا هیچ کدام از حدیثهای او را

انکار می‌کنید؟ گفت: نه، زیرا او با جرأت بود و ما ترسیدیم. این خبر به ابو هریره رسید ایشان گفتند: گناه من چیست که من آن را حفظ کردم و آن‌ها فراموش کرده‌اند (الاصابه ۲۰۹/۴)

ابو هریره حفظ کرد و دیگران فراموش کردند

مراجعه کردن بعضی از اصحاب به ابو هریره غالباً به خاطر داشتن حافظه‌ی خوب ایشان و فراموش کردن دیگران می‌باشد زیرا حافظه‌ی ایشان چنانکه اشاره کردیم از معجزه‌های پیامبری بود و همچنین ایشان به خاطر همراهی دائمشان با پیامبر اکرم ﷺ خیلی چیزهایی که دیگران نمی‌شنیدند استماع می‌کرد.

حاکم به سند خویش از محمد بن عمر بن حزم روایت می‌کند: که در مجلس ابو هریره شرکت کردند، و ابو هریره از پیامبر نقل حدیث می‌کرد که بعضی آن را قبول و بعضی آن را رد می‌کردند تا این کار را چند بار تکرار کرد، آن روز فهمیدم که ابو هریره آگاهترین مردم به پیامبر ﷺ می‌باشد و ذهبی این خبر را پیگیری نکرده (المستدرک ۵۱۱/۳).

و اما ذهبی در سیر اعلام النبلاء (۶۱۷/۲) این خبر را ذکر کرده و گفته: نهادی از محمد بن عماره بن حزم انصاری آن را در تاریخ خود روایت کرده است.

و در آن آمده: که محمد بن عماره در مجلس ابو هریره شرکت کردند در حالی که بعضی از اصحاب پیامبر نیز در آن مجلس بودند و ابو هریره از پیامبر حدیثی نقل می‌کرد که بعضی آن را نمی‌شناختند و از ابو هریره در مورد آن توضیح می‌خواستند پس بعضی آن را می‌شناختند، دوباره حدیثی را برای آن‌ها نقل می‌کرد که بعضی آن را بعد از چند و چونی می‌شناختند و ابو هریره این کار را چند بار تکرار کرد. راوی می‌گوید:

آن روز فهمیدم که ابو هریره از تمام اصحاب به پیامبر آگاهتر است.

و ترمذی و حاکم روایت می‌کنند که از طلحه در مورد احادیث زیاد ابوهریره سؤال شد؟ در جواب فرمودند: والله در این شک نداریم که ابو هریره چیزهایی از پیامبر شنیده

و یاد گرفته که ما نشنیده‌ایم و یاد نگرفته‌ایم زیرا ما ثروتمند و دارای باغ و باغات بودیم، تنها صبح و شام خدمت پیامبر می‌رفتیم و برمی‌گشتیم و ابو هریره فقیر، و بی مال و خانواده بود و همیشه و در هر جا پیامبر را همراهی می‌کرد.

و بخاری در التاریخ و ابو یعلی در تحفه الاحوذی (۳۵۳/۴) و ذهبی در السیر (۶۰۵/۲)، ۶۰۶ و در توضیح جهت صحت حدیث) و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۱۰۹/۸) و ابن حجر در بیشتر از یک کتاب این خبر را ذکر کرده‌اند و ابن حجر در الاصابه (۲۰۹/۴) این گفته‌ی طلحه را اضافه می‌کند: ما هم آنچه او شنیده شنیده‌ایم ولی او حفظ کرده و ما فراموش کرده‌ایم و ابن کثیر در البدایه و النهایه (۱۰۹/۸) می‌گوید: شعبه از اشعث بن سلیم از پدرش نقل می‌کند: که از ابو ایوب شنید و او از ابو هریره روایت می‌کرد. به ایشان عرض کردند: شما از اصحاب پیامبر می‌باشید چرا از ابو هریره روایت می‌کنید؟ گفتند: ابو هریره چیزهایی از پیامبر شنیده که ما نشنیده‌ایم، و اگر من چیزی از ابو هریره نقل کنم برایم دوست داشتنی‌تر است از آنچه که از پیامبر شنیده‌ام روایت کنم.

و حاکم در المستدرک (۲۰۵/۳) می‌افزاید: که وکیع در نسخه خویش گفته: اعمش از ابی صالح روایت می‌کند که گفت: ابو هریره حافظ‌ترین اصحاب محمد ﷺ می‌باشد و بغوی از طریق ابوبکر بن عیاش و او نیز از اعمش این روایت را اخراج می‌کند. اما به لفظ: ابو هریره بزرگترین اصحاب نبود ولی از همه حافظ‌تر بود (المستدرک ۵۰۹/۳، سیر اعلام النبلاء ۵۹۷/۲) و ابن حجر بعد از فراوانی اخبار در مورد حافظه و فضیلت آن صحابی بزرگوار می‌گوید: در این باره اخبار فراوانی روایت شده (الاصابه ۲۰۸/۴).

و ابن کثیر نیز خبر ابی صالح را در کتاب (البدایه و النهایه ۱۰۶/۸، ۱۰۴/۸) ذکر کرده و ایشان می‌گوید: ابو هریره هیچ وقت از پیامبر جدا نمی‌شد و از همه کس به شنیدن و آموختن حدیث و تفقه در آن علاقه‌مندتر بود، و ایشان تنها به لقمه‌ای - بخور و نمیر - برای سیری شکم اکتفا می‌کرد. سپس روایتی را که امام احمد آن را روایت کرده ذکر می‌کند و آن این است که: ابو هریره می‌گوید: خدمت پیامبر عرض کردم: ای رسول خدا، از

خداوند بخواه که من و مادرم را محبوب مومنین گرداند، پیامبر فرمودند: خداوند ابو هریره و مادرش را محبوب مومنین و مسلمانان را محبوب این دوگردان، ابو هریره می-گوید: خداوند محبت مرا در دل هر مسلمانی قرار داد.

حافظ ابن کثیر در پی گیری این حدیث می گوید: و مسلم از عکرمه، از عمار شبیه این را روایت می کند که این حدیث از نشانه های پیامبری می باشد، زیرا ابو هریره محبوب همه ی مردم می باشد، خداوند نام ابو هریره را چنان مشهور کرده که هر جمعه در تمامی کشورهای اسلامی در حالی که امام در منبر قرار گرفته نام ایشان ذکر می شود و این از تقدیرات الهی و نشانه محبت مردم نسبت به ایشان می باشد.

علل و اسباب فراوانی روایات ابو هریره

و می بینیم که ابو هریره با وجود اینکه مدت کمی در خدمت پیامبر بودند اما خداوند در قسمت بعدی زندگیش، زندگی او را پر برکت و با ارزش نمایش داد. زیرا ایشان تنها به روایت از پیامبر اکتفا نکرد بلکه از اصحاب بزرگواری همچون: ابوبکر صدیق و عمر فاروق و ابی بن کعب - استاد مدرسه ی تفسیر در شهر مدینه در عصر تابعین - و اسامه بن زید - محبوب پیامبر - و عائشه أم المومنین و دیگر اصحاب بزرگوار - خداوند از همه آنها راضی باشد - روایت می کرد و این یکی از علل فراوانی روایات ایشان می باشد زیرا ایشان مدت زیادی بعد از پیامبر زندگی کردند و مردم به دانش او نیازمند بودند.

اما بیشتر آنهایی که از او روایت می کنند چه کسانی هستند؟

امام بخاری می گوید: ۸۰۰ نفر و یا بیشتر، از اصحاب و تابعین اهل علم از ابو هریره روایت می کنند. (سیر اعلام النبلاء ۵۶۸/۲، البدایه و النهایه ۱۰۳/۸، الاستیعاب ۲۰۹/۴، الاصابه ۲۰۵/۴) و ابن حجر می افزاید: حافظ ترین راوی عصر خویش می باشد.

به نظر شما: آیا با این وجود ممکن است ابو هریره شخصی ساده لو باشد، در حالی که این همه از علما و بزرگان و اهل تقوی و پرهیزگاری از او روایت می کنند، و به او اعتماد

می‌ورزند و در آنچه چیزی از پیامبر ندارند به او پناه ببرند و نه تنها این، ایشان در عصری زندگی می‌کرد که تدوین در آن شایع نبود و تدوین سنت در آن کم بود با این وجود می‌بینیم که بعضی از آنچه از او می‌شنیدند تدوین می‌کردند و نخستین صحیفه‌ای که به دست ما رسیده، صحیفه‌ی همام بن منبه که از ابو هریره روایت می‌کند، می‌باشد (دراسات فی الحدیث النبوی (ص ۹۷: ۹۹- الدکتور محمد الاعظمی).

و در نتیجه اهتمام زیاد به احادیثی که این صحابی بزرگوار روایت می‌کند تعداد (۵۳۷۴) حدیث به ما می‌رسد، که امام احمد بن حنبل در مسند خویش (۳۸۴۸) حدیث از آن‌ها را روایت می‌کند و شیخان بر (۳۲۵) حدیث آن متفق و بخاری ۹۳ و امام مسلم ۱۸۹ حدیث آن را به تنهایی ذکر می‌کنند.

و این روایات ابو هریره که فائق بر پنج هزار حدیث می‌باشد بیشتر آن‌ها تکراری می‌باشند و دکتور اعظمی در کتاب: ابو هریره فی ضوء مرویات (ص ۷۶) احادیث ابو هریره را بعد از حذف تکراری‌ها ۱۳۳۶ حدیث معرفی می‌کند.

و این اندازه از حدیث را هر دانش‌آموزی می‌تواند آن را در کمتر از یک سال حفظ کند پس چه گمانی نسبت به کسی که از معجزه‌های پیامبری آن را حفظ کرده، دارید و فرق میان آن‌ها این است که دانش‌آموز تلاش می‌کند تا آن را حفظ کند، و فراموش کردن از طبایع ایشان می‌باشد، اما معجزه در آن است که او فقط حفظ کرده و فراموش نکرده است.

از گواهیهای بزرگواران

دوست دارم که این سخن کوتاه را با ذکر کلام بعضی از بزرگواران خاتمه بدهم، امام شافعی در الرسالة (ص ۲۸۱) می‌گوید: ابو هریره حافظ‌ترین راوی حدیث عصر خویش می‌باشد. و حاکم در مستدرک خویش (۵۱۲/۳) می‌گوید: به تحقیق در مورد فضائل ابو هریره شروع کردم، به این نتیجه رسیدم که ایشان به خاطر حفظ حدیث پیامبر و گواهی

دادن اصحاب و تابعین برای ایشان، هر کسی از اول اسلام تا به امروز اگر بخواهد حدیث را حفظ بکند از اتباع و پیرو ایشان می‌باشد زیرا ایشان نخستین و شایسته‌ترین فرد در این رشته می‌باشند.

و در صفحه‌ی بعد نام ۲۸ نفر صحابی که از ابو هریره روایت می‌کنند را ذکر می‌کند. از آن جمله زیدبن ثابت و ابو ایوب انصاری و ابی بن کعب و بقیه بزرگان اصحاب (خداوند از همه‌ی آن‌ها راضی باشد).

و بعد از ذکر آن‌ها می‌گوید: و در تابعین اصحاب ابو هریره از همه مشهورتر و شریف‌تر و عالم‌تر می‌باشند و ذکر آن‌ها در اینجا سخن را به درازا می‌کشاند.

و ذهبی در سیر اعلام النبلاء می‌گوید: حافظه‌ی ابو هریره خارق‌العاده و از معجزات پیامبری می‌باشد (۵۹۴/۲) مسلمانان همیشه به احادیث او استدلال می‌کنند (۶۰۹/۲).

ابو هریره دارای حافظه‌ای معتمد بود، در هیچ حدیثی اشتباه نمی‌کرد. (۶۲۱/۲) او در قرآن و سنت و فقه رئیس می‌باشد. (۱۱۰/۸)

ابو هریره در صداقت و حافظه و دیانت و عبادت و زهد و تقوی و عمل صالح قسمت عظیمی را کسب کرده بود.

قسمت دوم:

حدیث و علوم آن نزد علماء شیعه

فصل اول: تدوین سنت نزد شیعیان

اصول چهار صد گانه

فصل دوم: جرح و تعدیل از دیدگاه اهل تشیع و رافضیان

نمونه‌هایی از جرح و تعدیل شیعیان

فصل سوم: مفهوم سنت از دیدگاه شیعه

فصل چهارم: درجات حدیث

فصل پنجم: تعارض و ترجیح

فصل ششم: کتابهای چهارگانه

فصل اول:

تدوین سنت نزد شیعیان

قبلاً در مورد سنت سخن به میان آوردیم و ثابت کردیم که تدوین آن در زمان پیامبر شروع شد، سپس مراحل گوناگونی طی کرد تا به قرن دوم هجری رسید که به عصر تدوین شهرت یافت.

تاریخ نگارش برخی از کتابهای سنت که در اختیار ما قرار دارند به قرن اول هجری بر می‌گردد، بسیاری از نوشته‌هایشان پس از طی مرحله استقرار و وضوح و آشکار ایده‌ها برای همفکرانشان، ظهور یافتند. که این نیز امری طبیعی محسوب می‌گردد، چرا که کتابها برای تایید و روشن سازی عقاید به نگارش در می‌آیند، پس باید پس از وجود عقاید پدید آیند.

بلکه میان ظهور عقاید و نوشتن کتب مرحله‌ی دیگری وجود دارد که عبارت است از: جعل اخبار، رد و بدل کردن و استناد به آنها، پیش از آنکه در کتابی مرتب و جمع گردند.

برای مثال در میان شیعیان می‌بینیم پس از مرگ هر امامی گروه تازه‌ی پدید می‌آید، و هر گروهی اخباری را مستند خویش قرار می‌دهد که ایده‌های آن مرحله را تایید و پشتیبانی نماید تا به آخرین امامی می‌رسد که باعث استقرار یافتن دیدگاهها می‌گردد، و هر دسته‌ای تنها پس از مرگ امام اخباری را درباره او جعل و تقلب می‌نماید، زیرا او در واقع از غیبت بی اطلاع می‌باشد هر چند که به زعم پیروانش او از چنین دانشی برخوردار است. برای توضیح بیشتر این مطلب به یکی از کتابهای اهل تشیع اشاره و به نقل جملاتی از آن می‌پردازیم و آن نیز کتاب: (فرق الشیعه) نوشته: حسن بن موسی نوبختی و سعد بن عبدالله قمی است. این دو نفر در قرن سوم زیسته و تا آغاز قرن چهارم نیز در قید حیات مانده‌اند. کتاب مزبور به توضیح پدید آمدن دسته‌ها و انشعابات مختلف پس از مرگ امام جعفر صادق می‌پردازد، و از جمله می‌گوید:

بعد از آنکه ابو عبدالله بن محمد دیده از جهان فرو بست، شیعه به شش گروه متفاوت تقسیم شد. ابو عبدالله در ماه شوال سال ۱۴۸ هـ در سن شصت و پنج سالگی در گذشت.

سال ۸۳ در مدینه متولد شده بود و در همان قبری که پدر و پدربزرگش در آن دفن شده بودند، به خاک سپرده شد، مدت امامتش حدود سی و چهار سال بود و مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد ابی بکر قحافه بود.

گروهی از آن شش گروه بر این باور بودند که: جعفر بن محمد نمرده و نمی میرد تا اینکه ظهور می کند و سرپرستی مردم را دوباره به عهده می گیرد، او همان قائم مهدی است. به زعم خود حدیثی از او نقل می کنند که: اگر سرم را دیدی که از بالای کوهی سقوط کرد باور نکنید من همواره یاور شما هستم. همچنین از او نقل می کنند که: هر گاه شخصی پیش شما آمد و ادعا کرد در ایام بیماری از من پرستاری کرده و پس از مرگ هم شستن، کفن کردن و به خاک سپردن مرا انجام داده است به او باور نکنید، زیرا من یاور شما و صاحب شمشیرم. این گروه (ناووسیه) نامگذاری شده اند، چون رئیس آنان فردی به اسم پسر فلان ناووس از اهالی بصره بود.

گروهی دیگر معتقدند: بعد از جعفر پسرش اسماعیل بن جعفر امام است و مرگ او را در حیات پدرش انکار کردند و گفتند: پدرش چون از جان او ترسید مردم را گول زد به ظاهر مرده بود ولی او را از آنان مخفی کرد، و همچنین گمان برده بودند که: اسماعیل نمی میرد تا زمین را به زیر سلطه خود می آورد و سرپرستی امور مردم را به عهده می گیرد، و او است قائم و پا برجا چون پدرشان وی را امام و مردم را پیرو او قرار داد و به ایشان خبر داد که: اسماعیل یاور آنان است و امام نیز جز حق چیزی را بر زبان نمی آورد، لذا وقتی خبر مرگش را به ظاهر اعلام کردند دریافتیم او راست می گوید، و اسماعیل پابرجا و در نگذشته است. این گروه (اسماعیلیهای خالص) نام دارند. مادر اسماعیل و عبدالله پسر جعفر بن محمد، فاطمه دختر حسن بن علی بن ابی طالب و مادر فاطمه نیز اسماء دختر عقیل بن ابی طالب می باشد.

گروه سوم گمان بردند که: پس از فوت پدرش، از دنیا رفت جعفر ماموریت را به محمد پسر اسماعیل سپرد، حق هم جز این نبود چون امامت از حسین و حسین به بعد از

برادر به برادر انتقال نمی‌یابد و باید همیشه میان فرزندان ادامه داشته باشد. بنابراین عبدالله و موسی برادران اسماعیل حق امامت نداشتند همچنانکه محمد بن حنیفه همزمان با وجود علی بن حسین از حق امامت محروم بود. پیروان این دیدگاه (مبارکیها) نامیده می‌شوند چون بنیانگذار آن فردی به نام مبارک برده‌ی اسماعیل بن جعفر بود. و اما (اسماعیلیهای غیر خالص) عبارتند از: خطابیها یعنی پیروان ابو الخطاب محمد بن ابی زینب اسدی اجدع.

گروهی از آنان به گروه محمد بن اسماعیل پیوستند و به مرگ اسماعیل بن جعفر در زمان پدرش اعتراف کردند. آنها همان افرادی بودند که در زمان ابو عبدالله جعفر بن محمد بیرون رفتند و علیه عیسی بن موسی بن محمد بن عبدالله بن العباس شوریدند. عیسی فرماندار کوفه بود به او خبر رسید که آن دسته بی‌بند و باری به راه انداخته، معتقد به نبوت ابو الخطاب اند و در مسجد کوفه گرد هم می‌آیند و به ستونها چسبیده‌اند و مردم گمان می‌برند که برای عبادت و اعتکاف به آنها چسبیده‌اند.

عیسی یکی از افرادش را همراه گروهی اسب سوار فرستاد تا ایشان را با خود ببرند پیش عیسی، ولی آنان که هفتاد نفر بودند سرباز زدند و جنگیدند. همه کشته شدند به جز یک نفر که زخمهایی برداشت و میان کشته شدگان افتاد. گمان بردند او نیز کشته شده است. وقتی هوا تاریک شد از میان کشته‌ها برخاست و فرار کرد. اسمش ابو سلمه سالم بن عکرم جمال مشهور به ابو خدیجه بود. می‌گویند: بعد از این ماجرا توبه کرد و بازگشت. او یکی از راویان حدیث بود، جنگ بی‌امانی را با چنگ، ساقه غلات و چاقوهایی که در دست هوادارانش بود علیه عیسی راه انداخت. ساقه را به جای تیرها در دست گرفته بودند. ابو الخطاب به ایشان گفته بود: با آنان بجنگید که ساقه‌های شما جای تیرها و شمشیرها را می‌گیرد. تیرها، شمشیرها و اسلحه‌های آنها آسیبی به شما نمی‌رساند و به بدنهایتان فرو نمی‌روند، ابو الخطاب سربازان را در گروه‌های ده نفری به خط مقدم می‌فرستاد هنگامی که قریب سی نفر کشته شدند، گفتند: ای سرور ما! نمی‌بینی آنان

چه بر سر ما آوردند؟ و نمی‌بینی که ساقه‌های ما می‌شکند و تاثیری در آن‌ها نمی‌گذارد؟ حال آنکه اسلحه‌های ایشان در ما اثر گذاشتند و افراد مرا از پای در آوردند؟ تاریخ‌نویسان می‌گویند ابو الخطاب به آنان گفته: اگر خداوند آن را برای شما مناسب می‌بیند من چه گناهی دارم؟

راویان شیعه نقل می‌کنند که خطاب به هوادارانش گفت: ای قوم من! شما مورد امتحان و آزمایش قرار گرفته‌اید و اجازه کشته شدن و شهادت‌تان نیز صادر گشته است. پس در راه دین و تبارتان بجنگید، شهرتان را تسلیم نکنید که خوار و ذلیل می‌شوید هر چند از کشتن رهایی نمی‌یابید، پس با شرافتمندی و سربلندی بمیرید و بردبار باشید که خداوند صابران را پاداش بزرگی می‌دهد و شما شکیا و بردبارید. آنان هم جنگیدند تا آخرین نفرشان کشته شد، ابو الخطاب اسیر گشت و پیش عیسی برده شد. او هم فرمان قتلش را صادر نمود که در مدار الرزاق کنار رود فرات گردنش زده شد، لاشه خود و پیروانش برای مدتی به صلیب آویخته شده و بعداً سوخته شدند، سر رئیسشان نزد منصور خلیفه بغداد فرستاده شد او نیز دستور داد برای مدت سه روز بر سر در ورودی شهر بغداد آویزان گردد و سپس سوخته گردد.

وقتی این ماجرا رخ داد، برخی از یارانش گفتند: نه ابو الخطاب و نه هیچ یک از یارانش کشته نشده‌اند، ولی مردم مشکوک و دچار سرگردانی گشته‌اند و گرنه ایشان به دستور جعفر بن محمد جنگیده‌اند و بدون اینکه یک نفرشان هم مجروح گردد از درهای مسجد بیرون رفته‌اند و هیچ کس ایشان را ندیده است. پس از آنان مردم شروع به کشتن یکدیگر کردند به گمان اینکه یاران ابو الخطاب را تار و مار می‌کنند.

تا هوا تاریک شد، وقتی بیدار شدند دیدند که همه کشته‌ها افراد خودشان است و هیچ کدام از هواداران ابو الخطاب نه کشته شده‌اند و نه مجروح و آن‌ها را نیز ندیدند. این گروه همانهایی هستند که اعتقادشان بر این بود: که جعفر بن محمد، ابو الخطاب را به پیامبری برگزیده، سپس او را بعد از اینکه امر از طرف ملائکه صادر شد، دگرگون کرد. -

نفرین خدا بر کسی باد که چنین می‌گوید - آنگاه کوفه‌ای‌هایی که چنین باوری داشتند پس از کشته شدن ابو الخطاب پیش محمد بن اسماعیل بن جعفر رفتند، قائل به امامت گشتند و بر آن اصرار و پافشاری نمودند.

بعد از محمد بن اسماعیل، افراط گرایان هر یک به راهی رفته و پراکنده شدند، و در مورد ریاست گروه‌ها و مذاهبشان به اختلاف و تفرقه گراییدند. تا جایی که عده‌ای از آن‌ها قائل به ربوبیت و پروردگاری او شدند، و روحی که در کالبد آدم و پیامبران اولوالعزم بوده به کالبد او دمیده شده است.

گروهی دیگر معتقد بودند: روح جعفر به ابو الخطاب انتقال یافته، و پس از غیبت ابو الخطاب به محمد بن اسماعیل بن جعفر انتقال یافت. سپس به همین ترتیب امامت را به فرزندان محمد بن اسماعیل اختصاص دادند.

گروه دیگری به اسم (قرامطیها) از گروه مزبور (مبارکیها) جدا شدند، علت نامگذاریشان به این اسم هم این بود که یک نفر از اهالی انباط به نام (قرمطویه) ریاست آن را به عهده گرفته بود، در اصل معتقد به دیدگاه مبارکیها بودند بعداً به مخالفت با آنان برخاستند و گفتند پس از پیامبر تنها هفت نفر امام هستند: علی بن ابی طالب که امامی مرسل است، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد و محمد بن اسماعیل بن جعفر که امام قائم و مرسل است و گمان بردند رسالت پیامبر ﷺ از همان روزی که در غدیر حضرت علی را به امامت منصوب کرد، پایان یافت و به علی انتقال داده شد. برای اثبات دیدگاه خویش به حدیثی از پیامبر استناد می‌کنند که آن را تاویل کرده‌اند، می‌فرماید: هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست. به عقیده آنان این گفته نشانه خروج از پیامبری و واگذار کردن آن به علی بن ابی طالب به فرمان خدا و اینکه پیامبر بعد از آن ماموم و دنباله‌رو علی به حساب می‌آید. وقتی علی ﷺ از دنیا رفت امامت به ترتیب به حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد واگذار شد، ولی امامت جعفر در حیات خودش پایان یافت و به اسماعیل پسرش انتقال

داده شد. سپس خدا در مورد امامت جعفر و اسماعیل تغییر نظر داد و به محمدبن اسماعیل واگذار کرد. برای اثبات آن به حدیثی از جعفر بن محمد استناد می‌کنند که گفته: هیچ تغییر نظری را مانند تغییر نظر خدا در مورد اسماعیل ندیده‌ام. به گمان آنان محمدبن اسماعیل نمرده و در کشور روم پنهان گشته و اوست قائم مهدی. معنی قائم نزد آنان این است که او به پیامبری مبعوث گردید، و پیامبران اولوالعزم عبارتند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ﷺ علی و محمدبن اسماعیل. به دلیل اینکه آسمانها هفت تا هستند، زمینها هفت‌اند و اعضای بدن انسان نیز هفت عضو هستند: دو دست، دو پا، پشت، شکم و قلب. سر هم دارای هفت عضو است: دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی و دهان که زبان در آن جای دارد چنانکه دل در سینه قرار دارد. ائمه هم چنان هستند؟! هفت نفراند و قلبشان محمدبن اسماعیل می‌باشد. درباره فسخ و تبدیل شریعت محمد ﷺ به احادیثی از ابو عبدالله جعفر بن محمد استناد می‌کنند که می‌گوید: اگر قائم ما برخاست قرآن مجید را می‌داند و یا گفته: اسلام غریبانه، آغاز گردید و غریبانه هم باز می‌گردد پس خوشا به حال غریبان و اخباری دیگر در این زمینه و گمان برده‌اند: خداوند بهشت آدم را برای محمدبن اسماعیل قرار داده، یعنی هر آنچه در دنیاست برای او مباح گردانیده شده است. آنجا که می‌فرماید: ﴿... وَكُلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا...﴾ [البقرة: ۳۵] «و از آن، هر چه و هر کجا که می‌خواهید خوش و آسوده بخورید». یعنی خطاب (کلا) برای محمدبن اسماعیل و پدرش است.

و یا ﴿... وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...﴾ [البقرة: ۳۵] «و لیکن نزدیک این درخت نشوید» که خطاب در این آیه متوجه موسی بن جعفر بن محمد و پسرش می‌باشد. عده‌ای از آنان ادعای امامت کرده‌اند و گمان می‌برند محمدبن اسماعیل آخرین پیامبر است که خداوند در قرآن از او بحث کرده است و اینکه دنیا دارای دوازده جزیره می‌باشد و در هر جزیره - ای حجت و دلیل منطقی وجود دارد، پس حجتها دوازده نفرند، هر حجتی داعیه‌ای و هر داعیه‌ای دستی دارد. مقصودشان از دست مردی است صاحب نشانه‌ها و معجزه‌ها که

مانند معجزه‌های پیامبران می‌باشد. حجت را پدر، داعیه را مادر و دست را پسر می‌نامند، همانند مسیحیها که خدا را پدر، عیسی را پسر و مادر عیسی را روح القدس می‌خوانند. پس حجت بزرگتر و پدر پروردگار، داعیه مادر و دست پسر است. چه گمراهی سرسام آوری و چه زیان آشکاری! و معتقدند همه تکالیف و فرایضی که خدا و رسول به ما ابلاغ کرده‌اند، ضرب المثل‌هایی هستند که در باطن آن‌ها معناهایی وجود دارند اساس عمل و باعث نجات‌اند، چیزی که از آن نهی شده آن است که انجام دادن آن‌ها مایه نابودی و بدبختی است و بخشی از حداقل عذابی است که خداوند گروهی را دچار آن می‌گرداند تا بدبخت شوند، زیرا حق را نشناخته و بدان عمل ننموده‌اند.

سخنان گذشته مذهب عموم پیروان ابو الخطاب نیز هست. ولی با وجود آن مردم را با شمشیر، ریختن خون، تصاحب اموال، و گواهی کفر و شرک علیه آنان، مباح و جایز می‌دانند. همچنانکه گروه (بهیسیها) و (ازرقیها) از خوارج چنین دیدگاهی درباره اهل قبله داشتند، که در اثبات آن به این آیه استناد می‌کردند: ﴿...فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...﴾ [التوبة: ۵] «مشرکان را هر کجا بیابید بکشید». می‌گویند: کشتار آن‌ها را باید مانند هدیه بردن و بزرگداشت شعائر الهی به حساب آورد. و این آیه را طبق نظر خود تاویل می‌کردند: ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعِيرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَفَوُّقِ الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲] «و هر کس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد بی گمان بزرگداشت آن‌ها نشانه پرهیزگاری دلهاست». و معتقد به اسیر کردن زنان و کشتن کودکان بودند که به این آیه استناد می‌نمودند: ﴿... لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ ذَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶] «هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی نگذار». و می‌گفتند باید کشتار کسانی که دیدگاه ایشان را درباره امامت ندارند و به ویژه آنانی که معتقد به امامت موسی بن جعفر و نوادگان اویند، شروع کرد، که این آیه را دستاویز خود قرار می‌دادند: ﴿قَتِلُوا الَّذِينَ يُلُونَكُمْ مِنَ الْكَافَرِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً﴾ [التوبة: ۱۲۳] «با کافرانی بجنگید که به شما

نزدیکند و باید که از شما شدت و حدت ببینند». پس بایستی شروع به کشتار آنان و سپس سایر مردم نمایند. شمار آنان بسیار است ولی قوت و قدرت ندارند؛ همه آنها ساکن کوفه، یمن، کناره‌های بحره، یمامه و دور و بر آن، عربهای زیادی نیز به آنان پیوسته‌اند که باعث تقویت و آشکار نمودن آنان شده‌اند و شاید قریب صد هزار نفر باشند.

گروه چهارم از پیروان ابو عبدالله جعفر بن محمد بر این باورند که: بعد از جعفر پسرش (محمد) امام است، مادر او که حمیده نام داشت کنیز بود، او و موسی و اسحاق هر سه پسر جعفر و از یک مادر زاییده‌اند، در مورد امامت او حدیثی را که به گمان خود برخی از آنان خبر داده‌اند که: روزی محمد بن جعفر در اوان کودکی پیش پدرش رفت، پدرش او را فرا خواند، در راه بر روافساد، جعفر بلند شد و پیش او رفت و بوسه‌ای زد، گرد و غبار را از سر و صورتش پاک کرد و روی سینه‌اش گذاشت و گفت: از پدرم شنیده‌ام که می‌گفت: هر گاه فرزندی را به دنیا آوردی که شبیه من بود اسم مرا بر او بگذار که او شبیه من و رسول خدا و پیرو سنت او است، لذا آنان امامت را به محمد بن جعفر و نوادگانش اختصاص دادند. این فرقه (سمیطیها) نام دارند، چون رئیس آنان فردی بود موسوم به (یحیی بن ابی سمیط) برخی می‌گویند: (شمیطیها) نام دارند، چون رئیس آنان، یحیی بن ابی سمیط بود.

گروه پنجم از آنان معتقد بودند: امامت بعد از جعفر از آن پسرش عبدالله بن جعفر افطح می‌باشد، چون او فرزند ارشد جعفر، پس از پدر جای او نشست و طبق وصیت پدرش ادعای امامت کرد، آنها برای اثبات گفته خود به حدیثی که از پدر و پدر بزرگش روایت می‌کنند استناد می‌نمایند که آنان گفته‌اند: امامت از آن فرزند ارشد امام است، بیشتر کسانی که قائل به امامت جعفر شده بودند از امامت عبدالله حمایت کردند، جز عده کمی که حق را تشخیص داده و عبدالله را درباره مسائلی از حلال، حرام، نماز، زکات، حج و... آزمودند و دریافتند که دارای دانش و آگاهی از مسائل دینی نیست. این فرقه به

(فطیحه‌ها) شهرت یافتند، زیرا سر تا پای عبدالله (افطح) یعنی پهن و کوفته بودند، برخی می‌گویند چون رئیس آنان مردی از اهالی کوفه به نام عبدالله بن فطیح بود. عموم علما و فقهای شیعه از گروه مزبور دفاع و پشتیبانی کرده و تردیدی نداشتند که باید عبدالله بن جعفر و پسرش امام باشند.

وقتی که عبدالله در گذشت و پسری جا نگذاشت، درباره روایت‌هایی که از علی بن الحسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد مبنی بر اینکه بعد از حسن و حسین نباید دو برادر به امامت برسند و اینکه باید تا آخر دنیا در اولاد و نوادگان باقی بماند، به شک و سردرگمی افتادند و آن‌ها را انکار کردند، لذا اکثر فطیحیه‌ها از اعتقاد به امامت عبدالله منصرف شدند و قائل به امامت موسی بن جعفر گشتند. البته قبلاً عده‌ای از پیروان عبدالله در زمان حیات او به خاطر اطلاع از روایاتی که از جعفر نقل می‌کردند از اعتقاد به امامت عبدالله برگشته بودند. روایاتی که عبدالله در آن‌ها می‌گوید: امامت بعد از من برای موسی است، و اینکه به او اشاره کرده و درباره عبدالله چیزهایی گفته است که شایسته امام نمی‌باشد. عده‌ای روایت می‌کردند جعفر خطاب به موسی گفته: ای پسر من: برادر جای من می‌نشیند و ادعای امامت می‌کند با او درگیر شو و هیچی مگو زیرا او نخستین کس از خاندان من است که به من پیوسته است.

عبدالله بعد از پدرش صد و هفتاد روز زیست، پس از فوت او عده زیادی از اعتقاد به امامت او و موسی برگشتند. فرقه ششم معتقد بودند که: امام بعد از جعفر موسی است و امامت عبدالله را انکار کردند، و از اینکه او جای پدر نشسته و ادعای پیشوایی می‌نماید مجرمش شناختند. این همان اختلاف و تفرقی بود که پس از امام جعفر صادق به وقوع پیوست. در اینجا به یادداشتهای کتاب مزبور در مورد پراکندگی شیعه بعد از امام یازدهم (حسن عسکری) اشاره می‌کنم. نویسندگان درباره این اختلاف و پراکندگی می‌گویند: امام حسن در حالی از دنیا رفت که فرزندی جا نگذاشت برادرش جعفر و مادرش که کنیز و

موسوم به عسفان بود و بعداً پدرش وی را حدیث نامگذاری کرد، اموال و دارایی حسن را تقسیم کردند. پیروانش پس از او به دسته‌های مختلفی انشعاب یافتند:

عده‌ای گفتند: حسن بن علی از دنیا نرفته، بلکه پنهان گشته و قائم او می‌باشد، درست نیست امامی که اولاد و جانشین آشکاری ندارد در گذرد، زیرا نباید دنیا خالی از امام باشد، امامت حسین علی ثابت است و روایت وارده در این باره هم دال بر این است که قائم دو غیبت دارد، این یکی از آنهاست، در آینده آشکار می‌گردد و سپس بار دیگر غائب می‌شود، و در این باره بعضی از عقاید معتقدان به امامت موسی بن جعفر را پذیرفتند. هر گاه به این فرقه گفته شود که: تفاوت میان شما و تایید کنندگان بر امامت موسی چیست؟ می‌گویند: آنان در اینکه بر امامت موسی پافشاری می‌ورزیدند خطا کرده‌اند چون او فوت کرد و به جانشین خود (رضا) وصیت کرد، و چون او بیشتر از ده پسر جا گذاشت هر امامی چنانکه نیاکانش مرده‌اند او نیز می‌میرد و جانشین آشکاری هم دارد. تنها امام قائم هدایت یافته‌ای که پافشاری بر حیات او جایز است کسی که بدون جا گذاشتن جانشین بمیرد، لذا باید پیروانش بر او اصرار ورزند چون مرگ امام بدون جانشین درست نمی‌باشد. گروه دیگری گفتند: حسن بن علی که قائم مهدی او می‌باشد مرد و بعد از مرگش نیز زیست و برای آن به حدیثی که گروهی از معتقدان به امامت موسی بن جعفر از جعفر بن محمد روایت می‌کردند استناد می‌نمایند و آن اینکه: علت نامگذاری (قائم) به قائم این است؛ بعد از مرگش بر می‌خیزد. حسن بن علی هم که گمانی در مرگش نیست بدون جانشین و نماینده از دنیا رفت، پس بدون شک او قائم و زنده پس از مرگ است. چون نباید دنیا بدون امام باشد، پس او غائب و پنهان است و دوباره ظاهر می‌گردد تا دنیا را چنانکه مملو از ظلم و ستم بود پر از عدالت و دادگری کند. و علت اینکه می‌گویند: او پس از مرگش زنده شده این است که به نظر آنان نباید دنیا خالی از امام باشد، به دلیل حدیثی که از علی روایت شده که ایشان در یکی از خطبه‌هایش گفته است: بار اله! تو دنیا را از امام و حجت آشکار یا پنهان خالی نمی‌

گذاری تا حجتها و دلایلت باطل نگردند. این گفته دلیل بر این است که او بعد از مرگش زنده شده و زیسته است.

میان این فرقه و فرقه‌ی پیشین تفاوت چندانی وجود ندارد جز آنکه این فرقه مرگ حسن بن علی را تایید می‌کند، حال آنکه گروه قبل مرگ وی را انکار و معتقد به پنهان شدن و زنده ماندن او می‌باشند. این‌ها هم شبیه گروه معتقدان به امامت موسی بن جعفراند و هر گاه دلیل گفته‌هایشان را از آنان جویا شوی به تاویل و تفسیر روایات بر می‌گردند.

گروه دیگری معتقدند: حسن بن علی بدون جانشین در گذشت، بعد از او برادرش جعفر طبق وصیت حسن به امامت نائل آمد در صورتی که از آنان سوال شود که: حسن و جعفر در طول حیاتشان پیوسته علیه یکدیگر مبارزه و مخالفت کرده‌اند، و شما که از بد رفتاری حسن با جعفر و ماجرای تقسیم ارث هم با خبرید پس چگونه شد که حسن سفارش امامت را به جعفر کرد؟

در پاسخ می‌گویند: ایشان ظاهراً با هم مخالف بودند و گرنه در حقیقت از یکدیگر راضی و هیچ اختلافی میانشان وجود نداشت جعفر همواره فرمانبردار و گوش به فرمان او بوده، اگر ظاهراً چیز خلاف این وجود داشته به دستور حسن بوده و لذا جعفر جانشین و نماینده حسن محسوب می‌گردد. برخی از گفته‌های فطیحیها را درباره عبدالله و موسی پذیرفتند و گمان کردند که موسی بن جعفر به سفارش برادرش عبدالله به امامت رسید، و پس از اینکه امامت عبدالله بن جعفر را انکار می‌کردند بدان اقرار نموده و امامت وی را بر خود واجب شمردند تا بدینوسیله مذهب خود را تایید و اصلاح سازند. رئیس و مسئولی که ایشان را بدان فرا می‌خواند مردی از اهل کوفه به نام علی طامی خزار بود، نامبرده میان فطیحیها معروف و از کسانی بود که امامت جعفر را تقویت و مردم را به آن متمایل می‌ساخت. او الهی دانی بسیار دلیل آور بود که خواهر فارس بن ماهویه قزوینی

او را بر آن یاری می‌کرد، هر چند که خواهر فارس امامت حسن بن علی را انکار و معتقد بود امام علی امامت را به جعفر سفارش کرده است نه به حسن.

دسته‌ای دیگر بر این باور بودند که: بعد از حسن جعفر امام است که امامت از پدرش به او رسیده نه از طرف محمد و نه از طرف امام حسین، اساساً محمد و حسن امام نبودند، چرا که محمد در زمان پدر وفات یافت و حسن هم بدون جانشین از دنیا رفت. و او به دروغ ادعای امامت می‌کرد. دلیل آن هم این است که امام بدون وصیت و وجود جانشین نمی‌میرد، در حالیکه حسن بدون سفارش و جا گذاشتن جانشین از دنیا رفت، این هم درست نیست که حسن و جعفر هر دو به امامت رسیده باشند زیرا از ابو عبدالله جعفر بن محمد و دیگر نیاکانش روایت شده که پس از حسن و حسین نباید دو برادر به درجه امامت نائل آیند، پس به این نتیجه می‌رسیم که امامت حق جعفر و از طرف پدرش به او رسیده نه از جانب برادرش.

عده‌ای دیگر می‌گفتند: محمد بن علی که در زمان حیات پدرش فوت کرد امام است و گمان می‌بردند حسن و جعفر ادعای چیزی می‌کردند که شایسته آنان نبود و پدرشان سفارش امامت را به آنان نکرده بود. اساساً نه چنین چیزی از پدرشان روایت شده و یا بدان تصریح کرده باشد، و نه جعفر و محمد در مقامی‌اند که مورد اعتماد باشند. به خصوص جعفر که دارای اخلاق زشت و ناپسندی بوده که زبینه پیشوای دادگری نمی‌باشد. حسن هم که بدون جا گذاشتن نماینده در گذشت در حالیکه نباید امام بدون جانشین بمیرد. سپس جعفر را هم در حیات حسن و هم پس از در گذشت او دیدیم که آشکارا اهل گناه و نافرمانی بود که چنین فردی شایسته گواهی دادن بر یک درهم هم نیست چه رسد به جانشینی پیامبر ﷺ زیرا خداوند که شهادت گناهکار گستاخ و بی پروا را نپذیرفته چطور امامت وی را با این همه اهمیت و نیاز به آن، می‌پذیرد؟

و از آنجا که امامت معیار پایبندی به دین و خشنودی خدا است پس چگونه امامت فاسق و بزه‌کار جایز می‌باشد. در حالیکه اظهار فسق و فجور از روی «تقیه» درست

نیست، این که سزاوار مقام خدا نمی‌باشد و نباید به او نسبت داد. پس نتیجه این است که وقتی که امامت شایسته جعفر و امثال او و انسان بدون قائم مقام نبود، ناگزیر امامت از آن برادرش ابو جعفر محمد بن علی است، چون جز نیکی و پاکدامنی از او سر زنده، صاحب جانشینی قائم و معروف و پدرش هم صراحتاً او را جانشین خود قرار داده است. پس باید یا معتقد به امامت بود و یا به بی اعتباری آن قائل شد که این دومی جایز نیست.

فرقه‌ای دیگری معتقدند که: حسن بن علی پسری به نام محمد داشت که او را امام قرار داد و چنانکه دیگران گمان می‌برند او بدون جانشین از دنیا نرفت. چطور امکان دارد کسی که امامت و نمایندگیش ثابت است. امور او در آن چارچوب جریان یافته و نزد مردم هم مشهور و معروف باشد ولی بدون قائم مقام از دنیا برود؟ و اما حقیقت این است که وی دارای فرزندی است که چند سال پیش از مرگ او به دنیا آمد. همچنین آنان بر امامت آن فرزند، مرگ حسن و اینکه اسم فرزندش محمد است تاکید ورزند و گمان می‌برند که پدرش فرمان پنهان گشتن وی را به خاطر ترس از جانشین صادر کرده. پس او به دلیل احتیاط و ترس از عمویش جعفر و دیگر دشمنان پنهان شده، او است امام پا برجا (قائم)، در زمان حیات پدرش شناخته شده بود و بالاخره پدرش به جز او جانشین و فرزند دیگری نداشته است.

گروه دیگری می‌گفتند: هشت ماه پس از مرگ حسن فرزندش به دنیا آمد، و کسانی که ادعای به دنیا آمدن او در زمان پدرش می‌کنند دروغگو و یاوه‌سرا هستند، چون اگر چنین چیزی بود نمی‌ترسید چنانکه دیگران نترسیدند ولی واقعیت این است که او بدون فرزند در گذشت و این چیزی است که نباید در آن به مجادله پرداخت و امر معقول و شناخته شده‌ای را انکار کرده در گذشته ریسمان امامت نزد حاکم و محکوم معلوم و ثابت بود و به خاطر همان بود که از تقسیم دارایش امتناع ورزیده شده راجع به جایز شمردن و معتبر دانستن دیدگاه خویش به روایتی از ابوالحسن رضا استناد می‌ورزند که او

گفته: شما به واسطه جنینی که در شکم مادرش است و شیرخوار خواهد شد، مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید. که این همان جنین است.

فرقه دیگری عقیده دارند: حسن اصلاً دارای فرزند نبود، چون ما در این باره بحث و بررسی کردیم و از راههای مختلف تحقیق کردیم ولی پسری را برایش نیافتیم و اگر درست باشد در مورد حسن بن علی چنین اعتقادی داشته باشیم که او دارای فرزند پنهانی است، درباره هر مردی دیگری که بدون فرزند از دنیا رفته هم درست می‌باشد، و درباره پیامبر هم جایز است گفت او پسری را جا گذاشت که پیامبر و جانشین ایشان می‌باشد و گروه فطیحیه‌ها هم می‌توانند ادعا کنند که عبدالله بن جعفر بن محمد پسری را در مقام امامت جا گذاشت و ابوالحسن نیز جز ابو جعفر دارای سه پسر دیگر بود که یکی از آنان امام بود.

زیرا وارد شدن روایت راجع به وفات حسن بدون جانشین، مانند وارد شدن حدیث راجع به این موضوع است که پیامبر ﷺ پسری را از پشت خود جا گذاشت یا عبدالله بن جعفر بدون پسر بود و یا امام رضا دارای چهار پسر نبود می‌باشد. پس ناگزیر این مسأله منتفی است ولی پیوند امامت همچنان باقی می‌ماند زیرا درست نیست امام بدون جانشین باشد که دنیا فاقد حجت مطلق و امام باشد. کسانی که معتقد به وجود فرزند برای حسن هستند به خبری که از جعفر روایت شده استناد می‌کنند که: امام قائم محل و ولادت خدا را از مردم پنهان می‌کند و می‌گویند: امری را بر ما انکار می‌کنید و خود نیز چنین گفتید چون معتقدید: رشته امامت همواره پا برجاست اگر شما در یافتن فرزند کوشش کردید و نیافتید و لذا آن را رد نمودید، ما نیز در راستای شناخت ریسمان پیوسته که تصحیح آن شدیدتر از جست‌وجوی شما است، نهایت سعی و تلاش خود را به کار گرفتیم ولی نیافتیم، لذا ادعای ما درباره وجود فرزند راستگویانه‌تر از شما می‌باشد، زیرا از نظر عقل و عرف جایز است مردی دارای پسر مخفی و پنهانی باشد، بعد از آن شناخته گردد و نسبت به پدرش صحت یابد. ولی در مقابل، مخالفان می‌گویند: ادعای شما چیز مردود و

ناپسندی است که عقل هر عاقلی و عرف و عادت هم آن را نمی‌پذیرند، علاوه بر آن روایات صحیحی از پیشوایان درستکار مبنی بر اینکه ریسمان بیشتر از نه ماه باقی نمی‌ماند، وجود دارد، حال آنکه از ریسمان مورد نظر شما سالها گذشت. بنابراین شما برای دیدگاه خود شاهد و سند معتبری در دست ندارید.

دسته‌ای دیگر معتقد بودند: بنابر اخبار یقینی و گواهان بسیاری از دوست و دشمن، حسن بن علی مانند نیاکانش دیده از جهان فرو بست. این چیزی است که جای تردید و گمان نیست و به وسیله چنین اسبابی به این نتیجه رسیدیم که امام دارای فرزند نبوده است. پس مادام که هم وفات و هم بدون جانشین امام برای ما ثابت شد این نیز ثابت می‌شود که: بعد از حسن عبدالرحمن ابن علی امامت وجود ندارد و امامت پایان یافته تلقی می‌گردد و آن هم از لحاظ عقل، قیاس و عرف جایز است، همچنانکه جایز است بعد از محمد پیامبری پایان یابد و پیغمبری وجود نداشته باشد در حالیکه نبوت و رسالت مهمتر بوده، مردم بدان نیازمندتر و بیشتر باعث پایان یافتن معذرتها می‌باشد، زیرا همراه دلیل آشکار و نشانه‌های درخشنده است، ولی با وجود این پایان یافت، پس می‌شود امامت نیز پایان یابد. آنان خبری را که از امام صادق روایت شده دستاویز خویش قرار داده‌اند که: دنیا از شخصیتی مورد اعتماد و حجت خالی نمی‌باشد، مگر اینکه خداوند خشم خود را بر مردم به سبب گناهانشان فرو ریزد و مدتی حجت را از آنان برگیرد. این از نظر ما همان وقت است و خدا هم هر چه را بخواهد انجام می‌دهد، این گفته ما نیز باعث باطل گردانیدن امامت نمی‌گردد. از یک زاویه دیگری نیز می‌توان بدان نگریست و تحلیل کرد: چنانکه درست است قبل از پیامبر ﷺ میان او و عیسی نه پیامبری و نه وکیلی وجود داشته باشد، این امر در مورد امامت هم صادق است. چرا که اخباری وجود دارد مبنی بر اینکه میان پیامبران مدت زمانهای سیصد یا دویست ساله‌ای بدون وجود پیامبر و جانشین وجود داشته است. امام صادق در این باره می‌گوید: «فتره» زمانی است که نه پیامبری و نه پیشوایی وجود ندارد، دنیای امروز بدون امام است، مگر اینکه خداوند

بخواهد یک نفر از خاندان پیامبر را بر انگیزد که زمین را پس از مرگش زنده سازد، همچنانکه پیامبر را به دنبال انقطاع مدت زمانی از گذشت پیامبران، بر انگیخت، آنچه را از دین پیامبران پیش از خود پوسیده بود، تجدید کرد، وجود و برانگیخته شدن امام نیز چنان است و حجت همواره بر ما باقی خواهد ماند تا اینکه امام قائم مبعوث می‌گردد که نشانه‌های ظهور آن عبارتند از: امر و نهی گذشته، اطلاعات و معلوماتی که از طرف ایشان به ما رسیده، تمسک جستن به گذشته و اقرار و اعتراف به مرگ امام قبلی همچنانکه امر و نهی عیسی، دانشهای رسیده از طرف او و نماینده‌هایش، تمسک ورزیدن به اعتراف به نبوت و مرگش و اقرار به جانشینهایی که ظهور یافتند، پیش از برانگیخته شدن پیامبر ﷺ حجت بر مردم بودند. این گروه، برخاستن قائم و بیرون آمدن مهدی را لازم نمی‌دانند و در آن مورد به برخی معانی «بداء» معتقدند.

فرقه‌ای دیگر اعتقاد دارند: محمد بن علی که در زمان حیات پدرش فوت کرد، بنا به سفارش پدر و تصریح به نامش امام است، و درست هم نیست امامی که امامتش ثابت و به تایید رسیده، به غیر امام سفارش کند، وقتی که محمد در بستر مرگ بود برایش درست نبود وصیت کند یا امامی را تعیین نماید و یا به پدرش سفارش نماید، زیرا امامت پدرش از طرف پدر بزرگش ثابت و به او رسیده بود و این هم جایز نیست که همواره پدر به امر و نهی پردازد و یا کسی را شریک و همراه او سازد. پس امامت او بعد از درگذشت پدر ثابت و قطعی شده است و مادام می‌بایست وصیت می‌کرد، به خدمتکار پدرش که نفیس، نام داشت و از نظر او معتبر و امین بود، وصیت کرد، کتابها و سفارش‌نامه را نزد نامبرده گذاشت و به او دستور داد که هر گاه حادثه مرگ برایش پیش آمد، امانتها را به برادرش جعفر تحویل دهد. چنانکه حسین بن علی بن ابی طالب نیز وقتی که به کوفه رفت کتاب، وصیت، سلاح و... را نزد ام سلمه همسر پیامبر ﷺ به امانت سپارد و به او فرمان داد که هر گاه علی بن الحسین بچه کم سن و سال به مدینه برگشت تحویلش دهد، هنگامیکه علی از شام به مدینه بازگشت، ام سلمه همه امانتها را تسلیم او کرد. این همان جایگاه

امانتی است که طبق سفارش «نفیس» از طرف محمد به جعفر رسید، چونکه نفیس وقتی احساس خطر کرد چون ساکنان خانه ماجرا را فهمیده بودند به او رشک برده و بدبختیها و مشکلات را سر راهش ایجاد نمودند، و از اینکه امامت و وصیت باطل و بی اعتبار گردد، جعفر را فرا خواند و به او سفارش کرد و تمام آنچه را برادرش محمد نزد او گذاشته بود تحویلش داد. به همین دلیل بود که جعفر ادعا کرد امامت از جانب برادرش به او رسیده نه از طرف پدرش. این گروه «نفیسیها» نام دارند. گروهی از نفیسیها که امامت حسن بن علی را انکار می کردند گفتند: پدرش به او سفارش نکرده بود و وصیتش را به پسرش محمد تغییر نداده بود چون این امر نزد آنان نادرست است. لذا معتقد به امامت جعفر از این طریق گشتند و بر آن به نزاع و کشمکش پرداختند. این فرقه علیه حسن بن علی دروغ بافی عجیبی کرده، حسن و هر که را قائل به امامت وی بود تکفیر نموده در امامت جعفر افراط نمودند، ادعا کردند او هم امام قائم است، و او را از علی ابن ابی طالب، حسن، حسین و همه افراد امت برتر می دانستند، و دلیل می آوردند که: چون قائم بعد از پیامبر ممتازترین و برترین مردم است. «نفیس» مزبور شب هنگام دستگیر شد و به حوض پر از آب خانه انداخته شد و در آن غرق گشت. این فرقه «نفیسیهای ناب» نام دارند.

عده ای دیگر از آنان: زمانی که درباره موضوع امامت از آنان سوال شد که آیا جعفر امام است یا شخص دیگری؟ پاسخ دادند: ما نمی دانیم چه بگوییم، آیا جعفر فرزند حسن است یا فرزند برادرانش و اصلاً نمی دانیم حسن فرزند داشته یا نه؟ و آیا امامت از آن جعفر می باشد یا محمد غیر از اینکه ما معتقدیم: حسن بن علی امامی بود که فرمانبرداری از او واجب و ضروری بود، در گذشت ایشان ثابت است، نباید دنیا خالی از حجت باشد و ما در زمینه اعتقاد ورزیدن به امامت فردی پس از او توقف می کنیم زیرا برایمان ثابت شده او دارای جانشین بوده است، ولی چنانکه مامور شده ایم تا ظهور امام بعدی به امام نخست تمسک می ورزیم. ما امامت و مرگ ابو محمد را انکار نمی کنیم و نمی گوییم بعد

از مرگش باز گشته است و امامت هیچ کس را مورد تاکید و یقین قرار نمی‌دهیم تا خدا امر را بر ما واضح و آشکار گرداند. این گروه به هیچ وجه امامت هیچ یک از فرزندان جعفر بن علی را نمی‌پذیرند و همچنین امامت هیچ کس را بدون وصیت پدرش قبول ندارند که جعفر فاقد سفارش آشکار و پنهان بوده هر امامی که پیروانش در مورد امامت او و اینکه چه کسی به او وصیت کرده و جانشین قرار داده، دچار اختلاف شدند، امامتش باطل و بی اعتبار شمرده می‌شود، پیروان جعفر چنین‌اند، برخی معتقدند امامت او از طریق سفارش پدرش بوده و برخی نیز می‌گویند از جانب برادرش محمد در زمان حیات پدر و یا بعد از فوت او بوده است.

فرقه‌ای دیگر که: «امامیها» نام دارند می‌گویند: سخنان و دیدگاههای هیچ یک از گروههای گذشته درست نیست حقیقت این است که خداوند فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا را به عنوان حجت در زمین قرار داده، امر خدا هم حتمی و غیر قابل رد است. او نماینده‌ی پدر، سرپرست امور پس از او، هدایتگر امت و هدایت یافته بر اساس روش و سنتهای گذشته می‌باشد.

امامت از حسن و حسین به بعد نباید میان دو برادر باشد، و این امر همچنان میان فرزندان حسن بن علی تا پایان امر و نهی خدا و برداشتن تکالیف از بندگان باقی می‌ماند، اگر در دنیا دو مرد وجود داشته باشند یکی از آنها حجت است و اگر هم یکی بمیرد دیگری حجت است تا زمانیکه امر و دستورات خدا جاری و باقی باشد. درست نیست امامت به نواده گان کسی که پیشوایی او ثابت نشده مانند کسیکه در حیات پدرش فوت کرده، انتقال یابد و همچنین جایز نیست به فرزند یا نماینده او اعم از برادر و دیگران، داده شود چون اگر چنین چیزی درست باشد، مذهب «مبارکیها» و «قراطمیها» نیز در مورد امامت محمد بن اسماعیل بعد از درگذشت جعفر بن محمد، جایز می‌باشد. اینکه بیان داشتیم همان دیدگاه منقول از پیشوایان راستین است که میان این عده از شیعه امامیه

قابل رد و تردید نمی‌باشد، زیرا اخبار وارده در این زمینه صحیح، اسباب آن قوی، سندش خوب و راویان آن معتبر و موثق‌اند.

جایز نیست دنیا خالی از حجت و امام باشد به گونه‌ای که حتی یک ساعت بدون امام بماند دنیا و مافیها فرو می‌روند و دیدگاههای هیچ کدام از این دسته‌جات جایز نیست. بنابراین ما معتقد به امامت حسن علی و مرگ او هستیم و اعتراف می‌کنیم او دارای جانشینی از پشت خود بود که امام بعد از او می‌باشد، تا زمانی که خدا اجازه ظهور او می‌دهد و امر را آشکار می‌نماید، همانگونه که امر پسینیان و نیاکانش آشکار گشت. زیرا صاحب امر خدا است هر چه را اراده کند اعم از آشکار شدن، پنهان ماندن، سخن گفتن و ساکت ماندن تحقق می‌بخشد.

چنانکه پیامبرش را در حین نبوت دستور داد برای مدت چند سال رسالتش را مخفی، و سکوت و پنهان کردن از مخالفانش را ادامه دهد در حالی که پنهان نگه داشتن نبوت مهمتر و مشهورتر از امامت می‌باشد.

و در وقتی که خداوند مقدر کرده بود شروع به اجرای فرمان خدا و ابلاغ آن به قوم و خویشان خود و آنگاه به دیگران و اقامه معجزه‌ها و دلایل آشکار و درخشنده کرد. پس از آنکه قریش و سایر مردم او و رهروانش را تکذیب و مورد اذیت و آزار قرار دادند، به اصحاب دستور داد به حبشه کوچ نمایند، خودش تا فوت ابوطالب در مدینه ماند ولی پس از فوت او که جان خود و پیروانش در معرض تهدید قرار گرفت، خدا به او فرمان داد به مدینه هجرت نماید و تا مدت چند روز در غاری خود را از دشمن پنهان کند مبادا به دست دشمن بیفتد او نیز چند روز در غار ماند تا خدا دستور بیرون رفتن را صادر فرمود و همان گونه که امیرالمؤمنین اظهار می‌دارد: خدایا تو دنیا را از امامی آشکار یا پنهان خالی نمی‌گذاری تا حجت و دلایلت باطل نگردند. ما چنان امر شده ایم و اخبار وارده از گذشته‌گان نیز آن را تأیید می‌کنند، و بندگان هم حق دارند درباره امور مربوط به خدا تحقیق کرده و از نتایج چیزیکه بدان آگاهی ندارند، دنباله روی نمایند و یا

درخواست کشف آن را بکنند، چون خدا از آنان مخفی کرده و به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶] «از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی». لذا برای مومن شاید درخواست کشف چیزی بکند که خدا پنهان کرده، و درست نیست از نام یا مکان فرد پنهان بپرسد، چون او مشمول رضایت خدا قرار گرفته و زیر نظر او پنهان گشته و چون چنین درخواستی باعث نافرمانی خدا و منجر به ریختن خون امام، و پیروان او و بی حرمتی روا داشتن نسبت به مقام امامت می‌گردد.

خدا به لطف خود مرا از چنین معصیتی پناه دهد. چه در پنهان کردن و بی اطلاعی از آن، جلوگیری از ریختن خون، سلامت ایمان و سر سپردن به فرمان خدا و پیشوایان وجود دارد. خدا به لطف و کرم خود ما و همه مومنان را موفق و سربلند نگه دارد. برای هیچ یک از مسلمانان جایز نیست بر اساس نظر، عقل و استدلال خود امام را انتخاب نماید.

چگونه چنین چیزی جایز است حال آنکه خداوند پیامبران و مومنان را از آن برحذر می‌دارد، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مومنی، در کاری که خدا و پیغمبرش دآوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند» و یا می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ ۚ سُبْحَنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [القصاص: ۶۸] «پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و هر کس را بخواهد برمی‌گزیند و مردمان حق انتخاب و اختیار ندارند». بلکه انتخاب امامان و پیشوایان و برگزیدنشان تنها به عهده خداوند می‌باشد، اوست که ایشان را انتخاب و هرگاه بخواهد پنهان یا آشکارشان می‌گرداند، زیرا خداوند به برنامه ریزی درباره مخلوقاتش داناتر و به مصلحت و نفع ایشان آگاهتر است، امام نیز به امور خود، دنیا و امور مربوط به خدا داناتر از ما می‌باشد. ابوعبدالله صادق که حال و وضعش آشکار، مکانش معروف، اصل و تبارش

انکار نمی‌گردد و آوازه و اعتبارش مشهور خاص و عام است می‌گوید: هر که مرا به نامی بخواند، نفرین خدا بر او باد. هر گاه یکی از پیروانش او را در راه می‌دید روی بر می‌تافت و از روی تقیه بر او سلام نمی‌کرد، ابوعبدالله که بعداً آن مرد را می‌دید او را بر کاری که انجام داده بود پاس می‌داشت و تایید می‌کرد، ولی کسی که او را می‌شناخت، سلام می‌کرد و سخن ناخوشایند با او می‌گفت، نکوهش می‌کرد. همچنین اخباری از ابو ابراهیم موسی بن جعفر مبنی بر جلوگیری از نام بردن او روایت شده است. ابوالحسن رضا می‌گفت: اگر می‌دانستم مردم از من چه می‌خواهند خود را با انجام کارهایی که اعتبار دینی ام را زیر سوال می‌برند همچون: بازی با کبوتر، خروس و امثال آن‌ها، از بین می‌بردم، تمام اینها به خاطر نهایت مخفی ماندن از دید دشمنان و لزوم به کارگیری «تقیه» بوده است. پس در زمان ما چطور می‌شود تقیه را ترک کرد با وجود این همه جست و جو، ستم فرمانروا و حداقل حمایت از حقوق امثال آنان؟ و با وجود اذیت و آزاری که از جانب (صالح بن وصیف)، به امام رسیده؟ که خود و افراد خانواده‌اش را زندانی، دستور قتلش را صادر و پیروانش را دنبال می‌کرد. و کسانی را که سر گذشت، نام و ولایتشان نامعلوم بود آشکار می‌کرد و نام می‌برد.

اخبار زیادی وارد شده که: قائم؛ ولادت، نام، محل زیست و آوازه، و قیام خود را بر مردم مخفی می‌کند و کسی چیزی درباره او نمی‌داند جز این که تا ظاهر نشود قیام نمی‌کند و مردم می‌دانند او امام پسر امام، وصی پسر وصی و پیش از آن که برخیزد مورد اقتداء قرار می‌گیرد. با وجود آن باید افراد مورد اعتبار خود و پدرش امر وی را بدانند، زیرا سفارش از یک امام به امام پس از خود صحیح و ثابت نمی‌گردد جز در حضور حداقل دو نفر شاهد عادل از میان برگزیدگان و دوستان زبده، مگر اینکه امام پیشین دارای یک فرزند باشد که در آن صورت بنا به روایتی از ابو جعفر محمدبن الرضا از اشاره کردن او بی‌نیاز می‌باشد. با وجود خبر مزبور امام رضا از اشاره، سفارش کردن و شاهد گرفتن دست برداشت، زیرا لازم بود و پیروی از روش پیامبر و پیشوایان بعد از

او به حساب می‌آید، و امیرالمومنین و امام حسن نیز با امام بعد از خود چنین کردند هر چند که از سفارش پیامبر خدا بهره‌مند بودند مبنی بر اینکه: امامت تا وقتی که امور الهی جریان دارد در اولاد حسن بن محمد باقی می‌ماند و به برادر، عمو، عموزاده و فرزندی که پدرش در حیات پدر بزرگش فوت کرده باشد انتقال نمی‌یابد، از اولاد پشت نمی‌گذرد، و امکان ندارد امامی بمیرد مگر اینکه دارای فرزند پشت و او نیز دارای فرزند باشد. این است طریقه امامت و راه و روش آشکار و لازمی که شیعه‌های امامیه تا کنون نیز بر آن اجماع کرده‌اند.

عده‌ی دیگری: معتقد به دیدگاه‌های «فطیحیه‌ها» بودند و فقیهانی اهل ورع و تقوی همچون عبدالله بن بکیر بن اعین و امثال او گمان می‌بردند: حسن بن علی وفات یافته و او طبق وصیت پدر جانشین پس از او بود، و جعفر بن علی امام بعد از او بود چنانکه موسی بن جعفر امام بعد از عبدالله بن جعفر است. به دلیل خبری که روایت شده: امامت حق فرزند بزرگتر امام است و خبری که از امام جعفر صادق گزارش شده که: امامت پس از حسن و حسین به دو برادر نمی‌رسد و آن وقتی است که امام گذشته دارای جانشینی از پشت خود باشد که در آن صورت از فرزند به برادرش نمی‌رسد و همواره در اولاد او باقی می‌ماند، و امام اگر بدون فرزند از دنیا رفت ناگزیر به برادرش انتقال می‌یابد، زیرا معنی حدیث از نظر آنان چنین می‌باشد، و همچنان در این حدیث که می‌گوید: جنازه امام را بایستی امام دیگری بشوید، چنین برداشتی دارند و معتقدند جنازه جعفر بن محمد را امام موسی غسل کرد و ادعا می‌کنند عبدالله او را بدان امر نمود چون او امام پس از عبدالله بود لذا جایز است او را بشوید، اخبار راجع به غسل جنازه امام از طرف امامی دیگر نزد آنان صحیح و جائز می‌باشد این گروه «فطحیه‌های ناب» هستند که امامت دو برادر را جایز می‌دانند مشروط به اینکه برادر بزرگتر بدون فرزند باشد از منظر آنان بنا به این تاویل و اخبار و روایتهای گذشته جعفر بن علی امام است. از توضیحات مفصل گذشته به نتایج زیر دست می‌یابیم:

۱- «ناوسیه‌ها» از وقتی که بر امام صادق پافشاری کرده و او را امام قائم هدایت یافته تلقی کردند، شروع به جعل اخباری دال بر عقیده خویش نمودند ولی پیش از مرگ او نتوانستند اقدام به آن بکنند.

۲- «اسماعیلیه‌های ناب» هم نسبت به اسماعیل بن جعفر چنین اقدامی کردند.

۳- «مبارکیه‌ها» امامت و پیشوایی را حق محمد بن اسماعیل بن جعفر دانستند. تاریخ، انشعاب آنان را به گروه‌های پراکنده گزارش می‌کند. از جمله آنان «قراطمیه‌ها» هستند که گمان بردند محمد بن اسماعیل آخرین پیامبر است و محارم الهی را مباح می‌پنداشتند!! و با وجود این کفر صریح و آشکار، احادیثی را برای تایید مذهب خویش می‌آوردند.

۴- گروه چهارم که معتقد به امامت محمد بن جعفر و نسل او بودند اخباری را مبنی بر تایید دیدگاه خود جعل کردند ولی نتوانستند اخباری که نام امامان بعد از محمد را در بر گیرد جعل نمایند.

۵- گروه پنجم نیز اخباری را در رابطه با امامت عبدالله بن جعفر دست و پا کردند ولی آنان هم نتوانستند اخباری که به نام پیشوایان پس از عبدالله اشاره کند، جعل کنند. وقتی عبدالله در گذشت و پسری جا نگذاشت اختلاف و نزاع مزبور در گرفت و احادیث مورد استناد قبلی را انکار و به جعل روایتهای تازه‌ی سازگار با عقیده جدید پرداختند. برای مثال به روایت زیر توجه کنید:

جعفر به موسی گفت: ای پسر! برادرت یعنی - عبدالله - جای من می‌نشیند و ادعای امامت بعد از من می‌کند با او درگیری نکن و حرف نزن چون او نخستین فرد خاندانم خواهد بود که به من می‌پیوندد.

این روایت که برای موسی بن جعفر مورد استناد قرار گرفت پیش از در گذشت عبدالله جعل نشد زیرا جعل کنندگان این گروه از اهل تشیع نمی‌دانستند کدام یک قبل از دیگری از دنیا می‌رود.

۶- گروه ششم که قائل به امامت موسی بن جعفر بعد از پدرش می‌باشند، پس از فوت جعفر به پنج گروه متفاوت تقسیم شدند. امید است توضیحات گذشته هدف از بیان مطالب مزبور را بر آورده ساخته باشد.

شیعه دوازده امامی که در صدد بیان آن‌ها بوده و هستیم، از یکی از گروه‌های پنجگانه سابق انشعاب یافت، همه آن پنج گروه هم یکی از فرقه‌های شش‌گانه‌ی پیشین بود و هر یک از پنج گروه مذکور نیز به گروه‌های متعددی پراکنده گشتند. هر گاه پژوهشمان را ادامه دهیم می‌بینیم پیروان حسن عسکری - امام یازدهم نزد دوازده امامیها - بعد از درگذشت حسن به حدود بیست گروه انشعاب پذیرفتند که هر فرقه‌ای اخباری را در راستای تایید و تقویت عقیده جدیدشان جعل کردند که ابداع آن‌ها پیش از مرگ امام امکان‌پذیر نبود.

ملاحظه کردیم تمام فرقه‌ها - به جز فرقه‌ای همراه گروه امامیها - تاکید ورزیدند که امام حسن عسکری بدون فرزند از دنیا رفت. معنی این سخن آن است که شیعه دوازده امامی تنها بعد از فوت حسن عسکری به جعل و ابداع اخبار مربوط به دوازده امام پرداختند، یعنی در نیمه دوم قرن سوم هجری و بعد از آغاز مرحله‌ی نوشتن.

واقعیت خارجی نیز گفته‌های مرا اثبات می‌کند، چرا که نخستین کتاب (الکافی) از کتب چهارگانه معتبر آنان در قرن چهارم هجری سر بر آورد، سپس سایر کتابها ظاهر گشتند.

اصول چهارصد گانه

نویسنده کتاب «دراسة حول الأصول الأربعمأة» در صفحه ۷ آن چنین می‌گوید:

شمار روایت کنندگان از امام صادق به چهار هزار مرد رسیدند، عده زیادی از آنان توجه خود را معطوف ثبت و مرتب کردن اخبار در کتاب ویژه و در میان ابواب فقه، تفسیر، عقاید و... کردند، تاریخ شیعه بر نامگذاری این کتابها به اسم اصول توافق دارند

چنانکه آن‌ها را در چهارصد اصل منحصر کردند که مقصود ما از اصول چهارگانه نیز همین است.

نویسنده بعد از این بلافاصله به اختلاف نظر علما پیرامون مشخص نمودن مفهوم اصل می‌پردازد، سپس نام صاحبان اصول را می‌آورد، ولی شمار آنان به هشتاد نفر نرسیده است. آنگاه تحقیقی را پیرامون آن اصول به صورتی کلی بیان می‌دارد، بعد از آن به تعریف کوتاه و سودمندی درباره همه اصول یا بخش موجود آن که به بیست و هشت اصل می‌رسند، می‌پردازد و در نهایت به نتایج بحث می‌رسد و می‌گوید:

از این پژوهش به نتایج زیر دست می‌یابیم:

۱- اصل به چیزی گفته می‌شود که علمای شیعه قرن پنجم هجری بر آن اتفاق نظر داشته‌اند.

۲- محدثان پیرامون تعیین مفهوم اصل اظهار نظرهایی کرده‌اند که اکثراً حدث و گمان بوده‌اند، چنانچه سید محسن امین بدان تصریح کرده است. و اینکه واژه اصل دارای معنی است:

أ) تعریف علمی، عبارت از چیزی است که احادیث روایت شده از امام صادق به صورت اغلب و یا احادیث تالیفی راویان امام صادق را در بر گیرد که برای اثبات آن از گفته‌های پیشینیان بهره بردیم. و اینکه بیشتر آنهایی که طوسی و نجاشی آنان را در شمار اصحاب اصول آورده‌اند، از یاران امام صادق محسوب می‌گردند.

ب) معنی زبان شناختی، به معنی سرچشمه و منبع می‌باشد، و آن وقتی است که در غیر کتابهای علوم حدیث و یا قبل از قرن پنجم هجری استعمال شده باشد.

۳- منحصر کردن حرکت تالیف به دوران امام صادق یعنی کسی که از او روایت کرده باشد و اینکه از پدرش امام باقر یا پسرش امام کاظم روایت شود، منافی آن به حساب می‌آید.

۴- اگر مراد از واژه اصل معنی زبان شناختی آن باشد، شمار اصول احادیث شیعه حدود شش هزار و ششصد اصل می‌باشد و اگر مقصود معنای اصطلاحی (تعریف علما) مزبور باشد از صد اصل تجاوز نمی‌کند، شمار اصول مذکور در هر دو فهرست طوسی و نجاشی بیشتر از هفتاد و اندی نمی‌باشد.

۵- شاخص‌ترین اصول به علت اینکه کتابهای چهارگانه، منابع فراگیر حدیثی این اصول و دیگر مراجع احادیث شیعه آنها را در خود جای داده‌اند، به فراموشی سپرده شده‌اند، و لذا محدثان از ذکر عین عبارات اصول بی نیاز بوده‌اند چون محتوا و روایتهای مختلف آنها در کتابهایی که از لحاظ زمانی بعد از تالیف اصول به نگارش در آمده‌اند، یافت می‌شود. بنده - طبق تحقیقاتی که در این زمینه انجام داده‌ام - از اصولی که شیخ طوسی ذکر می‌کند تنها سه اصل را یافته‌ام، و از بیان کتابهای معروف به اصول بیش از بیست و هفت کتاب را یافته‌ام، امید است در آینده اطلاعات بیشتری را در این باره کسب نمایم.

شهید دوم در این مورد می‌گوید: سرانجام کار امامیها به چهار صد اصل رسید که آنها را اصول نامیدند و اعتمادشان بر آنها بود، ولی شرایط گونه‌ای شد که بخش عمده آن اصول از بین رفت و گروهی از علما آنها را در کتابهای ویژه‌ای خلاصه برداری کردند که تقریباً همه آنها در دسترس قرار دارند، بهترین کتاب تالیفی در این زمینه کتاب: «الکافی» «التهذیب»، «الاستبصار» و «من لا یحضره الفقیه» می‌باشد.

نتیجه سخن او اگر درست باشد چنین میشود: همانگونه که احادیث روایت شده‌ی امام صادق تدوین و گردآوری شده‌اند، نظرات و اجتهادهای فقهی و... نیز تدوین گشته‌اند، شیعه معتقدند هر چه از امام صادق صادر شده باشد سنت به شمار می‌آید. ولی امکان ندارد خود امام هم، معصوم بودن یا حق قانونگذاری را برای خود قائل بوده باشد، و در این دوران هم جز افراط گرایان به ندرت کسی یافت می‌شود که معتقد به عصمت او باشد.

اخبار و نظراتی که نقل آن‌ها از امام صادق به ثبوت رسیده است با نظرات و دیدگاه‌های پیشوایان مذاهب فقهی چهارگانه (ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد) و دیگر امامان برجسته و ممتاز تفاوت و اختلافاتی ندارد، مگر مثل آن اختلاف نظرهایی که میان خود امامان چهارگانه به وقوع پیوسته است و اما چیزهایی که از روی دروغ و افترا علیه امام صادق در عصر او تدوین یافته، حقیقت این است که افترا از دوران او و دورانهای پیشین تجاوز نمی‌کند و امکان ندارد به افراد بعد از او بچسبد و به عنوان علم غیب برای او محسوب گردد. ما در اینجا نیازی به تحقیق و بررسی این اصول یا بحث درباره اصحاب آن‌ها نداریم، ولی چیزیکه به ما مربوط است اینکه مسائل مختص شیعه و امروزه‌ی امامیه‌ها در این دوران ظهور نیافته تا تدوین و ترتیب گردند، و لذا بسیار شگفت‌زده شدم که سرفصل یکی از این اصول را در صفحه ۴۷ کتاب اینگونه دیدم: «گزیده روایات در مورد امام دوازدهم» به هیچ وجه امکان ندارد این عنوان در دوران امام صادق نوشته شده باشد، چون هیچ کس در زمان او نام پیشوایان پس از او را نمی‌دانست، زیرا علم غیب را تنها خداوند متعال می‌داند. ولی ممکن است عنوان مزبور در زمان امام یازدهم گذاشته شده و سخنان دروغ آمیزی به امام صادق یا غیر او نسبت داده شده باشد، این واقعیتی است که امکان رخ دادن آن وجود دارد، اگر این عنوان به کسی نسبت داده شود که در زمان امام صادق می‌زیسته یعنی اینکه نویسنده آن علیه کسی که معاصر امام بوده افترا زده است. به هر حال، پس از سر فصل مزبور چنین می‌گوید: این نوشته‌های احمد بن محمد بن عیاش جوهری است که در سال ۴۰۱ هجری دیده از جهان فرو بسته است. بنابراین، نویسنده بعد از امام یازدهم می‌زیسته بلکه فاصله زمانی آن دو، یک قرن و نیم بوده است. این همان چیزی است که با توضیحات گذشته هماهنگی دارد.

فصل دوم:

جرح و تعدیل از دیدگاه اهل تشیع و رافضیان

پیشتر به موضوع جرح و تعدیل از دیدگاه جمهور، موضعگیری بدعت گذاران از روایت و مباحث مربوط به عدالت و حفظ، اشاره کردیم و بیان نمودیم که صحابه برترین نسل امت به شمار می آیند و خداوند سبحان درباره ایشان گواهی داده و گواهی او نیز کافی است و همچنین پیامبر بزرگوار بر ایشان شهادت داده، و چه شهادت بزرگی! و لذا آنان بعد از شهادت خدا و رسولش نیازی به شهادت دیگری ندارند، و عدالتشان نزد جمهور مسلمانان مسلم و یقینی است و کسی از مسلمانان ایشان را مورد طعن و بی احترامی قرار دهد در شرف خروج از دایره اسلام قرار می گیرد، اگر عملاً خارج نشده باشد. به دنبال جرح و تعدیل نزد گروه های مختلف در مورد احادیث داوری می شود و کتابها به رشته تحریر در می آیند.

پیش از آنکه به موضوع جرح و تعدیل از دیدگاه پیشینیان عبدالحسین و تاثیر آن در کتابهایی که به عقیده ایشان مقدس و صحیح و قطعی به شمار می آیند، بپردازم، خواستم دیدگاه حاکم را - چنانکه در کتاب: معرفة علوم الحديث آمده - که شیعه بوده نه رافضی، توضیح دهم تا موضعگیری شیعه و رافضیها را باهم قاطی نکنیم.

حاکم درباره صحیح ترین سندها می گوید ص ۵۵: صحیح ترین سندهای اهل بیت عبارت است از: جعفر بن محمد از پدرش از پدر بزرگش از علی، مشروط به اینکه شخصی که از جعفر روایت می کند معتبر باشد.

صحیح ترین سندهای ابوبکر صدیق این است: اسماعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از ابوبکر.

صحیح ترین سندهای عمر عبارت است از: زهری، از سالم از پدرش از پدر بزرگش. صحیح ترین سند صحابه هایی که از ابو هریره روایت می کنند این است: زهری از سعید بن المسیب از ابو هریره، و از عبدالله بن عمر این است: مالک از نافع از ابن عمر، و از عایشه این است: عییدالله بن عمر بن عاصم بن عمر بن الخطاب از قاسم بن محمد ابن ابی بکر از عایشه.

از ابوبکر احمد بن سلمان فقیه شنیدم می‌گفت: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم می‌گفت: از یحیی بن معین شنیدم می‌گفت روایت عبیدالله بن عمر از قاسم از عایشه زنجیره ای طلا مانند به حساب می‌آید.

یکی دیگر از صحیح‌ترین سندها: روایت محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب بن زهره قرشی از عروه بن زبیر بن عوام بن خویلد قریشی از عایشه، است.

صحیح‌ترین سندهای عبدالله بن مسعود روایت سفیان بن سعید ثوری از منصور بن معتمر از ابراهیم بن یزید نخعی از علقمه بن قیس نخعی از عبدالله بن مسعود، است.

صحیح‌ترین اسناد انس: مالک بن انس زهری از انس، می‌باشد.

صحیح‌ترین اسناد مکه‌ای‌ها: روایت سفیان بن عیینة از عمر بن دینار از جابر، است.

صحیح‌ترین اسناد یمنی‌ها: معمر از همام بن منبه از ابو هریره می‌باشد.

آنچه را حاکم در نگاهش به صحابه و معتبر دانستن آنان به صورت عمومی بیان می‌دارد با دیدگاه جمهور درباره ایشان تفاوتی ندارد بر خلاف عقیده رافضیها در مورد صحابه.

حاکم در صفحه ۵۶ می‌گوید: ضعیف‌ترین اسناد اهل بیت: روایت عمر بن شمر، از جابر جعفی از حارث اعور از علی، می‌باشد. در صفحه ۶۳ درباره شناخت فقه حدیث سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: فقیهان جهان اسلام، صاحبان قیاس، رای، استنباط و بحث و مناظره در هر عصری و میان ساکنان هر نقطه‌ای مشهورند. ما در اینجا به خواست خدا فقه حدیث را از صاحبان خود آن نقل می‌کنیم تا دریافته شود متبحران و دانشمندان این فن از فقه حدیث بی اطلاع نبوده‌اند، چون فقه حدیث نیز نوعی از انواع این علم محسوب می‌گردد،

از جمله محدثان که بدانها اشاره کردیم محمد بن سالم زهری است. پس از آن حاکم با سند خویش از مکحول نقل می‌کند که: هیچ کس را آگاه‌تر از زهری به سنت گذشته ندیده‌ام، در صفحه ۲۴۰ مباحث متعلق به نوع چهل و نهم را آغاز می‌کند و می‌گوید:

هدف از این نوع شناخت پیشوایان معتبر و برجسته تابعین و پیروان آنان می‌باشد، کسانی که احادیث آن‌ها به منظور حفظ، بحث و بررسی و برکت جستن از آن‌ها و نامشان از شرق گرفته تا غرب، جمع و تنظیم می‌شوند. آنگاه امام زهری را نخستین کس از آنان بر می‌شمارد ولی در دوران کنونی رافضیها و خاورشناسان را - که هر دو یک هدف پلید را دنبال می‌کنند - می‌بینیم این پیشوای بزرگوار را مورد طعن و استهزاء قرار می‌دهند. یکی دیگر از امامان ممتاز را: سفیان ثوری می‌داند (ص ۲۴۵) که بعداً به دیدگاه رافضیها درباره او می‌پردازیم.

کتاب مستدرک حاکم که قبلاً به آن اشاره رفت، معروف و مشهور است ولی احادیث صحیح، حسن، ضعیف و موضوع (ساختگی) را نیز در بر گرفته است. یکی دیگر از کسانی که به شیعه‌گری شهرت یافته «نسائی» صاحب کتاب «سنن» یکی از کتب معتبر نزد جمهور مسلمانان، عبدالرزاق صاحب «المصنف» و «ابن عبدالبر» نویسنده چندین کتاب پر فایده، می‌باشد (منهاج السنه: ابن تیمیه - ج ۷ ص ۱۳ و ۳۷۳) روش آنان نیز درباره جرح و تعدیل مانند روش جمهور به حساب می‌آید: ولی روش نیاکان عبدالحسین موسوی متأثر از دیدگاهشان درباره امامت است، همان گونه که خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را رد کرده‌اند اخبار روایت شده از آنان را نیز مردود می‌شمارند، هم ایشان و هم کسانی را که معتقد به گفته عبدالله بن سبا راجع به وصایت و جانشینی بعد از پیامبر نبودند، مورد تحقیر و تمسخر قرار دادند، و لذا صحابه را - که از امتیاز شهادت خدا و رسول بر آنان برخوردارند - مورد سرزنش و تحقیر قرار داده و در تاریکیهای این جهالت به تالیف کتابهایشان پرداختند.

نمونه‌هایی از جرح و تعدیل شیعیان

جرح و تعدیل نزد این گروه - چنانچه دیدیم - تأثیرپذیر از عقیده پوچ و بی‌اساسشان درباره امامت است و کتابهایشان همچنانکه خواهیم دید - در راستای تایید این عقیده به نگارش درآورده شده‌اند. کتابهای نوشته‌ی آنان در باب «رجال» بهترین نسلی را که

بشریت به خود دیده مورد طعن و ملامت قرار می‌دهند؛ نسل یاران جان فدای پیامبر اکرم ﷺ که پیامبر از ایشان راضی بود. هیچکس از تیغ نقد ناجوانمردانه آنان نجات نیافت جز کسانی که در تاریخ به دوستی با علی بن ابی طالب مشهور بودند. اعتقادشان به عصمت امامان باعث شد که ایشان را تنها به عنوان راویان معتبر به حساب نیاوردند بلکه بر کرسی قانون گذاری نشاندند پس گفته‌های آنان به سان سنتهای پیامبر لازم الاجرا هستند!! در اینجا به بیان برخی از نمونه‌هایی که در کتابهای «رجال» آنان آمده است، می‌پردازیم که بهترین آن‌ها عبارتند از: «رجال البرقی»، «رجال الکشی»، «رجال الشیخ الطوسی»، «فهرست طوسی» و «رجال النجاشی» عبدالله مامقانی نیز که به علامه آیه الله معروف است، در کتاب: «تنقیح المقال فی علم الرجال» این کتابها را مستند خویش قرار می‌دهد، علامه نخستشان «ابن المطهر حلی» است که شیخ الاسلام ابن تیمیه - چنانکه قبلاً گفته شد - او را پاسخ می‌دهد. کتاب «تنقیح المقال» از لحاظ حجم و منزلت یکی از معتبرترین منابع آنان به حساب می‌آید و اینک چند نمونه از آن‌هایی که در این کتاب آمده است:

۱- علی بن ابی طالب:

امیر مومنان که بهترین درود و سلامها بر او باد، شمارش محسنات و صفات والای او از توان انسان بدر است ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾ [الکھف: ۱۰۹] «بگو: اگر دریا برای موجودات پروردگار مرکب شود دریا پایان می‌گیرد پیش از آن که موجودات پروردگارم پایان پذیرد» و در حدیث آمده که اگر دریا مرکب، درختان قلم، برگ درختان کاغذ و جنیان و انسانها نیز کتاب باشند، نمی‌توانند فضایل علی را شمارش کنند. (ج ۲ ص ۲۶۴)

۲- محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه:

فردی بزرگوار و ارجمند از یاران زبده و شاگردان علی بود برتری و کمال را از جانب مادرش «اسماء بنت عمیس» به دست آورده بود نه از جانب پدر، یکی از اصیل‌ترین

بزرگواران از خاندان بدی بود با امیر المومنین بر تبری جستن از پدرش و خلیفه دوم، بیعت کرد و خطاب به او گفت: گواهی می‌دهم تو پیشوایی هستی که پیروی از تو واجب، و پدرم در آتش است... (شرح حال او را در ملحق جلد دوم ص ۵۷ و ۵۸ بخوانید. رافضیها این سخنان را به امام باقر و صادق نیز نسبت می‌دهند. خدا نکند - که خشنودی خدا بر آنان باد - چنین کفری را بر زبان آورده باشند جز عبدالله بن سبا و امثال و اذئاب او!!)

۳- عبدالله بن عمر بن الخطاب خلیفه مردم عامه:

عامه (سنیها) در ستودن او زیاده‌روی کرده‌اند، ولی کسی که شرح حال گوناگون او را به دقت مطالعه کند، بر روایاتش اعتماد نمی‌کند (۲۰۱/۲)

۴- عبدالله بن عمرو بن العاص:

او در رأی، دورویی، افترا علیه خدا و رسولش و همراهی معاویه در صفین همانند پدرش بود، که این مقدار برای بی اعتبار ساختن او کفایت می‌کند... (۲۰۰/۲)، رافضی‌ها در شرح حال عبدالله؛ او و پدرش را مورد نفرین قرار می‌دهند).

۵- عبدالرحمن بن عوف:

در شرح حال او اتهام بر او و عثمان ذوالنورین رضی الله عنه وارد شده و در پایان می‌گوید: بر احادیش اعتماد نمی‌کنم چون کسیکه در اصول خیانت کرده باشد در فروع مورد اعتماد قرار نمی‌گیرد. (۱۴۶/۲ و ۱۴۷)

۶- خالد بن ولید:

همراه ابوبکر بر قتل علی رضی الله عنه توافق و هم دستی کردند، سپس ابوبکر از ترس فتنه و آشوب پشیمان گشت، عامه (سنیها) وی را شمشیر خدا می‌خوانند، ولی شایسته‌تر آن

است او را شمشیر شیطان خوانند... ملحد و ضد دین بود، دشمنانگی او با اهل بیت مشهورتر از کفر ابلیس می‌باشد و... (۳۹۴/۱)

۷- انس بن مالک:

در شرح حال ایشان آمده که او از برگشتگان از خط علی و پنهان کنندگان محسنات او بخاطر دوستی با دنیا بود. علی دعای کوری را از او کرد و نابینا گشت، و او علیه پیامبر ﷺ افترا بست! (۱۵۴/۱ و ۱۵۵)

۸- نعمان بن بشیر:

در زمره منحرفان از مسیر علی و دشمن او بود، الحاد او جای تردید ندارد.... (۲۷۲/۳)

۹- معاذ بن جبل:

در شرح حال او آمده که دشمنان خدا ابوبکر و عمر را علیه دوست خدا علی بن ابی طالب یاری و پشتیبانی کرد، مژده دوزخ برای او، ابوبکر، عمر، ابوعبید و سالم باد. و همه صحابه - جز چهار نفر- بعد از پیامبر خدا ﷺ بدبخت و نابود گشتند.... و دیگر سخنان یاهو و بی اساس که جز از کافران و گمراهان صادر نمی‌گردد. (۲۲۰/۳ و ۲۲۱)

۱۰- سفیان ثوری:

وقتی که آنان برترین مردم بعد از پیامبر ﷺ (صحابه) و نخبه آنها (ابوبکر و عمر) را مورد تاخت و تاز و تکفیر قرار دهند و اینگونه به پایین ترین مرتبه انسائیت فرود آیند، دیگر از اینکه پیشوایان مسلمانان پس از صحابه را مورد تحقیر و سرزنش قرار دهند سرسام و شگفت زده نمی‌شویم. در شرح حال سفیان ثوری دروغها و اتهاماتی را به امام صادق نسبت می‌دهد و آنگاه سخنانش را اینگونه دنبال می‌کند:

در اینجا دو چیز روشن می‌شود:

أ - سفیان ثوری بسیار دروغ پرداز، پلید، متقلب و دشمنی یهودی بود. دنیا را از روی علم و آگاهی بر آخرت ترجیح داد.

ب - اساس مذهب توده ی مردم - یعنی جمهور مسلمانان - از آغاز تا پایان بر پایه ی دروغ و افترا بنیان نهاده شده است. خدا مرا از آن پناه دهد، و ما و آن ها را نه در دنیا و نه در آخرت با هم گرد نیاورد. (۳۷/۲ و ۳۸)

بعداً می گوئیم: شاید بیان این نکات - هرچند کم بود - برای توضیح روش رافضیها درباره جرح و تعدیل و گستاخیشان بر خدا، رسول، یاران بزرگوار و پیشوایان مسلمین اعم از امامان اهل بیت و دیگران کافی و وافی باشد. وقتی به اجرای عملی آن بنگریم، در می یابیم روش مزبور در همه کتابهایی که عبدالحسین رافضی آن ها را ارزشمند و صحیح و قطعی می خواند، به کار بسته شده است. که در واقع جز تخریب اصول و فروع اسلام و ادامه آرزوهای پلید ابن سبأ چیز دیگری نیست. در پایان جلد چهارم کتاب مزبور نیز به چنین زندگینامه هایی بر می خوریم و هنگامیکه از ابوالقاسم خویی بالاترین مرجع شیعیان عراق و کتاب او «معجم رجال الحدیث» بحث به میان می آوریم که ادامه یافتن افراط و الحاد رافضیها را جز معدود افرادی از میانه روان شیعه نه رافضی تا کنون نیز اثبات می کند.

فصل سوم:

مفهوم سنت از دیدگاه شیعه

یکی از دانشمندان معاصر شیعه می‌گوید: سنت در اصطلاح فقیهان عبارت است از: گفتار، کردار یا تأییدات پیامبر ﷺ، آنگاه می‌گوید: و اما فقهای امامیه به خصوص - وقتی که بر ایشان ثابت شد که اقوال معصوم اهل بیت از لحاظ حجت شدن بر بندگان و لازم الاجرا بودن به سان گفتار پیامبر است - دایره‌ی سنت را به گفتار، کردار و تأییدهای معصومین نیز گسترش دادند، پس سنت در اصطلاح آنان یعنی: گفتار، کردار یا تأییدات معصوم.

دلیل آن هم اینست که امامان اهل بیت از قبیل گزارشگران اخبار پیامبر و محدثان نیستند، تا گفتار آنان از این جهت حجت باشد که در زمینه روایت معتبراند، بلکه از این لحاظ که چون ایشان از طرف خدا بر زبان پیامبر برای ابلاغ احکام واقعی دین تعیین شده‌اند، لذا آنان جز از احکام راستین خدا خبر نمی‌دهند، و آن هم از طریق الهام همچنانکه برای پیامبر از طریق وحی بوده و یا از طریق برگرفتن از معصوم پیش از خود، چنانکه امیرالمؤمنین می‌گوید: پیامبر خدا ﷺ هزار در از دانش را به من آموخته که از هر در هزار در دیگر بر روی من گشوده می‌شود.^۱

بنابراین بیان الهام از جانب ایشان از جنس روایت و بازگو نمودن سنت، و یا از جنس اجتهاد در رأی و استخراج احکام از منابع قانونگذاری نمی‌باشد بلکه آنان خود منبع قانونگذاری‌اند، پس گفتارشان خود سنت است نه حکایت سنت، و اما آنکه گاهی روایات و احادیثی از پیامبر ﷺ بر زبان‌شان جاری می‌شود، یا به خاطر نقل عبارت از پیامبر سازگار با نقل خودشان است چون او دارای گفتارهای مختصر و مفید می‌باشد، یا

۱- فصل ششم کتاب مزبور ص ۱۵۴ و ۱۵۵ و در همان روایت آمده است: ما از گذشته و آینده تا روز آخرت با خبریم... و آنچه را شب و روز رخ می‌دهد و هر کاری را تا روز قیامت می‌دانیم. ولی مشخص است امام علی-رض- دارای دانش ویژه ای نبوده و خودش نیز چنین ادعایی نکرده چه رسد به اینکه گمان برد که او چیزی را می‌داند که جز خدا کسی از آن خبر ندارد. ولی برای کسیکه علی را خدا بداند عجیب نیست چنین علمی را نیز به وی نسبت دهد.

در راستای اتمام حجت بر دیگران و یا به خاطر عوامل و انگیزه‌های دیگر است، و اما موضوع اثبات امامت و اینکه گفتار آنان هم در ردیف گفتار پیامبر است به علم کلام واگذار می‌گردد.^۱

گمان نمی‌کنم در اینجا نیازی به بیان نفوذ و تأثیرات امامت داشته باشیم، زیرا این مطلب واضح‌تر از آن است که سخن را در آن به درازا کشاند. آنان امام را در رتبه پیامبر قرار داده‌اند: همگی از عصمت برخوردارند و سنت را بر گفتار، کردار یا تأییدات معصوم اطلاق می‌کنند خواه پیامبر باشد و یا یکی از امامان جعفریها، و لذا قبلاً اشاره کردیم آنان امتیازات پیامبر را در زمینه تفسیر قرآن، مقید نمودن مطلق و تخصیص عام آن را برای امام نیز قرار داده‌اند. و همچنین گفتیم اخباریها از عمل به ظاهر قرآن کریم جلوگیری کرده‌اند چون آن‌ها شریعت را تنها از طریق اخبار وارده از امامان بر می‌گیرند و برای اینکه امام منبع مستقل قانون‌گذاری باشد الهام او را در مقابل وحی پیامبر قرار داده‌اند. این عالم جعفری مذهب - با وجود این همه زیاده روی - گروه میانه روان را نمایندگی می‌کند، چون دیدیم که دیگران معتقد به بقای وحی با پیشوایان بودند هرچند که قرآن تازه ای نیز فرود نیاورد. آنچه را این عالم در تعریف سنت می‌گوید جز به وسیله نظرات اخیرش از قبیل اثبات امامت امامان و اینکه گفتار آنان به مثابه گفتار پیامبر است تایید نمی‌گردد که ما در بخش نخست کتاب عکس آن را ثابت کردیم.

۱- اصول الفقه - رضا مظفر ۵۱/۳ و ۵۲، اصول العامة للفقهاء المقارن ص ۱۲۲ بحث: سنة اهل البيت ۱۴۵

و پس از آن و تجرید الاصول ۴۷ و ضیاء الدرایة: ۱۴

فصل چهارم:

درجات حدیث

اخباریهای جعفری مذهب - که بسیار اندک اند - از اصطلاحات حدیث آگاهی ندارند، آن‌ها هرچه را از امامانشان در کتابهای معتبر حدیث آمده است، می‌پذیرند، بلکه از این هم فراتر: تمام واژه گان با همه حرکتها، سکونهای نشانه معرب یا مبنی بودن و ترتیب واژه‌ها و حروف را هم قطعی و یقینی می‌پندارند^۱ کتابهای چهار گانه حدیث آنان در دو قرن چهارم و پنجم سر برآوردند که نویسندگان آن‌ها معتقد به صحت تمام نوشته‌های خود می‌باشند دوازده امامیه‌های جعفری مذهب نیز نزدیک سه قرن پس از ظهور این کتب تفاوت چندانی با گرایش اخباریه‌ها نداشتند نخستین عالم آنان که اصطلاحات مربوط به علم حدیث و مراتب آن را نگاشت، حسن بن مطهر حلی معروف به علامه اول متوفای سال ۷۲۶ هـ بود^۲

حدیث نزد جمهور جعفریه‌ها به دو بخش «متواتر» و «آحاد تقسیم می‌شود، تأثیر عقیده‌ی خرافیشان در حدیث متواتر هم خودنمایی می‌کند زیرا شرط گرفته‌اند: نباید ذهن شنونده مشکوک به شبهه یا تقلیدی باشد که موجب رد خبر و مفهوم آن گردد.^۳ تأثیر در اینجا هم می‌بینیم که می‌گویند: با این شرط استدلال مخالفانمان بر نبود نص درباره‌ی امامت امیرالمؤمنین، پس رانده می‌شود.^۴ وقتی که خبر یقین بخش وجود داشته باشد که پیامبر بر امامت هیچ کس بعد از خود نص نگذاشته، اتهام متوجه شنوندگان می‌گردد، و بدینوسیله به هدف خود مبنی بر حجت نبودن این حدیث می‌رسند. و در مقابل این می‌بینیم معتقد به تواتر و یقین بخش بودن حدیث «ثقلین» و «غدیر» می‌باشند^۵ پس عقیده امامت آنان را

۱- تنقیح المقال فی احوال الرجال ص ۱۸۳

۲- ضیاء الدرایة ص ۲۳

۳- همان: ۱۷

۴- حاشیه صفحه گذشته مرجع پیشین

۵- الاصول العامة للفقہ المقارن: ۱۹۶

ناچار می‌کند به انکار عمل به حدیث متواتر روی آورند و یا اینکه خبر پایین‌تر را به رتبه تواتر ارتقاء بخشند مادام مضمون خبر متعلق به این عقیده باشد.

اخبار آحاد هم نزد آنان به چهار درجه صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم می‌گردد که اساس و پایه همه تقسیم بندیهای دیگر می‌باشند. حدیث صحیح عبارت است از: خبری که سند آن بوسیله روایت یک نفر عادل امامی مذهب از یک نفر همچون خود در جاهایی که گروههای متعدد وجود دارد، متصل به امام معصوم باشد^۱ برخی این را هم به تعریف مزبور افزوده‌اند که راوی عادل باید اهل ضبط و دقت هم باشد، نویسنده کتاب «مقیاس الهدایة» معتقد است وجود واژه عدل از آوردن واژه ضبط بی نیاز می‌سازد پس هر که اهل دقت نبود عادل هم نیست.^۲ خلاصه آنان اتفاق نظر دارند شرایط حدیث صحیح عبارتند از:

ا- ارتباط سند به معصوم بدون انفصال و جدا شدن.

ب- باید همه آنان عادل و با دقت و احتیاط باشند.

تأثیر عقیده امامت در اینجا هم آشکارا به چشم می‌خورد که امامی بودن راوی را شرط گذاشته‌اند، یعنی اگر راوی در تمام طبقات از شیعیان دوازده امامی جعفری مذهب نبود، حدیث به مرتبه صحیح ارتقاء نمی‌یابد.

نخستین بنیان‌گذار اقسام حدیث نزد آنان علت این شرط گذاری را این گونه بیان می‌کند: روایت کافر پذیرفته نمی‌شود هرچند پرهیز کردنش از دروغ هم دانسته شود، زیرا احتیاط و دقت درباره فاسق واجب است. مسلمان مخالف هم اگر وی را تکفیر کنیم چنین است، گرچه دروغ‌گویی را نیز حرام بداند - برخلاف دیدگاه ابوالحسن - چون آیه او را هم در بر می‌گیرد و ندانستنش او را از آن چارچوب خارج نمی‌کند، و چون پذیرش

۱- مقیاس الهدایة فی علم الدراية: ۳۲ و ضیاء الدراية: ۲۱

۲- مقیاس الهدایة همان صفحه

روایت اجرای حکم بر مسلمانان است، پس روایت او هم مانند کافر قابل پذیرفتن نیست. ولی ابوالحسن برای اثبات دیدگاه خود اینگونه استدلال می‌کند که: محدثان روایات پیشینیانی همچون حسن بصری، قتاده و عمر بن عبید با وجود آگاهی از مذهب و رد اعتقاداتشان، پذیرفته‌اند. پاسخ اینست که: نمی‌پذیریم که پیشینیان ما چنین نگرشی داشته‌اند، و اگر هم قبول کنیم این را نمی‌پذیریم که اجماعی بر آن صورت گرفته باشد و غیر اجماع نیز حجت محسوب نمی‌گردد. روایت مخالف غیرکافر هم پذیرفتنی نمی‌باشد چون زیر مجموعه اصل فاسق قرار می‌گیرد.^۱

ماماقانی در این زمینه می‌گوید:^۲ حقیقت اینست که ویژگی عدالت قابل جمع با فساد عقیده نیست و وجود ایمان شرط راوی به شمار می‌آید. ونیز می‌گوید: این چیزی است که علامه در کتابهای اصولیش بخاطر همسویی با اکثریت انتخاب و تأیید کرده است. چون خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶] «اگر شخص فاسقی خبر مهمی را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید». که هیچ گناهی بزرگتر از نبود ایمان نیست. و اخبار صریح آمده درباره فسق و بلکه کفرشان هم قابل شمارش نیستند.

نتیجه گرفته می‌شود که: ایمان یکی از شرایط راوی است. واجب است از صحت خبر فاسق اطمینان حاصل کرد و راوی غیر جعفری مذهب یا کافر است یا فاسق پس در هر حال خبر او فاقد اعتبار می‌باشد. در اینجا نه تنها رد پای امامت دیده می‌شود که افراط گرایی الحاد نیز خودنمایی می‌کند.

۱- تهذیب الوصول الی علم الاصول: ۷۷ و ۷۸

۲- ماماقانی نویسنده کتابهای: تنقیح المقال من علم الرجال و مقیاس الهدایة من علم الروایة است و دارای منزلت خاصی نزد جعفریها به ویژه در این زمینه، می‌باشد. نقل قول از کتاب نخست ص ۲۰۷ است.

بعد از حدیث صحیح، حدیث حسن می‌آید و آن عبارت است از اینکه: سند آن بوسیله فردی امامی مذهب، ستایش شده و معتبر به امام معصوم متصل باشد، بر عدالتش نص وجود نداشته باشد ولی نکوهش شده هم نباشد. شرایط مزبور، در همه یا برخی درجات راویان طریقه‌ای موجود باشد.^۱ نتیجه می‌گیریم که آنان برای حدیث حسن شرایط زیر را در نظر می‌گیرند:

ارتباط سند به معصوم بدون انقطاع و انفصال.

۱- باید همه راویان امامی مذهب باشند.

۲- باید همه آنان ستایش شده و مورد اعتبار باشند.

۳- اینکه نصی درباره عدالت راوی در دست نباشد وگرنه حدیث به درجه صحیح ارتقاء می‌یابد.

۴- شرایط بالا باید در همه یا برخی راویان وجود داشته باشند. از این سخن برداشت می‌شود که عدالت همه راویان ثابت نمی‌باشد و یا اینکه عده ای چنان‌اند و دیگران عادل هستند. معلوم است که حدیث حسن بر پایین ترین درجه راویان حمل می‌گردد.

یعنی اگر فاقد شرطی جز عدالت بود حسن محسوب نمی‌گردد.

صاحب ضیاء الدرایه می‌گوید ص ۲۴:

الفاظ مدح و ستایش سه گونه دارد:

أ- برخی در قوت سند تأثیر گذار است مانند الفاظی همچون: صالح (نیکوکار) و خیر (بهتر).

ب - نوعی از آن در تقویت متن تأثیر دارد نه سند مانند الفاظ: فهیم (عاقل و باهوش) و حافظ (اهل حفظ و به خاطر سپردن).

۱- مقباس الهدایة: ۳۴ و ضیاء الدرایة: ۲۳

ج - و نوعی از آن نه در سند و نه در متن تأثیر نمی‌گذارد مانند الفاظی همچون: شاعر (آگاه و بهره‌مند از بینش عمیق) و قارئ (خواننده).

نوع اول در حسن یا قوی بودن سند تأثیر می‌گذارد، دوم در زمینه ترجیح او بر دیگری مفید واقع می‌شود و نوع سوم در هیچ یک از این دو زمینه فایده‌ای در بر ندارد بلکه جزو تکمیل‌کننده‌ها به شمار می‌آید.

و در باره ایجاد هماهنگی میان قدح (نکوهش) و مدح (ستایش) می‌گوید ص ۲۴: نکوهش اگر در زمینه فساد و عقیده نبود گاهی با ستایش جمع می‌شود، زیرا اینکه یک نفر از لحاظی ستایش شده باشد و از لحاظی دیگر نکوهش شده، تعارضی با هم ندارند. چنانکه ملاحظه کردیم رد پای امامت در این نوع نیز پدیدار می‌گردد:
ا- شرط گذاشتن امامی بودن راوی.

ب - پذیرش روایت فردی امامی مذهب که عدالتش ثابت شده و رد حدیث شخص غیر امامی هر که باشد و هراندازه اهل عدالت، پرهیزگاری و احتیاط هم باشد.

ج - پذیرفتن حدیث شخص امامی مذهب ستایش شده که گاهی نکوهش شده هم می‌باشد، مشروط به اینکه نکوهش او در ارتباط با عقیده نباشد. فساد عقیده به معنی انحراف از مسیر جعفریها است که گناهی نابخشودنی بحساب می‌آید.^۱

و پس از حدیث حسن نیز حدیث موثق قرار دارد، تعریف علمی آن اینست که: سند آن از راه یک نفر معتبر و قابل اعتماد از نظر یاران ما متصل به معصوم باشد، هرچند دارای فساد عقیده هم باشد بدینگونه که دنباله‌رو یکی از دسته‌های مخالف امامیها باشد گرچه شیعه هم باشد. و باید شرایط مزبور در همه یا برخی راویان طریقه‌ی آن تحقق یابد، ولی در صورت دوم باید سایرین جزو راویان صحیح باشند.^۲ این تعریف نکات زیر را می‌رساند:

۱- ضیاء الدرایة: ۵۰ و ۵۳.

۲- مقباس الهدایة: ۳۵ و ضیاء الدرایة: ۲۴ و ۲۵.

أ - اتصال سند به معصوم.

ب - راویان امامی مذهب نباشند، ولی باید از منظر جعفریها معتبر و بدون اشکال باشند.

ج - یا برخی آنگونه باشند و دیگران جزو راویان حدیث صحیح. تا ضعف دیگری بدان راه نیابد چرا که برای تحقق ضعف آن کافی است یک نفر غیر امامی به طریقه‌ی حدیث راه یافته باشد. نفوذ عقیده امامت در اینجا هم به شیوه زیر خودنمایی می‌کند:

أ - قرار دادن حدیث موثق در رتبه بعد از حدیث صحیح و حسن به دلیل وجود راوی غیر امامی مذهب در سند آن.

ب - کسی که داوری معتبر دانستن افراد را به عهده می‌گیرد خود جعفریها هستند، و لذا نویسنده ضیاء الدرایه در حاشیه ۲۴ می‌گوید:

معتبر دانستن مخالف برای ما بسنده نیست، بلکه راوی قابل اعتماد آنان از نظر ما ضعیف محسوب می‌گردد. و معیار معتبر بودن تأیید اصحاب و یاران ما است.

مامقانی موضوع تأیید اصحابشان را اینگونه تشریح می‌کند:

ممکن است راوی غیر امامی مذهب معتمد را شناخت بدینگونه که امام وی را برای تحمل یا ادای شهادت به شیوه‌های زیر انتخاب و تأیید کند: سفارش، وقف، طلاق، محاکمه و این قبیل امور، یا او را مورد عطوفت و خشنودی قرار دهد، یا به عنوان نماینده به سوی دشمن یا غیر دشمن بفرستد، یا سرپرست وقف یا منطقه‌ای گرداند، یا به عنوان وکیل خدمتکار یا نویسنده خود انتخاب نماید، یا او را در زمینه فتوا و داوری اجازه دهد، یا او یکی از اساتید اجازه باشد^۱ و یا بالاخره به افتخار دیدن امام دوازدهم نائل آمده باشد و یا غیر اینها^۱

۱- در میان اهل این فن متداول است برخی از راویان یا استاد اجازه و برخی را استاد روایت می‌نامند، صاحب کتاب: (التکملة) تفاوت میان آن دو را اینگونه بیان می‌کند که: استاد اجازه به کسی گفته می‌شود که دارای کتاب روایت شده یا روایت نقل شده باشد بلکه اجازه می‌دهد کتاب دیگران نقل و

بر این اساس معتبر دانستن فردی از چارچوب مذهب جعفری اثنی عشری فراتر نمی‌رود.

همراه این نوع از موثق دانستن جز راویان صحیح وارد سند نمی‌شوند، ولی علی‌رغم آن این نوع اخیر همچنان در درجه سوم باقی می‌ماند. بعد از حدیث موثق، حدیث ضعیف قرار می‌گیرد و آن اینست که: شرایط هیچ کدام از انواع پیشین را دارا نباشد، بدین صورت که در سند آن شخصی متهم به فسق و امثال آن یا فردی ناشناخته و یا پایین‌تر از آن همچون جعل کننده وجود داشته باشد.^۲

در بحث مربوط به حدیث صحیح دیدیم که شیعه‌ها چگونه راوی غیر جعفری را کافر یا فاسق قلمداد کردند و روایت او از دید آن‌ها مردود به شمار می‌آید مگر اینکه از امتیاز تأیید و تصدیق جعفریها برخوردار باشد. بر این اساس احادیث وارده از طریق خلفای سه گانه راشدین (ابوبکر عمر و عثمان) و دیگر بزرگان صحابه، تابعین، محدثان و فقیهان را مادام که معتقد به چارچوب فکری امامیه‌ای اثنی عشری نیستند، مردود می‌شمارند. پس در سند هر روایتی یکی از این راستگویان نیکوکار، پیشوایان برجسته و مطمئن وجود داشته باشد، روایت از نظر این گروهی که هیچ سخنی را نمی‌فهمند، سست و بی پایه تلقی می‌گردد.^۳

روایت گردد. و در سلسله سند نیز تنها بخاطر متصل بودن سند از او نام برده می‌شود یعنی: اگر ضعیف هم باشد، آسیبی به سند نمی‌رساند. ولی استاد روایت به کسی گفته می‌شود که هم روایت از او نقل می‌گردد و هم غالباً دارای کتاب است بگونه ای که او یکی از کسانی است که روایت به او نسبت داده می‌شود و شناخته بودنش ضرر می‌رساند و عدالت او در پذیرش روایت شرط است.

ضیاء الدرایة: ۵۷ و ۵۹

۱- تنقیح المقال: ۲۱۰ و ۲۱۱

۲- مقباس الهدایة: ۳۵ و ضیاء الدرایة: ۲۵

۳- عده‌ای از شیعه‌های امروزی را می‌بینیم که به خود راویان نظر می‌افکنند نه مذهبشان ولی چیزی را تغییر نداده‌اند.

فصل پنجم:

تعارض و ترجیح

کلینی در «اصول کافی» از عمر بن حنظله روایت می‌کند: از ابوعبدالله در مورد دو نفر از یارانمان پرسیدم که میان آنان نزاع و اختلافی بر سر بدهی یا ارث وجود داشته باشد، آیا جایز است دعوا را پیش سلطان یا قاضی ببرند؟ گفت: هر که آن‌ها را درباره حق یا باطلی به داوری گیرد، دعوا را پیش طاغوت برده است، و هر چه برای او فتوا داده شود گرچه حق واقعی هم باشد از روی حرام می‌گیرد، زیرا بر اساس داوری طاغوت استیفا کرده، حال آنکه خدا از او خواسته که به طاغوت کفر ورزد: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ﴾ [النساء: ۶۰] «می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند و حال بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند». گفتم: پس چکار کنند؟ گفت: پیش یکی از شما بیایند که حدیث مرا روایت کرده، به حلال و حرام توجه نموده و احکام ما را شناخته است. به داوری وی گردن نهند زیرا من او را حاکم شما قرار داده‌ام، هرگاه براساس حکم ما داوری کرد و طرف نیز نپذیرفت حکم خدا را مورد تمسخر قرار داده و مرا رد کرده است و هر که خدا را رد نماید به شرک گراییده است. گفتم: اگر هر کدام از طرفین دعوا یک نفر را به داوری برگیرد و بخواهند دو نفر بر حقشان نظارت کند، آنان نیز در داوری کردن و نقل حدیث از شما اختلاف نظر داشته باشند چه کار کنند؟ گفت: داوری عادل‌ترین، فقیه‌ترین، صادق‌ترین در نقل حدیث و زاهدترین آن‌ها پذیرفته می‌شود و توجهی به دیگری نمی‌گردد. می‌گوید: گفتم: هر دو از نظر اصحاب ما عادل و مورد اعتمادند و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد؟ گفت: روایت هر کدام مورد اتفاق و اجماع باشد پذیرفته می‌شود و حدیث شاذ و غیر مشهور مردود شمرده می‌شود، گفتم: اگر هر دو خبر مشهور بودند و افراد معتبر گزارش کرده بودند چه؟ گفت: تحقیق می‌شود حکم هر کدام موافق کتاب و سنت و مخالف عامه (سنیها) بود مردود شمرده می‌شود. گفتم: فدایت شوم، چه فکر می‌کنی؟ اگر دو نفر فقیه تشخیص دادند هر دو موافق کتاب و سنت‌اند ولی یکی از آن دو موافق عامه و دیگری مخالف بود

کدام یک برگرفته می‌شود؟ گفت: هرکدام مخالف عامه بود راه راست را پیموده است. گفتم فدایت شوم، اگر هر دو حدیث موافق کتاب بودند چه؟ گفت: و حکم هرکدام مخالف کتاب و سنت و موافق عامه و دیگری مخالف بود کدام یک پذیرفتنی است؟ گفت: هرکدام مخالف توده بود راه راست را پیموده است. گفتم: فدایت شوم. اگر هر دو حدیث موافق عامه بودند چه؟ گفت: حاکمان و قاضیان به هرکدام میل و رغبت بیشتری داشته باشند مردود و دیگری برگرفته می‌شود. گفتم: اگر حکام موافق هردو خبر بودند چه؟ گفت: اگر چنان بود آن را به تأخیر اندازید تا به امام خود می‌رسید چون خود داری از شک و شبهه‌ها بهتر از فرو رفتن در تباه کننده‌ها است.^۱

جعفریهای رافضی این روایت را پذیرفته شده «ابن حنظله» می‌نامند. و در باب «ترجیح» نزد آنان به عنوان مهمترین حدیث به شمار می‌آید، پذیرفته شده این است که علماء قبول کرده‌اند، راوی آن (صفوان بن یحیی) یکی از اصحاب اجماع است، یعنی آن دسته که از نظر آن‌ها هرچه را روایت یا بگویند درست و کاملاً صحیح می‌باشد، چنانکه پیشوایان سه گانه شان در کتابهای خود روایت نموده‌اند.^۲

مظفر می‌گوید: بدیهی است که موضوع حدیث تضاد میان دو قاضی است نه دو راوی، ولی این وقتی است که قضاوت و فتوی در قرن اول اسلام به نص احادیث رخ می‌داد، نه اینکه مانند قرنهای اخیر میان برداشت قاضی یا مفتی از حدیث رخ می‌دهد، این روایت پذیرفته شده موضوع روایت و راوی را پیش می‌کشد چون روایت ارتباط به حکم دارد. و از این جا است که روایت مزبور به عنوان ترجیح روایت متضاد مورد استفاده قرار می‌گیرد.^۳

۱- الکافی ۶۷/۱ و ۶۸

۲- اصول الفقه - اثر المظفر ۲۱۷/۳، مقصود از پیشوایان سه گانه، اصحاب کتابهای حدیث یعنی: کلینی، صدوق و طوسی است.

۳- همان: ۲۱۹/۳

سپس پس از بیان منحصر بودن دلیل مخالفت با توده مردم (عامه) در این روایت می‌گوید: از این اخبار نتیجه گرفته می‌شود که اسباب ترجیح تعیین شده سه چیز اند: مشهور بودن حدیث، سازگاری با کتاب و سنت و مخالفت با عموم مردم (اهل سنت). این چیزی است که شیخ کلینی در مقدمه «الکافی» از آن برداشت کرده است.

این حدیث پذیرفته شده که ستون و پایه موضوع ترجیح به صورتی کلی و تنها دلیل بر مخالفت عموم - یعنی عموم مسلمانان به صورتی جزئی می‌باشد از نظر ما به دلایل زیر مردود و بی اساس محسوب می‌گردد:

ا- هر رئیس دولت یا قاضی غیر جعفری همان طاغوتی است که قرآن فرمان کفر ورزیدن بدان را به ما داده است.

ب - استیفای حقوق ثابت و واقعی هم مادام از طریق این حکام و قاضیان باشد، حرام و نامشروع به شمار می‌آید.

ج - حکم داور جعفری رافضی را به سان حکم خدا تلقی کرده و هر که آن را نپذیرد به خدا شرک ورزیده است.

د - پیروان خویش را به مخالفت با عموم مسلمانان فرامی‌خواند حتی اگر دنباله رو کتاب و سنت هم باشند.

ولی ما معتقدیم امام صادق مؤمن‌تر و بزرگوارتر از آن بوده که این سخنان پوچ و جاهلانه از او سر بزنند، بلکه روایت مزبور بر زبان تند روی جاری شده که علیه امت افترا می‌زند و می‌خواهد مسلمانان پراکنده گردند و هیچگاه طعم شیرین وحدت و برادری را نچشند.

بعد از این به تأثیرات عقیده‌ی امامت در باب ترجیح از دیدگاه جعفریها می‌پردازیم:

۱- حدیث مشهور از دیدگاه آنان بر هر چیز دیگر حتی بر دیدگاه موافق قرآن و سنت مقدم است. یعنی مشهور جعفری مخالف کتاب و سنت بر دیگری موافق کتاب و سنت برتری دارد. سپس آنان همواره مشهور را بر غیر مشهور برتری می‌دهند گرچه راوی غیر

مشهور عادل‌تر و راستگوتر هم باشد^۱ و این باعث شده که زمینه برای جعفریهای تندرو در جهت دست یابی به اهداف و آرزوهایشان هموار گردد، برای روشن شدن بیشتر این مطلب مثالی می‌زنیم:

نویسنده کتاب: (فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الأرباب) درباره‌ی احادیثی که به گمان او تحریف قرآن را اثبات می‌کند، می‌گوید: اخبار وارده در این باب بیش از دو هزار حدیث می‌باشند، و عده‌ای از علما همچون: مفید، محقق داماد، مجلسی و دیگران ادعای شایع و مشهور بودن آن‌ها را نیز کرده‌اند^۲ این احادیث مشهور وقتی با کتاب خدا تضاد و ناسازگاری پیدا کرد، جایی که خداوند اعلام کرده او نگهبان و حامی قرآن است و قابل تغییر و تبدیل نیست، به تحریف و تأویل معنای آن دست زدند، چنانکه در بخش دوم کتاب به آن اشاره کردیم. یعنی آنان در اینجا نیز می‌کوشند به هر شیوه‌ی ممکن خود را از بن بست خارج کنند، ایشان هم از لحاظ فکری و هم از لحاظ عملی افراط گرا و تندروند. ولی آن عده که جانب اعتدال نسبی را نمایندگی می‌کنند از تخریب کلی اسلام سرباز زدند و استناد به اینگونه روایات را مردود ساختند، بنابراین می‌بایست مسأله را از لحاظ فکری و تئوری تغییر می‌دادند تا در هنگام اجرا به بن بست نرسند. چون آنان نیز در برتری دادن حدیث مشهور همگام با افراط گرایان حرکت می‌کنند و در این نقطه از آن‌ها فاصله می‌گیرند که مشهور جعفری در صدد برکندن بنیان اسلام می‌باشد.

۲- یکی از اسباب ترجیح را مخالفت با عامه یعنی عموم مسلمانان قرار داده‌اند، هرچه در نقطه مقابل مسلمانان قرار گیرد پذیرفته‌تر از چیزی است که در مسیر آنان حرکت می‌کند. و تنها دلیل و مدرکشان در این زمینه همان حدیث مقبولی است که بر اساس آن امام صادق گفته: هرچه مخالف توده مردم باشد راه راست را پیموده است.

۱- فوائدالاصول ۲۹۱/۴

۱- همان ۲۲۷/۴

شاید این یکی از خطرناک ترین تئوریهایی باشد که شکاف بسیار عمیقی را میان مکتب جعفری رافضی و سایر امت اسلامی ایجاد کرده است که بر اثر آن جعفریها فاصله زیادی از مسیر درست اسلام پیدا کردند، چون ایشان مخالفت با توده مردم را بر هماهنگی با آنها برتری دادند، بدون در نظر گرفتن ترجیحات مربوط به سند، خواه در جهت اثبات باشد یا نفی به گونه ای که اگر حدیث، مشهور و شایع هم باشد ولی با دیدگاه اساسی آنان تعارض پیدا کرد حمل بر تقیه می کنند^۱ در اینجا مراد از حمل بر تقیه یعنی اینکه خبر در ذات خود نشانه های تقیه را همراه نداشته باشد چون آنان می گویند: یکی از شرایط حجت بودن خبر اینست که نباید نشانه های تقیه را با خود حمل کند به صورتی که از خود خبر معلوم باشد که از روی تقیه صادر شده است. چیزیکه عامل ترجیح آن می شود، صرف مخالفت و موافقت با عموم مسلمانان است بدون اینکه در خبر سازگار با عموم مسلمانان نشانه های تقیه وجود داشته باشد.^۲

ایشان با این تئوری ویرانگر به دوران صحابه بر می گردند و می گویند: هدایت و هوشیاری در مخالفت کردن با آنان است و نظرات ایشان در مسائل مختلف بر اساس مخالفت ورزیدن با امیرالمؤمنین بوده است.^۳

سپس می گویند: توجیه اینکه هدایت یافتن در گرو مخالفت با ایشان است احتمال چند تأویل دارد:

۱- اینکه اکثراً حق در جانب مخالفان و ایشان در گمراهی و دوری از حق به سر می برند.

۲- یا خود مخالفت ورزیدن ره یافتگی و پسندیده باشد.

۱- الحاشیة علی الکفایة ۲/۲۰۳

۲- فوائد الاصول ۴/۲۹۳

۳- الحاشیة علی الکفایة ۲/۱۹۰

۳- و یا احتمال آن وجود داشته باشد که حدیث از روی تقیه و ترس گفته شده که در این صورت دنباله روی از خبر مخالف نشانه هدایت و کمال خرد عقلی است ولی برگرفتن خبر موافق خلاف آنست.^۱

ما از اینکه جعفریهای رافضی افراط گرا و ملحدانشان زهر خطرناکشان را در قالب گفتن این نوع سخنان می ریزند تعجب نمی کنیم ولی از این سر در نمی آوریم که چگونه این ایدئولوژی نزد همه جعفریها رواج و مقبولیت یافته است؟ ما از اعتدال گرایان و پیشگامان تقریبشان انتظار داشتیم، یک موضعگیری هماهنگ با میانه روی ظاهری و فراخوان نزدیک سازی میان مذاهب اسلامی را اتخاذ نمایند.

جهت روشن کردن این مطلب که بنیان گذاران این اصل چگونه موفق شده اند مذهب جعفری را به ناحق در بسیاری از احکام به سمت مخالف امت اسلامی سوق دهند، مثالی می زنیم:

کلینی از زرارة بن اعین از ابوجعفر نقل می کند که: درباره موضوعی از او پرسیدم و پاسخ را داد، سپس مردی آمد و همان مطلب را از او پرسید ولی جوابی متفاوت با جواب مرا به او داد، آنگاه دیگری آمد و پاسخی متفاوت با پاسخ من و آن یک نفر قبلی داد.

وقتی آن دو نفر بیرون رفتند گفتم: ای پسر پیامبر خدا: دو نفر عراقی از پیروانتان آمده اند و از تو سؤال می کنند، ولی هر کدام را به نحوی پاسخ دادی، گفت: ای زراره: این برای ما بهتر و بیشتر سبب ماندگاری ما و شما است، اگر بر یک چیز به هم پیوستید مردم شما را بر آن تصدیق می کنند ولی کمتر باعث ماندگاری ما و شما خواهد بود.^۲

۴- الحاشیة علی الکفایة ۱۹۳/۲

۱- الکافی ۶۵/۱: ما معتقدیم که چنین سخنی از امام باقر-رح- سرزده است، زیرا متن حدیث این را می رساند که امام بدون دلیل از کتاب یا سنت فتوا داده و بلکه بر مخالفت و گمراه سازی در احکام خدا اعتماد کرده است لذا این روایت مردود به شمار می آید.

پس در اینجا سه فتوا وجود دارد که احکام گوناگونی را برای یک مسأله در بر دارد، و هیچ توجیهی جز بهم نپیوستن شیعه بر یک حکم برای این اختلاف وجود ندارد، تا حال و وضعشان فاش نشود و در معرض قتل و تهدید قرار نگیرند. ولی این فتواها نزد جعفریه‌های اثنی عشری به عنوان سنت و سرچشمه قانون گذاری محسوب می‌گردد که در هنگام ترجیح فتوای مخالف امت اسلامی برگرفته می‌شود و فتوای موافق کنار نهاده می‌گردد، گرچه فتوای نهاده شده موافق کتاب و سنت هم باشد!! علاوه بر این ماجرای فوق چیزی است که زراره شاهد آن بوده و امکان دارد کسان دیگری نیز بیابند، روایتهای فزونی یابند و احکام بدون وجود دلیل شرعی متفاوت باشند و فتوای مخالف توده مسلمانان برتری داده شود.

فصل ششم:
کتابهای چهارگانه

جعفریهای دوازده امامی کتابهای بسیاری در اختیار دارند که حاوی گفته‌های پیامبر ﷺ و پیشوایانشان هستند ولی چیزیکه در اینجا برای ما اهمیت دارد کتابهای منبع و معتبر از دیدگاه ایشان است، چون کتب غیر معتمد نه به نفع ایشان است. و نه به زیانشان. این کتابهای معتبر عبارتند از:

- ۱- (الكافی) تألیف: ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی، ملقب به حجة الاسلام و ثقة الاسلام که در سال ۳۲۹ هـ فوت کرده است.
- ۲- (فقیه من لایحضره الفقیه) اثر محمد بن بابویه قمی، مشهور به صدوق و متوفای سال ۳۸۱ هـ.
- ۳- و دو کتاب دیگر: (التهذیب) و (الاستبصار) هر دو تألیف: محمد بن حسن طوسی پیشوای قوم و متوفای سال ۴۶۰ هـ.

الكافی:

کتاب (الكافی) نزد جعفریها از اعتبار ویژه ای برخوردار است، عبدالحسین مظفر در مقدمه ی خود بر اصول کافی می گوید:

وقتی که بحث درباره این کتاب است، باید بگویم از احادیثی که نویسنده اش آورده و شمار آن ها حدود هفده هزار حدیث می باشد، اطلاع یافته ام. این کتاب نخستین اثر جامعی (دایرة المعارف) است که نویسنده اش توانسته است این مقدار احادیث را در آن جای دهد، این مجموعه احادیث باعث شد مؤلف بیست سال از عمرش را در راه گردآوری آن از طریق سفر از شهری به شهر دیگر صرف نماید، هرکه را می شنید کتابی نوشته یا حدیثی روایت می کند بار سفر را به سویش می بست، از پای نمی نشست تا او را ملاقات کند و از او بهره ببرد، و لذا توانست این مقدار احادیث صحیح را گردآوری نماید. همه احادیث وارده در (الكافی) از نظر مؤلف صحیح تلقی می شوند و لذا نام (صحیحة) را بر آن نهاد. (اصول الكافی: ۸)

بعداً می گوید: برخی علما بر این باورند که آن را در معرض دید امام قائم (امام دوازدهم) قرار داده و او نیز پسندیده و اظهار داشته: برای پیروان ما کفایت می کند. (مقدمه اصول الكافی - ۱۹)

اهل امامت و توده ی شیعیان بر برتر شمردن این کتاب، برگرفتن از آن، اعتماد به اخبار و اکتفا کردن به احکامش اتفاق نظر دارند به عنوان اینکه کتاب مزبور محوری است که مدار احادیث راویان معتمد و مشهور به حفظ و دقت و کسانیکه از همه دسته های اصول احادیث برترین و والاترینشان را در اختیار دارند، برگرد آن می چرخد (مقدمه: ۲۰)

بنابراین پیرامون منزلت (الكافی) میان جعفریها اختلافی وجود ندارد، ولی پیشتر گفتیم که ترتیب و تنظیم معروف حدیث نزد جعفریهای متأخر بوسیله علامه حلی صورت گرفت، یعنی حدود چهار قرن پس از کلینی، در حالیکه کلینی ادعا می کند تمام آنچه را

در کتابش جمع‌آوری کرده صحیح است پس مقصودش از صحیح در اینجا چیست؟ یکی از نویسندگان‌شان این مطلب را توضیح می‌دهد و می‌گوید: اصطلاح صحیح از دیدگاه پیشینیان عبارت بوده از آنچه که درست است بدان عمل شود و مورد اعتماد قرار گیرد، هرچند از لحاظ سند در برگیرنده شرایط مزبور نباشد، ولی صحیح از نظر پسینیان (متأخران) حدیثی است که جامع آن شرایط باشد.^۱

پس از بحث درباره کلینی و کتابش می‌گوید: نتیجه آن اینست که کسانی که بر کتاب (الکافی) اعتماد ورزیده و تمام احادیث وارده در آن را به عنوان حجت بر خود تلقی کرده‌اند تنها به خاطر این بوده که کلینی را معتبر و مورد اطمینان دانسته‌اند و او نیز بر احادیث مزبور اعتماد کامل کرده است، و همچنانکه گفتیم اطمینان کلینی نسبت به همه آن‌ها عدالت راویان نبوده بلکه در برخی از آن‌ها به علت نشانه‌هایی بوده که به دلیل نزدیکی دوران او با دوران ائمه و دست‌یابی به اصولی برگزیده، بر آن‌ها اطلاع یافته است.

افزون بر این، عنصر اجتهاد نیز اکثراً همراه اینگونه بحث‌ها بوده است. دلیل آن اینکه خود کلینی نیز ادعا نکرده که همه احادیث وارده در کتابش از نوع حدیث صحیحی است که سند آن به واسطه راویان عادل متصل به امام معصوم باشد، زیرا در پاسخ به پیشنهاد کسیکه از او خواست کتاب فراگیری را بنگارد که مورد اعتماد قرار گیرد، گفت: خدا زمینه تحقق بخشیدن به درخواست را برایم فراهم کند امیدوارم آن گونه باشد که آرزو داشتید. این سخن به منزله تصریح به این است که او نهایت کوشش خود را در راستای گردآوری و دقت در آن به کار گرفته و اعتماد و اطمینان خود به آن منابع و اصول

۱- دراسات فی الکافی الکلینی و الصحیح للبخاری - هاشم معروف الحسینی: ۴۳

چهارصد گانه که مرجع پیشینیان و خاستگاه بیشتر روایتهای بوده، پایه و اساس کارش قرار گرفته است.^۱

حسینی می‌افزاید: چیزی طبیعی است که (الکافی) - به تدریج - به دلیل فاصله زیاد میان امامان و طبقات بعد از آنها اعتماد و اعتبار خود را از دست دهد و با شروع دوران علامه حلی در شک انداختن و بی اعتمادی به روی آن روایات باز شد. پس از اینکه حدیث میان اصناف چهارگانه جای داده شد، دانشمندان از تقلید پیشینیان در رابطه با حدیث‌رهایی یافته و روایتهای الکافی و دیگران را نیز با میزان اصول و مبانی دانش فهم حدیث مورد نقد و ارزیابی قرار دادند، هرچه جامع شرایط تعیین شده و ثابت بود مورد اعتماد قرار گرفت و هرچه فاقد آن شرایط بود مردود شمردند. بنابراین احادیث الکافی که به شانزده هزار و صد و نود و نه حدیث می‌رسید به شرح زیر تقسیم‌بندی کردند:

پنج هزار و هفتاد و دو حدیث صحیح، صد و چهل و چهار حدیث حسن، یک هزار و صد و بیست و هشت حدیث موثق، سیصد و دو حدیث قوی^۲ و نه هزار و چهارصد و هشتاد و پنج حدیث نیز ضعیف و سست قلمداد شدند.^۳

نکته شایان ذکر اینکه قرار دادن این مقدار از روایتهای (الکافی) در بخش احادیث ضعیف به معنی ساقط نمودن کامل آن از درجه اعتبار و جایز نبودن تکیه بر آنها در امور

۲- همان: ۱۲۶. مراد از اصول چهارصدگانه، اصولی است مشتمل بر سخنان امامان باشد یا بدون واسطه از آنان روایت شده باشد و معتقدند هرچه در آن اصول بوده در کتابهای چهارگانه معتبر ایشان جمع گردیده است - ضیاء الدرایة باب دهم: ۷۱ و پس از آن و ص ۸۶ و نیز فصل نخست این بخش از کتاب.

۱- در ضیاء الدرایة: ۲۵ آمده است: گاهی اصطلاح قوی بر موثق اطلاق می‌گردد بخاطر وجود ظن راجح و قوی درباره آن. مامقانی می‌گوید: این کار گرچه از نظر لغت درست است ولی خلاف اصطلاح و تعریفات علمی است. از برخی نقل کرده که قوی عبارت از روایت راوی امامی مذهب متوسط نه تعریف شده و نه مورد ذم قرار گرفته می‌باشد

۲- شصت و هشت حدیث هم بدون بحث باقی می‌مانند؟

دینی نیست، چون توصیف حدیثی از لحاظ سند و ذات آن به ضعیف از قوت، وجود آن در یکی از اصول چهارصدگانه، یا برخی کتابهای معتبر دیگر، یا هماهنگی با کتاب و سنت و یا اینکه نزد علماء به مورد اجرا درآید، فرو نمی‌کاهد و علماء تصریح کرده‌اند که هرگاه روایت ضعیف شهرت یافت و مورد اجرا و اعتماد قرار گرفت به مثابه دیگر روایتهای صحیح می‌باشد و گاهی در باب تعارض و تضاد بر آن هم برتری می‌یابد.^۱

کتاب (الکافی) در هشت بخش قرار دارد که اصول و فروع را در بر می‌گیرد: اصول که در رابطه با عقاید می‌باشد در بخش اول و دوم، فروع و احکام عملی هم در پنج بخش قرار گرفته و بخش اخیر هم که «روضه = باغ» نام دارد، دکتر حسین علی محفوظ درباره‌ی آن می‌گوید: وقتی کلینی کتاب را به پایان برد و موارد اصلی را به فصل‌های آن برگرداند، بسیاری از خطبه‌های اهل بیت، نامه‌های پیشوایان، آداب نیکوکاران، حکمتهای شگفت و نادر و انواع دانش‌هایی که نمی‌بایست نادیده گرفته شوند، باقی ماندند این مجموعه برآمده را تألیف و «روضه - باغ» نام نهاد، چون باغ رستگاه انواع میوه جات و سرچشمه گل‌های رنگارنگ است، به هر حال بخش «روضه» منبع فضایل و ارزشهای اخلاقی است.^۲

این بود الکافی نخستین کتاب معتبر جعفریها، و اما سه کتاب دیگر فقط روایات مربوط به احکام فقهی را در خود جای داده‌اند یعنی در بخش احکام عملی با الکافی می‌پیوندند. و لذا وقتی به کنکاش در مورد تأثیر عقیده امامت بر کتابهای چهارگانه می‌پردازیم نخست بخشهای مربوط به اصول و «روضه» را مورد تحقیق قرار داده، سپس بخشهای متعلق به احکام عملی در الکافی و دیگر کتابها را مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهیم. در بخش دوم این کتاب هنگامیکه مباحث پیرامون تحریف قرآن در میان جعفریها را پی گرفتیم، به بررسی نویسندگان این چهار کتاب نیز پرداختیم، افراط گرایان

۱- دراسات فی الکافی: ۱۲۹ و ۱۳۰

۲- مقدمة الروضة ص ۹

گمراه که معتقد به وقوع تحریف و کاستی در قرآن بودند، احادیثی از (الکافی) را دستاویز قرار دادند، مانند آن روایتی که به امام صادق نسبت داده‌اند: قرآنی که جبریل بر محمد ﷺ فرود آورد هفده هزار آیه بود. یعنی بیشتر از ده هزار آیه از قرآن افتاده است، و همچنان بر چسپ تغییر و تبدیل را به بسیاری از آیات قرآن چسپانده‌اند چنانکه احادیث متشابه و پیچیده‌ای را که در غیر (الکافی) آمده مورد استناد قرار داده‌اند.

زمانی که از تند روان گمراهی بحث به میان آوردیم که رهبری حرکت شک اندازی در قرآن را به عهده گرفته‌اند، دیدیم وقتی دایره بحث تنگ شود، به علی بن ابراهیم قمی - که درباره او و تفسیر و شاگردش کلینی بحث به میان آوردیم - محدود می‌شود ولی وقتی دایره بازتر شود دیگران را نیز در خود جای می‌دهد، یعنی کلینی از پیشگامان افراط گرایانی به حساب می‌آید که جنبش گمراه‌سازی و شک انداختن در قرآن را رهبری کردند، وقتی به تحقیق درباره کسانی بپردازیم که سردمدار جنبش مزبور بودند، می‌بینیم صدوق و طوسی در صدر جدول قرار گرفته‌اند.^۱

در اینجا تنها اشاره کردن به مباحث گذشته مرا از ورود به این موضوع جز در حد ضرورت بی‌نیاز می‌سازد، لذا کتاب الکافی مالا مال از این گمراهی گمراه ساز است به ویژه بخش‌های مربوط به اصول و روضه که هم اکنون بحث را درباره آن‌ها و بیان گمراهی و انحرافی که بر اثر متأثر بودن از عقیده بی‌اساس رافضی و دعوت ابن سبأ نفرین گشته به وجود آمده، آغاز می‌کنیم:

۱- بخش اول از اصول الکافی

وقتی بخش اول کافی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم می‌بینیم بیش از دو سوم آن تحت عنوان (کتاب الحجّه) قرار دارد. کلینی در مقدمه می‌گوید: دایره بحث کتاب حجت را کمی وسعت بخشیدیم هرچند که حق مطلب را ادا نکردیم چون ناپسند شمردیم کاملاً

۱- به بخش دوم این کتاب مراجعه کن

بدان بی توجهی نماییم، از خدا می‌خواهم نیت مرا تأیید کند و اگر عمر امانت باقی ماند کتابی گسترده‌تر و جامع‌تر را در این زمینه به نگارش در می‌آوریم و حق کافی مطلب را در آن ادا می‌کنیم. (ص ۹)

کتاب مزبور همچنانکه از نامش پیدا است در رابطه با حجت یعنی امام می‌باشد، پس خود کتاب یکی از آثار عقیده باطل امامت محسوب می‌گردد وقتی به بابهای کتاب حجت نظری می‌افکنیم می‌بینیم بابی تحت این عنوان به چشم می‌خورد (باب تفاوت میان پیامبر نبی و محدث) ص ۱۶۷.

روایت نخست از زراره است که می‌گوید: در مورد آیه ﴿وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۴]. از ابوجعفر پرسیدم رسول کیست و نبی کیست؟ گفت: نبی به کسی گفته می‌شود که در خواب می‌بیند، صدا را می‌شنود ولی فرشته را نمی‌بیند. رسول هم کسی است که صدا را می‌شنود، خواب می‌بیند و فرشته را هم ملاقات می‌نماید. گفتم: امام از چه جایگاهی برخوردار است؟ گفت: صدا را می‌شنود ولی نه خواب می‌بیند و نه فرشته را مشاهده می‌کند. سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ...﴾ و لا محدث.^۱ این باب سه روایت دیگر را نیز در بر دارد (ص ۱۷۷) پس از آن سه روایت دیگر را راجع به این موضوع که: (حجت خدا بر مردم تمام نمی‌شود مگر به وسیله ای امامی شناخته شده) می‌آورد. و در باب: «دنیا خالی از حجت نخواهد شد» ص ۱۷۸ و ص ۱۷۹، سیزده روایت را ذکر می‌کند از جمله:

۱- اصل آیه اینگونه است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّيَ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ...﴾ [الحج: ۵۲] «ما پیش از تو رسول و نبی را نفرستادیم مگر اینکه هنگامی که تلاوت کرده است اهریمن در تلاوت او القاء نموده است». ولی کلینی آیه را تحریف کرده تا به این هدف برسد که امام پیام‌آوری است که به او وحی می‌شود.

از ابو عبدالله نقل شده که: دنیا خالی از امام نمی‌باشد تا اگر مؤمنان چیزی را افزودند رد کند و اگر کاستند برایشان تمام کند.^۱

دوباره از ابو عبدالله نقل است که: خداوند بزرگوارتر از آن است که دنیا را بدون امامی دادگر باقی بگذارد.

و یا: اگر دنیا بدون امام بماند فرو می‌رود.

از ابو جعفر روایت شده که: اگر دنیا یک ساعت بدون امام بماند ساکنانش را به هر سو می‌غلطاند همانگونه که موج خروشان دریا ساکنان خود را فرو می‌برد.

در باب: (اگر در دنیا جز دو نفر کسی باقی نماند یکی از آن‌ها حجت خواهد بود) ص ۱۷۹ و ۱۸۰، پنج حدیث را ذکر می‌کند از جمله: از ابو عبدالله نقل شده که: اگر از میان مردم دو نفر بمانند یکیشان امام است. و گفت: آخر کسی که می‌میرد امام است تا کسی بر خدا ایراد وارد نکند که وی را بدون حجت گذاشته است. در باب: «شناخت امام و پاسخ بدان» ص ۱۸۰ و ۱۸۵، چهارده روایت آورده از جمله: ابو حمزه از ابو جعفر نقل می‌کند: تنها کسی خدا را عبادت می‌کند که او را بشناسد ولی کسیکه بدون شناخت خدا را بندگی نماید، از روی گمراهی او را پرستش می‌کند. گفتم: فدایت شوم شناخت خدا چگونه است؟ گفت: تصدیق و تأیید خدا، رسول، دوستی با علی و پیروی از او و امامان راهنما و تبری جستن از دشمنان آنان است. اینگونه به شناخت دست می‌یابید. (ص ۱۸۰) از ابو عبدالله نقل است که: ابتدا امیرالمؤمنین سپس به ترتیب: حسن، حسین، علی بن حسین و محمد بن علی به مقام امامت نائل آمدند، کسیکه آن را انکار نماید به سان کسی است که شناخت خدا و رسول را انکار کرده باشد. (۱۸۱)

پس از این کلینی را می‌بینی به تحریف و تغییر معنای برخی آیات قرآن دست می‌زند تا سخنان سابقش را تأیید و به این هدف و افترای پلید برسد که خلفای سه گانه (ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم) گمراه و منحرف بوده‌اند.

۲- معنی این سخن این است که: هم اکنون امام دوازدهم این نقش را ایفا می‌نماید.

در باب: «وجوب پیروی از امامان»، هفده روایت را ذکر می‌کند: از جمله آنچه به امام صادق نسبت داده است: ما کسانی هستیم که خدا دنباله روی از ما را واجب کرده است، مردم جز شناخت ما را در توان ندارند و معذرت عدم شناخت از آنان پذیرفته نمی‌شود، هر که مرا شناخت مؤمن و هر که انکار کند کافر محسوب می‌گردد و هر که نه شناخت و نه انکار کرد گمراه به حساب می‌آید. (۱۸۷، ۱۸۵، ۱۹۰)

در باب: (امامان گواهان خدا بر مردم‌اند) ص ۱۹۰-۱۹۱، پنج روایت را می‌آورد و معنای چند آیه‌ای قرآن را تحریف می‌کند تا تنها پیشوایان جعفری رافضی را به عنوان گواهان بر مردم معرفی کند.

در باب: «پیشوایان هدایت گراند» ص ۱۹۱ و ۱۹۲، چهار روایت را ذکر و معنی آیه هفتم سوره رعد را: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷] «تو تنها ترساننده- ای و هر ملتی هدایتگری دارد». تحریف و واژه (هاد) را به امام علی سپس دیگر امامان جعفری تأویل می‌کند در باب: امامان سرپرست امر خدا و خزانه‌دار دانش او ص ۱۹۲ و ۱۹۳ به شش روایت اشاره می‌کند از آن جمله: ابو جعفر از پیامبر خدا ﷺ گزارش می‌کند که: خداوند متعال می‌گوید: اتمام حجت بر بدکاران امت تو کسانی‌اند که ولایت علی و جانشینان بعد از تو را انکار می‌کنند، سنت تو و پیامبران گذشته میان آنان است. ایشان خزانه داران دانش من بعد از تو هستند. سپس پیامبر فرمود: جبرئیل نام آن‌ها و پدرانشان را به من گفت.

و یا اینکه: از ابوعبدالله روایت گشته که: خداوند مرا در زیبا ترین کیفیت و صورت آفرید و خزانه داران خود در آسمان و زمین قرارداد. درخت برای ما به سخن آمد، به سبب بندگی ما خدا بندگی شده و اگر ما نبودیم او پرستش نمی‌گشت!!

در باب: «و پیشوایان، جانشینان خدا در زمین و درهای ورودی به سوی اویند» ص ۱۹۳ و ۱۹۴، سه روایت را ذکر کرده می‌گوید: امامان، مراد خدا از این آیه‌اند: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ...» [النور: ۵۵] «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است».

در باب: «امامان، نور خدایند» ص ۱۹۴ و ۱۹۶، این احادیث را می‌آورد: ابوخلد کابلی از ابوجعفر گزارش می‌کند: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾ [التغابن: ۸] «ایمان بیاورید به خدا و پیغمبرش و نوری که نازل کردیم». گفت: ای ابوخلد: مقصود از نور قسم به خدا نور امامان اهل بیت پیامبر تا روز آخرت‌اند، ایشان نوری‌اند که خدا نازل کرده و نور خدا در آسمانها و زمین‌اند، ای ابوخلد: سوگند به خدا نور امام در دل مؤمنان درخشنده‌تر از نور خورشید در روز است، ایشان در دل مؤمنان پرتو افشانی می‌کنند، و خدا نور آنان را از هر که بخواهد پنهان می‌کند و تاریکی دلشان را فرا می‌گیرد، ابوخلد! سوگند به خدا هر که مرا دوست داشته و سرپرست خویش قرار دهد خدا دلش را پاکیزه می‌گرداند و خدا دل هیچ بنده ای را پاک نمی‌گرداند تا خود را تسلیم ما نکند، وقتی خود را تسلیم کرد خداوند هم وی را از حساب و کتاب سخت و عذاب دهشتناک قیامت محفوظ می‌دارد.

ابوعبدالله در تفسیر واژه نور در آیه: ۱۵۷ سوره اعراف: ﴿وَاتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ﴾^۱ می‌گوید: مراد از نور در اینجا امیرالمؤمنین و دیگر امامان است.

ابوجعفر در تفسیر آیه: ﴿... وَجَعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ...﴾ [الحديد: ۲۸] «و نوری برای شما پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید» می‌گوید: یعنی امامی که بدان اقتدا ورزید.

۱- و از نوری که همراه او نازل شده پیروی کردند.

صالح بن سهل همدانی می‌گوید: ابو عبدالله درباره آیه: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النور: ۳۵]. «خدا روشنگر آسمانها و زمین است، نور خدا به چلچراغی می‌ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حباب درخشانی که انگار ستاره فروزان است و این چراغ افروخته شود از درخت پر برکت زیتونی که نه شرقی و نه غربی است. انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله ور می‌شود. نوری است بر فراز نوری خدا هر که را بخواهد به نور خود رهنمود می‌کند. خداوند برای مردمان مثلها می‌زند...» گفت: مراد از (چلچراغ) فاطمه، (در آن چراغی باشد) حسن، (آن چراغ در حبابی قرار گیرد) حسین، (حباب درخشانی که انگار ستاره...) فاطمه است زیرا او ستاره درخشان میان زنان دنیا به شمار می‌آید. و مراد از (و افروخته شود از درخت...) ابراهیم رضی، (نه شرقی و نه غربی است) یعنی نه یهودی است و نه مسیحی و (انگار روغن آن شعله ور شود) یعنی: انگار دانش از او سرازیر می‌شود (بدون تماس با آتش، نوری است بر فراز نوری) امامی است بعد از امامی دیگر، (خدا هرکه را بخواهد به نور...) یعنی: هرکه را بخواهد به امامان رهنمود می‌کند.

کلینی می‌گوید: در این آیه که می‌فرماید: ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي تَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ [النور: ۴۰] «یا بسان تاریکیهای در دریای ژرف موجی است که امواج عظیمی آن را فراگرفته باشد و سرافراز آن امواج عظیم، امواج عظیم دیگری آن را فراگرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم، امواج دیگری قرار گرفته باشد و بر فراز امواج ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری

جای گرفته هرگاه دستخود را به در آورد ممکن نیست که آن را ببیند و کسی که خدا نوری بهره او نکرده باشد». (او نوری ندارد) مراد از (یا بسان تاریکیهای که...) ابوبکر و عمر، از (که امواج عظیمی آن را...) عثمان، از (و بر فراز امواج ابرهای...) عمر و از (تاریکیها یکی بر فراز دیگری) معاویه است نفرین خدا بر او باد. و جمله: (هرگاه دست خود را...) یعنی مسلمان در تاریکی فتنه‌های ایشان است. مراد از جمله: (ممکن نیست که آن را ببیند...) امامی از نسل فاطمه است و جمله: (او نوری ندارد) یعنی روز قیامت امامی ندارد.^۱

و درباره‌ی آیه: ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ [الحديد: ۱۲].

«نور ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راست‌شان در تالائو و درخشش است». می‌گوید: روز آخرت پیشوایان مؤمنان پیشاپیش آنان و در سمت راستشان حرکت می‌کنند تا ایشان را وارد منازل بهشت می‌کنند، علی بن جعفر از برادرش موسی نیز چنین روایت می‌کند.

ابوالحسن می‌گوید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...﴾ [الصف: ۸] «می‌خواهند نور خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند» یعنی: می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین را با دهان‌هایشان خاموش گردانند. (ولی خدا نور خود را کامل می‌کند) یعنی امامت را کامل می‌کند چون امامت نور به حساب می‌آید، و آن مانند این آیه دیگر است: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [التغابن: ۸]^۲ که مراد از نور پیشوا است.

۱- با وجود اینکه الحاد کلینی و موضعگیری خصمانه‌اش در برابر بهترین نسل امت بعد از پیامبر چنین واضح و آشکار است، رافضیها وی را حجة الاسلام می‌نامند!

۲- پیشتر ترجمه آن گذشت.

در باب: (امامان ستون و تکیه گاه زمین‌اند) ص ۱۹۶ و ۱۹۸، کلینی حدیثی را از ابو عبدالله نقل می‌کند که:

هرچه علی آورده بر می‌گیرم و از هرچه جلوگیری کرده منع می‌کنم، او از ارزش و امتیاز پیامبر ﷺ که برتری بر همه مخلوقات خداست، برخوردار می‌باشد، دنباله روی از احکام او به سان دنباله روی از خدا و رسول و کنار نهادن احکام او هر چند کوچک یا بزرگ باشد برابر همتا قرار دادن برای خدا محسوب می‌گردد. امیرالمؤمنین تنها راه وصول به خدا است، هرکه غیر او را انتخاب نماید نابود می‌گردد، و همچنین همه ائمه از این امتیاز برخوردارند، خدا ایشان را ستون زمین قرار داده تا ساکنانش را نلرزاند و حجت مطلق خدا بر ساکنان روی زمین و طبقات زیرین‌اند. امیرالمؤمنین بسیار می‌گفت: من تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ از طرف خدایم، فرق گذارنده والای میان حق و باطل هستم و صاحب عصای موسی و آهن داغم^۱. همه ملائکه، جبرئیل و پیامبران همان چیزی را که برای پیامبر اعتراف کردند برای من هم اقرار نمودند و همان مسئولیتی که به او محول شده به من نیز سپرده شده است، پیامبر فرا می‌خواند و جامه بر تن می‌کند من هم فرا می‌خوانم و می‌پوشم، او باز پرس می‌کند و من نیز مانند او بازپرسی می‌کنم و ویژگیها و امتیازاتی به من داده شده که هیچ کس پیش از من از آنها برخوردار نبوده است: مرگ و میرها، آشوبها، نسبتهای فامیلی و قضاوت‌های بدور از خطا را می‌دانم، رخدادهای گذشته از دستم در نرفته و آنچه روی می‌دهد از من دور نشده است. به اجازه خدا مرده می‌دهم و از جانب او ابلاغ می‌نمایم، همه آنها از طرف خداست که از علم سرشار خود برایم تدارک دیده است. (حاشیه کتاب) روایت پیشین را از طریقی دیگر و مفهوم آن را از طریق سومی نیز می‌آورد که در آن آمده: خدا پیشوایان را ستون و پایه زمین قرار داده تا ساکنانش را به لرزش نیاورد و حجت نهایی و جامع او بر ساکنان روی زمین و زیر زمین-

۱- یعنی به وسیله دوستی و دشمنی با او مؤمن از منافق جدا می‌شود، گو اینکه داغ نفاق را بر پیشانی منافق می‌نهد.

اند. سپس حدیث مشابهی را از ابوجعفر آورده که در آن آمده: امام علی گفته: همانا من صاحب کرامت، دولت دولت ها، صاحب عصای موسی و آهن داغ و جنبنده‌ای هستم که با مردم سخن می‌گوید.

در موضوع: (بابی کم نظیر و استثنایی در فضایل و ویژگیهای امام) ص ۱۹۸ و ۲۰۵، کلینی در روایتی آورده که: خداوند ابراهیم را به امامت بعد از پیامبری امتیاز بخشید این امتیاز پیوسته در نسل او باقی ماند تا خدا آن را به پیامبر ارزانی داشت و فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸] «سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و نیز این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده‌اند و خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است». امتیاز از آن پیامبر بود ولی او نیز به فرمان خدا آن را بر گردن علی انداخت. در نتیجه در میان نوادگان برگزیده او که خدا دانش و ایمان را به آنان عطا کرد، باقی گذاشت و گفت: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۵۶] «کسانی که علم و ایمان بدیشان عطا شده است، می‌گویند: شما بدان اندازه که خدا مقدر فرموده بود تا روز رستاخیز ماندگار بوده‌اید، این روز رستاخیز است...» پس ولایت تا روز آخرت میان نوادگان علی می‌ماند، چون بعد از محمد ﷺ پیامبری نمی‌آید، پس این نادانان چطور می‌توانند امامی را برگزینند که پاکیزه از گناهان، بری از عیوب، دارای دانش، بهره‌مند از گذشت و ملایمت، باعث نظام یافتن دین، سربلندی مسلمانان، خشم منافقان و نابودی کافران باشد. امام یکه تاز میدان است که هیچ کس را یارای او نیست، هیچ دانشمندی همسان او نیست، هیچ نمونه و نظیری ندارد، از همه فضایل بدون درخواست و تحصیلی برخوردار است، بلکه از جانب خدای صاحب فضل و بخشاینده بدو اختصاص یافته، پس چه کسی توان شناخت یا انتخاب او را دارد. سعی کرده‌اند امام را با عقلهای سرگردان ناقص و آراء

گمراه ساز انتخاب و تعیین کنند که فاصله شان با او بیشتر شده، خدا نفرین و نابودشان کند چگونه منحرف می شوند، کار دشواری آرزو کردند، دروغ کردند و سخت به بیراهه رفتند و به گنجی و سرگردانی فرو رفتند، چون انتخاب امام را از روی بینش و آگاهی وانهادند، اهریمن اعمالشان را برایشان آراسته و پیراسته کرد، آنان را از راه منحرف کرد در حالیکه چشم بینا داشتند.

از انتخاب خدا، رسول و خاندانش رو برتافتند و به انتخاب خود روی آوردند، حال آنکه قرآن ایشان را فرا می خواند: ﴿وَرَبُّكَ تَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۚ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [القصص: ۶۸] «پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و هر کس را بخواهد بر می گزیند و مردمان حق انتخاب و اختیار ندارند خداوند بسی منزّه و بالاتر از آن است که چیزی را انباز او کنند». یا: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد وزن مؤمنی، درکاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند» و یا: ﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ ۱۱۱ ﴿أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ﴾ ۱۱۲ ﴿إِنْ لَكُمْ فِيهِ لَمَّا تَحْيُرُونَ﴾ ۱۱۳ ﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَنُ عَلَيْنَا بَلِغَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ ۚ إِنَّ لَكُمْ لَمَّا تَحْكُمُونَ﴾ ۱۱۴ ﴿سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ﴾ ۱۱۵ ﴿أَمْ هُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾ [القلم: ۳۶ - ۴۱] «شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟ آیا شما کتابی دارید که از روی آن می خوانید. و شما آنچه را که بر می گزینید در آن است. یا با ما پیمانهایی است. یا این که شریکهای دارند اگر راست می گویند شرکای خود را بیاورند».

خدا هر بنده ای را که برای سرپرستی امور بندگان انتخاب می کند سینه اش را می - گشاید، سرچشمه های حکمت و کاردانی را در قلب او می افکند و دانش را به او الهام می کند که از هیچ پاسخی فرو نمی ماند و از راه راست منحرف و دچار سردرگمی

نخواهد شد، او معصومی حمایت شده، پیروز و استوار است و از خطاها و لغزشها در امان می‌ماند.

در باب: «امامان سرپرست امر و مردمی چشم خورده‌اند که خدا از ایشان بحث کرده است» ص ۲۰۵ و ۲۰۶، پنج حدیث را ذکر می‌کند از جمله: از امام باقر در مورد این آیه سؤال شد: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ [النساء: ۵۹] «از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان خود فرمانبرداری نمایید». در پاسخ گفت: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطُّغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا﴾ [النساء: ۵۱] «آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از کتاب بدیشان رسیده است به بتان و سرکشان ایمان می‌آورند و درباره کافران می‌گویند: که اینان مؤمنان برحق‌تر و راه یافته‌ترند» به پیشگامان کفر و گمراهی می‌گویند: اینان از آل محمد ره یافته‌ترند: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنَ جَذَلَ لَهُ نَصِيرًا﴾ [النساء: ۵۲] «آنان کسانی‌اند که خداوند ایشان را نفرین نموده است هر که را خداوند نفرین کند کسی را نخواهی یافت که یاور او گردد. آیا آنان را بهره‌ای از فرمانروایی است؟» یعنی از امامت و جانشینی ﴿أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا﴾ [النساء: ۵۳] «در این صورت اندازه سوراخ هسته خرما به مردم نمی‌دادند.» مراد از مردم مورد نظر خدا در این آیه ما هستیم ﴿أَمْ تَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۵۴] «آیا آنان برچیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود به مردم داده است؟» مراد از مردم مورد حسد واقع شده تنها ما هستیم.

در باب: «آنچه خدا و رسول از هستی با پیشوایان واجب گردانیده است» ص ۲۰۸ و ۲۱۰، هفت روایت را ذکر می‌کند دو روایت از آنها را بقصد اثبات این امر آورده که مراد

خدا از آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹] «از خدا بترسید و همگام با راستان باشید» امامان است. و پنج روایت باقی مانده را به پیامبر نسبت می‌دهد و به گمان وی پیامبر فرموده: هر که می‌خواهد شیوه زندگی و مرگش مانند من باشد و وارد بهشت گردد، باید علی بن ابی طالب و جانشینان بعد از او را سرپرست خویش قرار دهد، در برخی از آن روایتها آمده: جبرئیل نام آنان، نیاکان، دوستداران و اعتراف کنندگان به فضل و امتیازشان را برایم آورد.

در روایتی دیگر اینچنین است: شکایت امور اتم را پیش خدا می‌برم کسانی که فضل ایشان را انکار و ارتباط با من را از طریق آنان قطع می‌کنند. سوگند به خدا پسر م کشته خواهد شد، شفاعت من پیش خدا برای آنان است.

تحریف و تغییر معنای برخی آیات از طرف کلینی در ابواب زیر نیز به چشم می‌خورد:

باب: «آنانی که خداوند فرمان درخواست از ایشان را داده است، ائمه هستند» ص ۲۱۰-۲۱۲، که سه روایت آورده.

باب: «کسانی که خداوند ایشان را در قرآن به علم و دانش توصیف کرده، امامان اند» ص ۲۱۲، دو روایت آورده.

باب: «قرآن هدایتگر امام است» ص ۲۱۶، دو روایت.

باب: «مراد از نعمتی که خدا در قرآن به میان آورده امامان است» ص ۲۱۷، چهار روایت.

باب: «افراد دارای تشخیصی که خداوند در کتابش از آنان یاد می‌کند، ائمه‌اند و راهشان پا بر جاست.» ص ۲۱۸ و ۲۱۹، پنج روایت.

کلینی دو حدیث را نیز در باب: «پیشوایان از دیدگاه قرآن دو گونه‌اند: امامی که به سوی خدا می‌خواند و امامی که به سوی دوزخ فرا می‌خواند» ص ۲۱۵ و ۲۱۶ می‌آورد نخستین حدیث بدین شرح است:

ابو جعفر می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْهَمِهِ﴾ [الاسراء: ۷۱] «روزی که همه انسانها را با امامشان^۱ فرا می‌خوانیم». مسلمانان گفتند: ای رسول خدا، مگر شما امام همه مردم نیستید؟ گفت: من پیام آور خدا برای مردم هستم ولی بعد از من پیشوایانی از خاندانم از طرف خدا برمی‌خیزند میان مردم می‌روند تکذیبشان می‌کنند و سردمداران کفر و گمراهی و پیروانشان آنان را مورد ظلم و ستم قرار می‌دهند، ولی هرکه ایشان را دوست دارد، پیروی نماید و تصدیقشان کند، همراه من است و در آینده مرا ملاقات خواهد کرد، هوشیار باشید هرکه آنها را مورد ستم قرار دهد همراه من نیست و من نیز از او بری هستم.

ذیل باب: «عرضه اعمال بر پیامبر و امامان» ص ۲۱۹ و ۲۲۰، شش حدیث را ذکر می‌کند از جمله:

از عبدالله بن ابان زیات که از جایگاه ویژه‌ای نزد امام رضا برخوردار بود، روایت شده که: به امام رضا گفتم: برای خود و خاندانم دعا کن، گفت: مگر در کتاب خدا نخوانده‌ای: ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۱۰۵] «بگو انجام دهید خداوند اعمال شما را می‌بیند و پیغمبر و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند». گفت: به خدا سوگند مراد از مؤمنان علی بن ابی طالب است.

ذیل باب: «راه و منشی که مؤمنان بر پایه داری بر آن تشویق شده‌اند ولایت علی است» ص ۲۲۰، دو حدیث را می‌آورد.

ذیل باب: «پیشوایان منبع دانش، درخت نبوت و جانشین ملائکه اند» ص ۲۲۱، سه حدیث را ذکر می‌کند.

ذیل باب: «پیشوایان وارثان علم‌اند و دانش را از یکدیگر به ارث می‌برند» ص ۲۲۳، به هشت حدیث اشاره می‌کند.

۱- البته تفسیر صحیح امام، نامه اعمال است نه پیشوای دینی - مترجم

در باب: «ائمه؛ دانش پیامبر، و همه پیامبران و جانشینان پیش از خود را به ارث برده اند» ص ۲۲۳ و ۲۲۶، به هفت روایت اشاره می‌کند، از جمله: امام رضا نوشت: و بعد، محمد ﷺ امین و نماینده خدا در میان مخلوقاتش بود، وقتی دار فانی را وداع گفت ما خاندان او وارثش شده ایم، پس ما نمایندگان خدا در دنیا هستیم و دانش فتنه و آشوبها، اجل مردمان، نسبتهای خویشاوندی عرب و سرانجام همه را می‌دانیم که بر اسلام یا کفر از بین می‌روند. و هر که را دیدیم می‌دانیم که واقعاً مؤمن است یا منافق. نام پیروان ما و نیاکانشان نیز نوشته شده‌اند، با ما و ایشان پیمان بسته که راه و روش ما را برگیرند و جز ما و آنان هیچ کس در زمره مسلمانان محسوب نمی‌گردد... ﴿كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی کسی که به ولایت علی شرک ورزد ﴿مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ﴾ یعنی: ولایت علی (ان الله) ای محمد: ﴿وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ یعنی: کسیکه فراخوان شما به ولایت علی را پاسخ می‌گوید.^۱

از ابوالحسن اول (یعنی موسی بن جعفر که امام هفتم است) نقل شده که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [النمل: ۷۵] «هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست، مگر اینکه در کتاب آشکاری است». سپس می‌فرماید: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾ [فاطر: ۳۲] «سپس کتاب را به بندگان

۱- شوری -۱۳، آیه تحریف شده وگرنه اصل آن اینگونه است: ﴿...كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ تَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ [الشوری: ۱۳] یعنی: این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید، بر مشرکان سخت گران می‌آید. خداوند هرکه را بخواهد برای این دین بر می‌گزیند و هرکه به سوی آن برگردد بدان رهنمونش می‌گرداند.

برگزیده خود عطا کردیم» ما بندگان برگزیده خدا هستیم کتابی را به ما ارزانی داشته که روشنگر همه چیز است.^۱

در باب: «همه کتابهایی که از طرف خدا فرود آمده نزد ائمه است و ایشان آن‌ها را برغم تنوع زبانها در می‌یابند». ص ۲۲۷ و ۲۲۸

دو روایت را در راستای مقصود و معنای باب می‌آورد.

کلینی شش حدیث را در باب: «تنها ائمه همه قرآن را گردآوری و تنظیم نموده و ایشان همه دانش آن را می‌دانند» ص ۲۲۸ و ۲۲۹ می‌آورد. بخش اول این باب با دیدگاه ما درباره کلینی سازگار است که گفتیم معتقد به وجود کاستی در قرآن می‌باشد و بخش اخیر هم مرا به یاد گفته‌های خود درباره قرآن سخنگو می‌اندازد. (بخش دوم این کتاب)

در باب: «اسم اعظم الهی که به امامان عطا شده است». ص ۲۳۰، سه روایت را می‌آورد راجع به اینکه: آن که تخت فرمانروایی بلقیس (ملکه سبأ) را آورد از یک حرف اسم اعظم خدا برخوردار بود که هفتاد و سه حرف است، در حالیکه هفتاد و دو حرف آن نزد امامان جعفری می‌باشد و خدا یک حرف را به خود اختصاص داده است.

در باب: «آن دسته از معجزه‌های پیامبران که پیش پیشوایان است» ص ۲۳۱ و ۲۳۲، پنج روایت را به این شرح ذکر می‌کند:

از ابوجعفر گزارش شده که: عصای موسی نخست نزد آدم، سپس شعیب و نهایتاً به دست موسی بن عمران رسید و اکنون نزد ما می‌باشد، او همچنان سرسبز و به حالت اولیه خود باقی مانده، هرگاه از او استنطاق شود به سخن می‌آید که برای امام قائم ما تدارک دیده شده و همان هدف موسی را بوسیله آن تحقق می‌بخشد، می‌ترساند و آنچه را می‌بافند می‌بلعد، هر مأموریتی به او سپارده شود اجرا می‌کند و دو شاخ برایش در نظر

۲- معنای این سخن آن است که هیچ نهفته‌ای در آسمانها و زمین نیست که امامان جعفری ندانند، پس کلینی دانش و آگاهی آنان را مافوق آگاهی مخلوقات و همسان دانش پروردگار جهانیان قلمداد می‌کند!!

گرفته شده: یکی در زمین و دیگری در آسمان که میان آن دو چهل ذراع فاصله وجود دارد و هرچه را می‌بافند با زبان می‌بلعد.

از ابو عبدالله نقل شده: تخته‌ها و عصای موسی پیش ما است و ما وارث پیامبرانیم. از ابو عبدالله روایت شده: ابوجعفر گفت: امام قائم وقتی از مکه برخاست و به سمت کوفه حرکت کرد جلودارش اعلام می‌کند: هان! هیچ یک از شما آب و غذا را با خود حمل نکنند، امام، سنگ موسی بن عمران را با خود می‌آورد که بار شتری است، هرجا فرود می‌آید چشمه‌ای جاری می‌گردد که هرگرسنه‌ای را سیر و هر تشنه‌ای را سیراب می‌کند، او همچنان توشه آنان است تا از پشت کوفه وارد نجف می‌شوند.

ابوجعفر می‌گوید: یک شب امیرالمؤمنین بعد از سپری شدن یک سوم شب آمد و می‌گفت: سخنان نامفهومی و شبی تاریک، امام شما در حالیکه جامه آدم را بر تن، انگشتی سلیمان در دست و عصای موسی را در دست دارد پیشتان آمده است.

روایت اخیر روشن می‌سازد که پیراهن یوسف از بهشت سوی ابراهیم آمد و او را از آتش ننگه داشت، و این پیراهن از طرف پیامبر به پیشوایان رسیده است.

در باب: «اسلحه و اسباب و اثاثیه پیامبر نزد ائمه است» ص ۲۳۲ و ۲۳۷، نه روایت را راجع به این مطلب که تمام دارایی‌های پس مانده پیامبر نزد ائمه است، می‌آورد. در برخی از آن‌ها آمده که بخشی از آن اموال در بهشت است. در روایتی از امیرالمؤمنین آمده که روزی الاغ پیامبر ﷺ به سخن آمد و خطاب به ایشان گفت: پدر و مادرم فدایت: پدرم به من خبر داد که پدرش از پدر بزرگش و او نیز از پدرش نقل کرده که او در کشتی همراه نوح بوده، نوح برخاسته و کپل وی را مالش داده و سپس گفته: از پشت این الاغ الاغی بیرون می‌آید که آقای پیامبران و آخرینشان سوار بر او می‌شود. سپاس خدایی را که مرا آن الاغ قرار داد.^۱

۱- دانشمند شیعه مذهب میانه رو، سید حسین موسوی می‌گوید: وقتی کتابها و منابع معتبرمان را مطالعه می‌کنیم چیزهای سرسام آوری را می‌بینیم که اگر یکی از ما بگوید: منابع معتبرمان اهل بیت و پیامبر

در باب: «اسلحه پیامبر خدا به سان صندوق بنی اسرائیل است» ص ۲۳۸، چهار روایت را در این باره ذکر می‌کند که: صندوقچه بنی اسرائیل بر در اهل بیت یافت شده که نشانه پیامبری به حساب می‌آید. همچنین است کسی که اسلحه پیامبر به دست او بیفتد نشانه دست یافتن او به مقام امامت است.

در باب: «بحث از اوراق، علم پیشگویی، فراگیرنده و قرآن فاطمه» ص ۲۳۸ و ۲۴۲، کلینی به ذکر هشت روایت می‌پردازد ۱- ابو بصیر می‌گوید: پیش از ابو عبدالله رفتم و گفتم: فدایت شوم سؤالی از تو دارم، آیا اینجا کسی سخنانم را می‌شنود؟ می‌گوید: ابو عبدالله: پوششی را که میان او و اتاقی دیگر بود از میان برداشت سرکشید و سپس گفت: ای ابو محمد! از هرچه به نظرت آمده بپرس. گفتم: فدایت شوم پیروانت می‌گویند: پیامبر خدا دری را به علی آموخت که از آن هزار در دیگر به رویش گشوده می‌شود؟

را مورد طعن و تمسخر قرار می‌دهند باور نمی‌کند و اینک توضیح آن: این روایت را ذکر می‌کند و سپس می‌گوید: این حدیث نکات زیر را می‌رساند:

۲- الاغ سخن می‌گوید.

۳- الاغ پیامبر خدا را باجمله: پدر و مادرم فدایت شود، مورد خطاب قرار می‌دهد! حال آنکه مسلمانان کسانی‌اند که پدران و مادرانشان را فدای پیامبر می‌کنند، نه اینکه الاغها این کار را بکنند.

۴- الاغ می‌گوید: پدرم از پدر بزرگم تا پدر بزرگ چهارم بحث می‌کند که به او خبر داده‌اند! با وجود اینکه میان نوح و محمد هزاران سال فاصله زمانی وجود دارد. یک بار اصول کافی را همراه برخی دانشجویان در نجف پیش امام خویی خواندیم، امام گفت: این معجزه را بنگرید، نوح خبر نبوت پیامبر را هزاران سال پیش از ولادتش اعلام می‌کند، سخنان امام مدتی ذهن مرا به خودش مشغول کرده بود و با خود گفتم: چگونه ممکن است این امر معجزه باشد حال آنکه الاغی به پیامبر می‌گوید: پدر و مادرم...؟! و چگونه امکان دارد امیرالمؤمنین این گونه احادیث را نقل کنند؟ ولی من نیز همچون دیگران سکوت را اختیار کردم. (ناشر می‌گوید: نقطه جالبتر اینکه الاغ از پدرش روایت می‌کند! و معمولاً الاغها مادرشان را می‌شناسند اما پدرشان را هرگز!!)

گفت: ابومحمد: پیامبر خدا هزار در را به علی آموخت که از هر در هزار در دیگر به روی او باز می‌شود. گفتم: قسم به خدا این است علم و دانش. ابومحمد می‌گوید: ابوعبدالله مدتی سرش را فرود آورد و سپس گفت: این است علم و چه علمی. آنگاه گفت: ای ابومحمد ما جامعه داریم و آنان چه می‌دانند جامعه چیست؟ گفتم: فدایت شوم جامعه چیست؟ گفت: ورقی است که هفتاد ذراع به ذراع رسول الله طول دارد، از زبان پیامبر دیکته شده و علی با دست راستش نگاشته است، همه حلال و حرامها و هرچه مردم بدان نیازمندند حتی تاوان خراشیدگی نیز در آن جای دارد. با دست مرا زد و گفت: ای ابومحمد: اجازه می‌دهی؟ گفتم فدایت شوم من مال تو هستم هر چه می‌خواهی بکن، گفت: قسم به خدا این است علم، علم است ولی آن چنین نیست! سپس لحظاتی ساکت ماند و گفت: ما جفر داریم و آن‌ها چه می‌دانند جفر چیست؟ گفتم: جفر کدام است؟ گفت: ظرفی از چرم است که دانش و آگاهی پیامبران، جانشینان آنان و دانشمندان گذشته بنی اسرائیل را در خود جای داده است. گفتم: این است علم. گفت: علم است ولی نه آن چنان! سپس مدتی ساکت ماند و گفت: قرآن فاطمه پیش ما است، ولی چه می‌دانند قرآن فاطمه چیست؟ گفتم: قرآن فاطمه کدام است؟ گفت: سه برابر قرآن شما می‌باشد، قسم به خدا یک حرف از قرآن شما در آن وجود ندارد. گفتم: سوگند به خدا این است علم. گفت: علم است ولی نه آنچنان. لحظاتی ساکت ماند و آنگاه گفت: ما از گذشته و آینده تا روز قیامت اطلاع داریم، گفتم: فدایت شوم به خدا قسم این است علم، گفت: درست است ولی نه آنچنان! گفتم: فدایت شوم پس کدام چیز علم است؟ گفت: آنچه در شب و روز رخ می‌دهد، هر امر بعد از امر دیگری و هر چیز پس از چیز دیگری تا روز رستاخیز.

۲- حماد بن عثمان می‌گوید: از ابوعبدالله شنیدم می‌گفت: به دلیل آنکه در قرآن فاطمه دیده‌ام، سال صد و بیست و هشت ملحدان سر بر می‌آوردند، گفتم: قرآن فاطمه کدام است؟ گفت: پیامبر خدا هنگامی که از دنیا رفت، غم و اندوه بسیاری سراسر وجود فاطمه را فرا

گرفت خدا فرشته ای را جهت تسلیت پیش او فرستاد، فاطمه شکوه خود را پیش امیرالمؤمنین برد و او نیز گفت: هرگاه چیزی احساس کردی و صدایی را شنیدی به من بگو، او را از آن مطلع ساخت، امیر نیز شروع به نوشتن آن کرد تا مصحفی را کامل کرد. سپس گفت: ولی چیزی درباره حلال و حرام در آن وجود ندارد بلکه دانش مربوط به آینده را در بر دارد.

۳- حسن بن ابوالعلاء می‌گوید: از ابوعبدالله شنیدم می‌گفت: جعفر سفید پیش من است. گفتم: چه چیزی را در بر دارد؟ گفت: زبور داوود، تورات موسی، انجیل عیسی، مصحف ابراهیم، حلال و حرام‌ها، مصحف فاطمه که گمان ندارم در آن قرآن وجود داشته باشد و هرچه مردم به ما نیاز دارند ولی ما نیازی به هیچ کس نداریم در آن وجود دارد، حتی حد کامل، نصف حد، یک چهارم حد و تاوان خراشیدگی را هم در خود جای داده است.

و جعفر قرمز رنگ هم نزد من است. گفتم: چه چیزی در آن هست؟ گفت: اسلحه در آن بود.

عبدالله بن ابی یعفور به او گفت: خدا تو را اصلاح کند آیا نوادگان من این را می‌دانند؟ آری به خدا قسم همچنانکه از شب و روز خبر دارند ولی رشک بردن ایشان را به انکار روا می‌دارد و اگر حق را بوسیله حق دنبال می‌کردند برای آنان بهتر بود.

۴- سلیمان بن خالد می‌گوید: ابوعبدالله گفت: اخبار کسانی در جعفر وجود دارد که نمی‌خواهند مورد پرسش قرار گیرند، زیرا حق را نمی‌گویند در حالیکه حق در آن است، پس اگر راست می‌گویند مسائل و فرائض علی را بیرون کشند، و درباره خاله‌ها و عمه‌ها از ایشان سؤال کن، و اگر راست می‌گویند مصحف فاطمه را بیرون آورند که وصیت فاطمه در آن است و اسلحه پیامبر را همراه دارد و خداوند می‌فرماید: (فَاتُوا بَكْتَابِ)...

۱- آیه در اصل اینگونه است: ﴿أَتُتَوَى بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأحقاف: ۴].

صادقین) احقاف ۴: (کتابی پیش از این یا یک اثر علمی برای من بیاورید اگر راست می‌گویید).

۵- جعفر پوست گاوی است که مملو از دانش می‌باشد، گفته شد: پس جامعه کدام است؟ گفت: ورقی است هفتاد متر طول دارد که در پهنای چرم مانند شکافی است. هرچه مردم بدان نیاز دارند حتی جریمه خراشیدگی هم در آن وجود دارد. فاطمه بعد از پیامبر هفتاد و پنج روز زیست و اندوه شدیدی وجودش را فرا گرفته بود، جبرئیل پیشش آمد و به او تسلیت می‌گفت و آرامش درونی می‌بخشید و درباره پدر و جایگاهش و هرچه بعد از او در میان نوادگانش رخ می‌دهد آگاهش می‌ساخت. علی هم آن را می‌نگاشت، این است مصحف فاطمه.

۶- ابوعبدالله می‌گوید: کتابی پیش ما است که دیکته پیامبر خدا و به خط علی است، همه حلال و حرام‌ها در آن وجود دارد.

۷- عبدالملک بن اعین به ابوعبدالله گفت: زیدیها و معتزلیها محمد بن عبدالله را محاصره کرده‌اند آیا او قدرت و توانایی دارد؟ گفت: به خدا قسم من دو کتاب را دارم که نام همه پیامبران و فرمانروایان مالک زمین در آن موجود است، نه قسم به خدا نام محمد بن عبدالله در هیچ یک از آنها وجود ندارد.

۸- هیچ فرمانروایی نیست که امور دنیا را در اختیار دارد مگر اینکه نام خود و پدرش در کتاب فاطمه ثبت شده است ولی درباره نوادگان حسن چیزی در آن نیافتم.

در باب: «پیشوایان در شب و روز جمعه افزایش می‌یابند» ص ۲۵۳ و ۲۵۴، سه روایت را از ابوعبدالله می‌آورد از جمله: شبهای جمعه پیامبر خدا ﷺ در تخت فرمانروایی خدا حضور می‌یابد، ائمه همراه او و ما نیز همراه ایشان نزد آن حضور می‌یابیم روح‌های ما جز بوسیله دانش کسی به سوی بدنهایمان بر نمی‌گردد که اگر آن علم نمی‌بود مفقود می‌گشتیم.

ذیل باب: «اگر امامان افزایش نمی‌یافتند اطلاعاتشان به پایان می‌رسید» ص ۲۵۴ و ۲۵۵، به چهار حدیث اشاره می‌کند و همچنان چهار روایت را نیز ذیل باب: «پیشوایان از همه علوم و معارف ملأئکه، پیامبران و مرسلین برخوردارند» ص ۲۵۵ و ۲۵۶، ذکر می‌نماید.

ذیل باب: «بابی کمیاب در بحث غیب» ص ۲۵۶ و ۲۵۷، چهار روایت را ذکر می‌کند، یکی از آن‌ها حدیثی است که وجود آن در اصول الکافی شگفت‌آور است: از ابوعبدالله نقل شده: جای تعجب است کسانی گمان می‌برند ما غیب را می‌دانیم غیب را جز خدا کسی نمی‌داند. خواستم فلان کنیزم را بزنم از دستم فرار کرد، ندانستم در کدام اتاق خود را پنهان کرده است.

گفته چه عجب حقی است که از قلمی تراوش کرده که حق را نمی‌شناسد!! و لذا جای تعجب دارد، ولی بلافاصله این شگفت برطرف گشت چون روایت دومی را از همان امام گزارش می‌کند که از او سؤال شد: آیا امام از غیب اطلاع دارد؟ در پاسخ گفت: نه ولی هرگاه خواست از چیزی سر درآورد خدا وی را آگاه می‌سازد.

بنابراین کلینی روایت نخست را برای عمل بدان نقل نکرده، بلکه برای برکندن این باور جای گرفته در اذهان مؤمنان مبنی بر اینکه امامان جز از طریق خواست خدا از غیب سر در نمی‌آورند، چقدر آسان و بی ارزش است هرگاه بخواهد جای کنیز را بداند! ابواب زیر هدف کلینی را مشخص می‌سازد:

- ۱- امامان هرگاه بخواهند چیزی را بدانند می‌دانند، ص ۱۵۸- سه روایت.
- ۲- امامان زمان مرگ خویش را می‌دانند و جز به اختیار خودشان نمی‌میرند، ص ۲۵۸-۲۶۰، هشت حدیث.
- ۳- امامان از گذشته و آینده خبر دارند و هیچ چیز از ایشان پنهان نمی‌ماند، ص ۲۶۰ و ۲۶۲، شش حدیث.

۴- جهات دانش‌های امامان، ص ۲۶۴، سه روایت را راجع به این امر آورده که جهات دانش آنان ارث و الهام است.

۵- هرگاه چیزی از امامان مخفی گردد هرکسی را به منافع و زیانهایش خبر می‌دهند، ص ۲۶۴ و ۲۶۵- دو روایت.

ذیل باب: «خدا هیچ دانشی را به پیامبرش نیاموخت مگر اینکه به وی دستور داد امیرالمؤمنین را هم از آن مطلع سازد و او در علم شریک پیامبر بوده است» ص ۳۶۴، سه روایت را می‌آورد.

ذیل باب: «سپردن دین به پیامبر خدا ﷺ و پیشوایان» ص ۲۶۵ و ۲۶۸، ده روایت را می‌آورد.

ذیل باب: «امامان با کدام یک از گذشته گان همسان‌اند و ناپسند بودن اعتقاد پیامبری در حق ایشان»^۱ ص ۲۶۸ و ۲۷۰.

ذیل باب: «پیشوایان متجددان و تیزهوشان‌اند» ص ۲۷۰ و ۲۷۱، به پنج حدیث اشاره می‌نماید.

ذیل باب: «بحث از ارواحی که در کالبد ائمه قرار گرفته‌اند» ص ۲۷۱ و ۲۷۲، سه روایت را راجع به این می‌آورد که ارواح پنج گونه‌اند: روح ایمان، قوت، شهرت، زندگی و روح القدس که ویژه پیامبران است، وقتی پیامبر خدا در گذشت روح القدس او به امام انتقال یافت. روح القدس گونه‌ای است که عوارضی همچون خواب، غفلت، وقت گذرانی و بیهوده کاری بر او عارض نمی‌شود، ولی چهار نوع دیگر عوارض مزبور را دارند و روح القدس از زمین تا آسمان را نظاره می‌کند.

ذیل باب: «روحی که خداوند امت را بدان تحکیم می‌بخشد» ص ۲۷۳ و ۲۷۴، به شش حدیث اشاره می‌کند، از جمله اینکه: امام صادق در مورد آیه: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا

۱- معنی این سخن اینست که درست است به نبوت امامان جعفریه معتقد بود، چرا که حکم آن از حد ناپسند بودن تجاوز نمی‌کند.

مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا أَلَكْتُبُ وَلَا الْإِيمَنُ ﴿[الشوری: ۵۲] «همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده ایم (که قرآن نام دارد و مایه حیات دلهاست. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام». گفته: (در میان مخلوقات خدا بزرگتر از جبرئیل و میکائیل نیز آفریده شده که همراه پیامبر خدا بود وی را آگاه می‌ساخت و تقویت می‌کرد و بعد از ایشان همراه امامان می‌باشد.

و هم او درباره آیه: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ [الإسراء: ۸۵] «از تو در باره روح می‌پرسند بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است» نیز چنین گفته است.

و همچنین امام صادق گفته: از زمانی که خداوند آن روح را بر محمد ﷺ فرود آورد به آسمان بلند نشده و نزد ما است.

ذیل باب: «زمانی که امام همه علوم امام پیش از خود را می‌داند» ص ۲۷۴ و ۲۷۵، به شش حدیث اشاره می‌کند.

ذیل باب: «پیشوایان در دانش، شجاعت و فرمانبرداری همسان یکدیگرند» ص ۲۷۵، سه روایت را می‌آورد و معنای آیه‌ای از قرآن کریم را به بیراهه می‌برد.

۲- بخش دوم از اصول کافی

بعد از عرضه کردن بخش اول فکر نمی‌کنم نیازی به طول دادن صحبت از جزء دوم داشته باشیم، زیرا این بخش جمله از ایمان و کفر حرف می‌زند، و جزء قبلی مفهوم ایمان و کفر نزد کلینی و امثال ایشان از افراط گرایان فرقه‌ی گمراه و زندیقها بیان کرد و همچنانکه آن را در بسیاری از روایتهای ایشان مشاهده کردیم، ایشان ایمان و کفر را به پذیرش امامت جعفریه ربط دادند، کسی که به آن ایمان دارد مومن است و منکر آن کافر می‌باشد، همراه با چیزهای دیگری که مشاهده کردیم. پس این جزء انبساط و امتدادی

برای جزء اول می‌باشد، کافی است که مثالهایی را بیاوریم تا ببینیم که آیا کلینی با متأثر شدن به عقیده‌ی امامیه بر آن راهی که خود کشیده بود باقی مانده است.

از جمله آن مثالها: آنچه که از ابی جعفر روایت کرده که ایشان گفته‌اند: خداوند متعال همچنانکه آب شیرین و تلخ را خلق و آن‌ها را مخلوط کرده است پس گلی را از سطح زمین برداشت و آن را به شدت مالش داد، سپس به اصحاب یمین گفت: به سلامتی داخل بهشت شوید و به اصحاب شمال گفت: به سوی آتش بروید و هیچ توجهی به شما نمی‌کنم، سپس گفت: مگر من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، ما بر این گواهی می‌دهیم، خداوند می‌فرماید: این را پرسیدم تا اینکه مبدا روز واپسین بگوئید ما از این غافل بودیم، بعد از پیامبران پیمان گرفت و گفت: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و این محمد فرستاده من و علی امیرمومنان نیست؟ گفتند: چرا، چنین است. پس خداوند نبوت را برای آن‌ها ثابت کرد و پیمان را از اولوالعزم گرفت که من پروردگار شما هستم، محمد فرستاده‌ی من و علی امیر المومنان و ولی و یاوران ایشان بعد از او کارگزاران دستورات من و خزانه‌ی علم من هم می‌باشند و آن‌ها برای دین خود از مهدی کمک می‌گیرند، و دولت خود را به وسیله‌ی ایشان تاسیس می‌کنند و از دشمنانم به وسیله‌ی او انتقام می‌گیرم و با زور و اختیار بندگان خود را می‌افزایم. در جواب گفتند: پروردگارا اقرار کردیم و گواهی دادیم، ولی آدم نه آن را انکار کرد و نه بدان اقرار نمود، پس عزیمت برای این پنج پیامبر در مهدی ثابت شد و آدم بر این مسئله تصمیم به اقرار نکرد و این است معنی قول خداوند ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ [طه: ۱۱۵].

بعد خداوند دستور داد آتش را شعله‌ور کردند و به اصحاب الشمال گفت: وارد آتش شوید، آن‌ها از آتش ترسیدند، و اصحاب شمال گفتند: پروردگارا بر ما سخت نگیر خداوند گفت: آن را برای شما آسان کردم: بروید و داخل آن شوید، آن‌ها ترسیدند، بعد طاعت و ولایت و معصیت به اثبات رسید (۸۵۰) [۱۴۸] و دوباره از ابو جعفر روایت شده که ایشان گفته: «اسلام بر پنج پایه بنا نهاده شده است: ۱- نماز، ۲- زکات، ۳- روزه،

۴- حج، ۵- ولایت، و بر هیچ کدام مانند ولایت تاکید نشده است (ص ۱۸) (۸۵۰) [۱۴۸].

و در روایت دیگر این را افزود که: مردم چهار نوع نخست را پذیرفته‌اند و آخری (همانا ولایت) را ترک کرده‌اند (ص ۱۸).

و از عجلان ابی صالح روایت شده که گفته: به ابو عبدالله علیه السلام گفتم: مرا از حدود ایمان آگاه کن. در جواب گفت: حدود ایمان عبارتند از: خمس و ادای زکات، روزه‌ی ماه رمضان، حج بیت‌الحرام، ولایت ولی ما، دشمنی دشمنان من و همراهی با صادقین ما می‌باشد (ص ۱۸).

و از زراره از ابی جعفر روایت شده که گفته: اسلام بر پنج پایه بنیان گزاریده شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: عرض کردم کدام از همه برتر است؟ گفت: ولایت. زیرا کلید همه‌ی آن‌ها و دلیل بر همه می‌باشد و اگر کسی شب را زنده بدارد، و روز را روزه بگیرد، و تمام ثروتش را به صدقه بدهد و هر سال به حج برود، ولی ولایت ولی خدا را نشناسد و آن را قبول نکند، و تمامی اعمال و کردارش مطابق دستور ایشان باشد، خداوند او را پاداشی نمی‌دهد و از اهل ایمان حساب نمی‌شود (ص ۱۸-۱۹).

و کلینی به ربط ایمان و کفر به امامت اکتفا نمی‌کند بلکه ایمان و کفر را به مبادی جعفریه نیز ربط می‌دهد، مثلاً به او گوش بسپار از امام صادق روایت می‌کند که گفته: $\left(\frac{9}{10}\right)$ - نه دهم - دین در تقیه می‌باشد، کسی که تقیه ندارد در واقع دین ندارد، تقیه قسمتی از دین خدا می‌باشد، به خدا قسم تقیه تنها چیزی است که انسان را محبوب خدا می‌گرداند، تقیه از دین من و پدران من است، کسی که تقیه ندارد ایمان ندارد!!

و کتاب ایمان و کفر در اصول کافی از اول جزء دو شروع می‌شود و تا صفحه ۴۶۴ ادامه دارد و در این صفحات ۱۶۰۹ روایت را گزارش کرده است، و ۲۲۰ صفحه‌ی باقی شامل سه کتاب می‌باشد که کتاب فضل‌القرآن یکی از آن‌هاست و در اینجا بعضی از

روایتی که کافی در آن کتاب آورده نقل می‌کنیم. از سعدالخفاف روایت می‌کند که گفت: عرض کردم ای ابو جعفر جانم فدایت آیا قرآن حرف می‌زند؟ لبخندی زد و گفت: خداوند شیعه‌های ضعیف ما را رحم کند، آن‌ها اهل تسلیم هستند بعد به او گفت: ای سعد! نماز هم حرف می‌زند و در شکل و شمایل خود امر و نهی می‌کند؟ سعد گفت: به این حرف رنگم تغییر کرد عرض کردم: این چیزی است که نمی‌توانم آن را در میان مردم بازگو کنم. ابو جعفر گفت: مگر مردم به جز شیعه‌های ما کسانی دیگر هستند؟ هر کس نماز را نشناسد حق ما را انکار کرده. بعد گفت، ای سعد کلام قرآن را به تو بگویم؟ عرض کردم: دوست دارم رحمت خدا بر تو باد. ایشان فرمودند: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۴۵]. نهی؛ کلام امت و فحشا و منکر؛ مردم و ما ذکر خدا هستیم و بزرگوایم.

و از ابی عبدالله روایت شده که گفته: نه به خدا سوگند امارت و خلافت هرگز به آن ابوبکر و عمر بر نمی‌گردد و همچنین به بنی امیه و به فرزندان طلحه و زبیر هرگز بر نمی‌گردد زیرا آن‌ها قرآن را ترک کردند و سنت را باطل گردانیدند و احکام را تعطیل کردند و هر کس از قرآن تجاوز نماید حتماً به آتش می‌رسد (ص ۶۰-۶۱) و همچنین کلینی از ابو عبدالله روایت می‌کند که گفته (قرآن $\frac{4}{5}$ است: $\frac{1}{5}$ حلال، و $\frac{1}{5}$ حرام، و $\frac{1}{5}$ سنت، و $\frac{1}{5}$ خبر ملت‌های قبل از شما و خبر آنچه بعد از شما واقع می‌شود و میان شما داور می‌باشد) ص ۶۲۷.

و از ابو جعفر روایت می‌کند (قرآن $\frac{4}{5}$ می‌باشد، و $\frac{1}{5}$ آن فرائض و احکام می‌باشد) ص ۶۲۸.

و از امیرالمومنین روایت می‌کند (قرآن $\frac{2}{3}$ می‌باشد: $\frac{1}{3}$ در مورد ما و دشمنان ما، و $\frac{1}{3}$ سنت و رویداد، و $\frac{1}{3}$ فرائض و احکام می‌باشد) ص ۶۲۷.

و از فضیل بن یسار روایت می‌کند که گفته: خدمت ابو عبدالله عرض کردم: مردم می‌گویند قرآن بر هفت قرائت نازل گشته؛ در جواب گفت: دشمنان خدا دروغ می‌گویند. قرآن بر یک قرائت و از جانب یک نفر نازل شده است) ص ۶۳۰.

و از احمد بن محمد بن ابی نصر روایت شده که گفته: ابو حسن قرآنی را به من داد و گفت: آن را نگاه کن، آن را باز کردم و در آن جمله‌ای را خواندم، نام و نام پدر هفتاد نفر از قریش را در آن یافتم گفت بعد: به سویم فرستاد تا قرآن را برایش بفرستم. ص ۳۶۱.

و از سالم بن سلمه روایت شده که گفته: مردی بر ابو عبدالله قرائتی از قرآن را قرائت کرد که مردم آنگونه آن را قرائت نمی‌کردند. ابو عبدالله گفت: اینگونه قرائت را بس کن و همانند مردم تا نزول امام مهدی قرآن را بخوان و هنگامی که امام آمد آن را همانند خود می‌خواند، و ابو عبدالله مصحفی که علی آن را نوشته بود بیرون آورد، و گفت علی بعد از نوشتن قرآن، آن را پیش مردم برد و به آن‌ها گفت: این کتاب خدای بزرگ است که برای محمد فرستاد و آن را در دو لوح جمع کرده‌ام. مردم گفتند: نزد ما مصحف هست و نیازی به مصحف دیگر نداریم. پس علی گفت: به خدا سوگند از امروز به بعد آن را نخواهید دید و وظیفه‌ی من بعد از جمع‌آوری اعلام آن بود تا آن را بخوانید. (ص ۶۳۴)

و کلینی کتاب «فضل القرآن» را با روایتی از ابو جعفر صادق ختم می‌کند که ایشان فرمود: قرآنی که جبرئیل برای محمد فرستاد (۱۷) هزار آیه می‌باشد. ص ۶۳۴

و در نهایت فکر می‌کنم که این روایتها برای بیان هدف مورد نظر کافی باشد.

۳- روضة الكافی

بعد از اتمام اصول نوبت جزء دوم از کافی که روضه است می‌رسد و هنگامی که به این روضه نگاهی می‌کنیم می‌بینیم که کلینی بر اثر افراطی که در عقیده‌ی امامیه دارد در ظلمت جهل و گمراهی کورکورانه راه را پی می‌گیرد و مدام بر وجود تحریف در قرآن پافشاری می‌کند و هنگامی که این افتراء را به بزرگواران نسبت می‌دهد می‌بینیم اسلوبهایی

را به کار می‌گیرد که افتراء او را تایید می‌کند، مثلاً یکی از ائمه را تصویر می‌کشد در حالی که آیه‌ای مخالف با قرآن را می‌خواند، آن راوی که در سند ذکر شده می‌آید و می‌گوید: جانم فدایت ما اینگونه نمی‌خوانیم؟ امام در جواب گفت: به خدا قسم جبرئیل اینگونه آن را بر محمد نازل کرده است ولی این قسمت از جمله تحریف شده‌های قرآن می‌باشد. {ص ۵۰} یا در جواب می‌گوید: به خدا سوگند جبرئیل قرآن را اینگونه بر محمد نازل کرد، و به خدا سوگند اینگونه در مصحف فاطمه ثبت شده است. {ص ۵۸} یا گمان می‌برد که گفته: این چیزی است که نویسندگان وحی در آن اشتباه کرده‌اند. {ص ۲۰۵}

یا اینکه گفت: اینگونه نازل شده و آن را اینگونه می‌خوانیم. ص ۳۸۷ و بعضی اوقات دلیلی را ذکر می‌کند تا تحریف قرآن را ثابت کند، یا اینکه وجود کلمه‌ای در آیه‌ای که اصلاً وجود ندارد را تایید کند. ص ۲۰۵ و بعضی اوقات برای اثبات تحریف، به شیوه‌ای عام افترائی را می‌آورد، به این حدیث که به ائمه نسبت داده گوش بسپار که گفت: زیرا آن‌ها خیانت‌کارانی هستند که به خدا و رسول خدا خیانت کرده‌اند، و به امامت آن‌ها خیانت ورزیده‌اند و می‌دانید چگونه به امانتها خیانت کرده‌اند، امین‌دار کتاب خدا شدند ولی در آن تحریف و تبدیل ایجاد کردند، سپس توسط ولی امر مسلمین هدایت شدند و از آن‌ها روی گرداندند، و خداوند لباس گرسنگی و ترس را به خاطر آنچه مرتکب شدند به تن‌شان کرد {ص ۱۲۴ - ۱۲۵}

این نسبت به وجود تحریف در متن قرآن کریم بود، اما نسبت به وجود تحریف در معنی قرآن هیچ آیه‌ای را نمی‌یابیم مگر اینکه کلینی حتماً معنی آن را تحریف کرده است، و به این خاطر ایشان قاعده‌ای عام را تاسیس می‌کند و به یکی از ائمه نسبت می‌دهد که گفته (هر آیه‌ای که مردم را به بهشت سوق دهد و به نیکی از آن‌ها یاد می‌کند در مورد ما و شیعه‌های ما نازل شده است و هر آیه‌ای که مردم را به جهنم سوق دهد و از آن‌ها به

بدی یاد نماید در مورد دشمنان ما و مخالفان ما نازل شده است تنها ما و شیعه‌های ما بر سنت ابراهیم باقی مانده‌ایم و سایر مردم از آن مبرا هستند) ص ۳۶.

از ابو عبدالله در مورد قول خداوند ﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ...﴾ [الإسراء: ۴] روایت شده که گفت: این کشتن علی و ضربه زدن به حسین می‌باشد ﴿وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا﴾ دربارهی آن گفت: این قتل حسین است. ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ [الإسراء: ۵] گفت: یعنی: وقتی یاری و پشتیبان حسین آمد، ﴿...بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ...﴾ [الإسراء: ۵] ملتی که خداوند قبل از خروج قائم الزمان آن‌ها را می‌فرستد که هر اذیت کننده‌ای به آل محمد را به قتل برساند ﴿...وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ [الإسراء: ۵] یعنی خروج امام زمان وعده‌ای قاطع است ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾ [الإسراء: ۶] خروج حسین در میان هفتاد نفر از یارانش است) ص ۲۰۶

عبدالله بن نجاش گفت: از ابو عبدالله شنیدم که در مورد قول خدا می‌گفت: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا﴾ [النساء: ۶۳] «اینان همان کسانی که خدا می‌داند چه در دل دارند پس از آنان روی برتاب [ولی] پندشان ده و با آن‌ها سخنی رسا که در دلشان [مؤثر] افتد بگوی» هدف خداوند فلان و فلان است.^۱

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ [النساء: ۶۴] «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه به توفیق الهی از او اطاعت کنند و اگر آنان وقتی به خود

۱- هدف کلینی از فلان و فلان ابوبکر و عمر هستند!!

ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند» به خدا قسم هدف از این آیه پیامبر و علی می باشند.

«مَا صَنَعُوا» از آنچه انجام دادند^۱ یعنی ای علی اگر پیش شما آمدند و از خدا در مورد آنچه انجام داده اند طلب آمرزش کردند و پیامبر برای آنها طلب آمرزش کرد خداوند توبه پذیر و مهربان است ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾ [النساء: ۶۵] «ولی چنین نیست به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند» ابو عبدالله گفت: به خدا سوگند این همان علی است ﴿ثُمَّ لَا تَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ﴾ «سپس از حکمی که کرده ای در دلهایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند» برزبان شما ای پیامبر آن داوری که کرده اید که هدف ولایت علی است ﴿وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ «و کاملاً سر تسلیم فرود آورند» یعنی کاملاً تسلیم علی شوند {ص ۳۳۶} و آیه مذکوره ۶۳ تا ۶۵ از سوره ی نساء است.

و کلینی خطبه ای را به امام علی نسبت می دهد که امام خودش را از آن و از کسی که آن را برایش ساخته تبرئه می کند. (به خطبه ی وسیله نگاه کن ص ۱۸-۳۰)

افراط در ائمه و تکفیر منکرین امامت آنها و متهم کردن ابوبکر و عمر و مهلت دادن به آنها مانند مهلت خداوند به عاد و ثمود و امثالشان می باشد و سرنوشت آنها یکی است، تمام این نکات را در آن مشاهده می کنید.

و به خطبه ی طالوتیه نگاه کن ص ۳۳-۳۱، در آن تهمتهای عجیبی را نسبت به اصحاب می یابید اصحابی که به قول ایشان آنچه بر امتهای قبلی وارد آمده بر آنها نیز وارد می آید به خاطر اینکه آنها در برابر حق به عنوان مانع واقع شدند و وصیی که به آن

۲- جمله ی (مما صنعوا) از آیه نیست و اضافه کرده است.

امر شده بودند را ترک کردند؛ شما در آن خطبه قول ایشان را چنین می‌یابید: (به خدا قسم اگر اندازه‌ی اصحاب طالوت با اهل بدر با من می‌بود آن‌ها را با شمشیر می‌زدم تا وقتی که به حق بر می‌گشتند. {ص ۳۲} بعد از این می‌بینید (از مسجد خارج شد در حالی که تقریباً ۳۰ گوسفند را دید و سپس گفت: به خدا سوگند اگر اندازه‌ی این گوسفندان مردانی خداجو و پیروان پیامبر با من می‌بود این گرگهای درنده را از قدرت برکنار می‌کردم).^۱

و به خطبه‌ی ایشان بعد از قتل ذی‌النورین نگاه کن «حدیثی از جابر و همام و فرعون و عثمان را می‌یابید، و در آن این قول را می‌بینید که: سومی مانند غراب بلند شد و غصه‌ی او تنها شکمش بود، وای بر حالش اگر دو دستش را کوتاه و گردنش را قطع می‌کرد برای او بسیار بهتر بود: زیرا از بهشت غافل شده در حالی که آتش جلوش بود {ص ۸۸}.

و کلینی به این خطبه‌های دروغین که به امام علی نسبت می‌دهد اکتفا نمی‌کند بلکه آثار افراط بر شخصیت حضرت علی را نیز بر او مشاهده می‌کند. مثال این مانند: در روز میلاد پیامبر اکرم، ابوطالب به همسرش اینگونه مژده داد: شما غلامی را به دنیا می‌آوری که وصی این نونهال می‌شود. (ص ۳۰۲)

و پیامبر ﷺ فرمود: علی شما را به حق راهنمایی می‌کند؛ اگر از او پیروی کنید خسته می‌شوید و اگر او را پیروی نکنید به خدا کفر ورزیده‌اید. (ص ۶۶).

و اینکه به راستی جنگ علی سخت‌تر از جنگ پیامبر می‌باشد. (ص ۲۵۲).

در روز آخرت جعفر و حمزه برای انبیاء شهادت خواهند داد. اما منزلت علی بزرگتر از آن است که گواهی را بدهد (ص ۲۶۷)، زیرا منزلت علی در حالت اخفا است.

و در مورد امام دوازدهم، کلینی از امام باقر روایت می‌کند که ایشان فرمود: به راستی منکر صاحب الزمان همانند منکر پیامبر در روزگار خویش می‌باشد و دوباره از ایشان

۱- در حاشیه ص ۳۳ آمده است

روایت می‌کند هنگامی که امام زمان ظهور می‌کند هر ناصبی‌ای را به ایمان دعوت می‌کند هر کس به حقیقت به او جواب دهد ایمان را از او می‌پذیرد و الا گردنش را می‌زند، یا اینکه جزیه را همانند اهل ذمه امروز پرداخت می‌کند. (ص ۲۲۷)

و از ابو عبدالله صادق روایت می‌کند که از او سوال شده شیعه‌های شما چه وقت پیروز می‌شوند؟ فرمود: وقتی که دو فرزند عباس با هم اختلاف پیدا کردند و قدرت آن‌ها ضعیف شد و کسی که در آن‌ها طماع نمی‌ورزید، طماع ورزد... (ص ۹۲۴)

و کلینی احادیث زیادی را از جعفریه‌ی امامیه و مخالفانشان روایت می‌کند و می‌توانیم دخالت آن‌ها را در این حدیث بشناسیم مادامی که کلینی کفر و ایمان را به ولایت ربط می‌دهد.

پس امامیه‌ی رافضی همه داخل بهشت می‌شوند و هیچ احدی به جهنم نمی‌رود و تنها آن‌ها مورد مغفرت خدا قرار می‌گیرند و غیر از جعفریه کافر است (ص ۱۰۷- ۲۵۴- ۲۷۰- ۳۳۷) و توبه بدون قبول ولایت توبه نیست (ص ۱۲۸) و ناصبی بودن از دست کم گرفتن تمامی حرامها بدتر می‌باشد. (ص ۱۰۱) نماز بخواند و یا زنا کند فرق ندارد. (ص ۱۶۰) و ابو حنیفه ناصبی است. (ص ۲۹۲)

و حضور در مساجد غیر از جعفریه‌ی اثنی عشریه و رفتن به سوی آن کفر به خداوند عظیم می‌باشد، مگر کسی که به آن مسجد برود در حالی که به گمراهی آن‌ها آگاه باشد. (ص ۳۸۹) و کلینی از امام کاظم روایت می‌کند (مردم همه به سوی ما باز می‌گردند و حساب آن‌ها بر ماست، و هر گناهی که بین خود و خدا مرتکب شده‌اند از خداوند برای وا گذاشتن آن‌ها به ما، تاکید می‌کنیم و خدا نیز به ما جواب می‌دهد، و هر گناهی که میان خود و مردم مرتکب شده‌اند از مردم برای آن‌ها طلب بخشش می‌کنیم و مردم نیز جواب مثبت می‌دهند و خداوند به آن‌ها به بدیل بهتری را می‌دهد. (ص ۱۶۲)

و از ابو جعفر روایت می‌کند: علی بن ابی طالب اهل بهشت را به منزلگاهشان می‌برد و آن‌ها را تزویج می‌کند و اهل آتش را داخل آتش می‌کند و درهای بهشت و جهنم در اختیار او می‌باشد. (ص ۱۵۹)

و با ذکر این دو روایت کلینی می‌خواهد نظر خویش را با حدیث جعفریه و مخالفانشان مورد تایید قرار دهد.

و کلینی که روش شیخ خویش را در تلاش برای تشکیک در قرآن و بدگویی در مورد صحابه را پی‌گیری می‌کند، این بار او را می‌بینیم که دوباره به بدگویی در مورد ناقلین و حاملین رسالت اسلام بعد از پیامبر ﷺ بر می‌گردد، که قسمتی از آن را در صفحات قبل بحث کردیم ولی کسی که به روضه‌ی کافی نگاه کند بدگویی و تهمت‌های بسیاری را می‌بیند، مثال آن مانند:

آنچه در مورد مسلمین روایت می‌کند که همه‌ی آن‌ها بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند به جز سه نفر از آن‌ها که عبارتند از: مقداد و ابوذر و سلمان فارسی، و بقیه همه به اهل جاهلیت تبدیل شدند و ص ۱۲۵، ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۹۵، ۲۹۶.

و روایت می‌کند که شیخین دو کافر منافق هستند آن‌ها پیامبر را مسخره می‌کردند و او را مجنون می‌خواندند و این دو بُت این امت هستند. (ص ۲۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۴، ۱۸۹، ۲۱۶، ۲۴۵، ۳۱۸).

و از جمله‌ی آنچه این مفت‌ری زندیق روایت می‌کند: ابوبکر هنگامی که در غار بود ساحر بودن پیامبر را در دل خویش پنهان کرد، و او اولین عداوتی که با پیامبر شروع کرد مربوط به علی (ع) بود، و نخستین مخالفتی که با پیامبر کرد در قبا موقع هجرت بود، و نخستین کسی که با او بیعت کرد ابلیس بود که بر شکل و هیئت شیخ کبیری نزد ایشان آمد. (ص ۶۲۳، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۴)

و در کنار این کلینی را مشاهده می‌کنیم که به عقیده‌ی خویش در امامیه به روایاتی که به موضوعات تاریخی مرتبط است متأثر شده است، و ایشان را می‌بینیم در کنار سخن در

مورد بیعت و یا نص بر امامت چنانکه مشاهده کردیم موضوعات دیگری را نقل می‌کند، به عنوان نمونه:

نامگذاری شیعه‌ی امامیه به رافضی به خاطر سببی تاریخی مشهور است^۱ ولی کلینی روایت می‌کند که خداوند آن‌ها را اینگونه نامگذاری کرده است. ص ۳۴

و نام جعفریه نسبت به امام جعفر است، ولی کلینی می‌گوید: در بهشت رودی وجود دارد که به او جعفریه گفته می‌شود و در کنار راست آن گوهری سفید رنگ وجود دارد که در آن ۱۰۰۰ قصر موجود است و در هر قصری هزار قصر برای محمد و آل محمد علیهم‌السلام می‌باشد. (ص ۱۵۲)

و همینگونه روضه الکافی را مشاهده می‌کنیم که خالی از تأثیرپذیری به عقیده‌ی امامیه نمی‌باشد. و بعد از عرضه کردن آنچه در اصول کافی و روضه بود می‌توانیم بگوئیم:

۱- کلینی از مفهوم سنت به عنوان وسیله‌ای برای اثبات عقیده‌ی خویش در امامیه استفاده می‌کند و همچنین آن را به عنوان وسیله‌ای برای بیان بطلان آنچه غیر از جعفریه از آن تبعیت می‌کنند می‌گیرد و اینکه آن‌ها هر اندازه عبادت کنند باز وارد دوزخ می‌شوند و عبادت آن‌ها به گمان کلینی غیر مقبول است، هنگامی که جعفریه بدون استثناء وارد بهشت می‌شوند و آتش را هرگز نمی‌بینند با وجود اینکه مرتکب گناه شده باشند و در حق خدا و مردم کوتاهی کرده باشند.

و کلینی به خاطر این هزاران روایت را گزارش می‌کند و آن را به پیامبر و آل بیت نسبت می‌دهد.

۲- و کلینی از سنت به عنوان وسیله‌ای برای تحریف قرآن از نظر نص و معنی استفاده می‌کند و در این کار از شیخ خویش علی بن ابراهیم قمی تبعیت می‌کند و در مورد بدگویی نسبت به اصحاب نیز از ایشان تبعیت می‌کند، اصحابی که شریعت را نقل کردند

۱- الفرق بین الفرق ص ۲۵، الملل و النحل ۱۵۵/۱

و رسالت اسلام را بعد از پیامبر حمل کردند و افتراء را نسبت به خلفاء راشدين که بعد از پیامبر ﷺ خلافت را قبول کردند به جز نسبت به علی (ع) را بیشتر می‌کند.

۳- و کلینی بر سخنی اقدام کرده است که خطر و گمراهی آن کمتر از سخن در مورد تحریف و ناقص بودن قرآن نیست، آنگاه که دروغ را بر خداوند افتراء می‌کند و می‌گوید: خداوند کتابی را که به خط خود نوشته است در تأیید فرقه‌ی جعفریه نازل کرده است.

۴- و کلینی بعضی از رویدادهای تاریخی را در کتاب خویش می‌آورد و هر آنچه به آروزی خویش باشد را جلو می‌کشاند و به میل خویش آن را تفسیر می‌کند و گمراهی و ظلالت خویش را در آنچه دوست دارد به نهایت درجه می‌رساند.

۴- فروع کافی و کتابهای دیگر

گفتیم فروع جزو کافی است و شامل روایاتی مربوط به احکام فقهی می‌باشد و به همین خاطر مانند کتاب صدوق «فقیه من لا یحضره الفقیه» و کتابهای طوسی «التهذیب و الاستبصار» است.

و بعد از اینکه سخن از تأیید عقیده امامیه در اصول کافی و در روضه کافی به اتمام رسید و دیگر نیازی به گسترش سخن راجع به تأیید مذهب امامیه در مسائل فرعی و کتابهای سه‌گانه نداریم، مادامیکه همه این کتابها مربوط به فقه است، فقه را به جزء چهارم اختصاص دادیم، آراء و نظریاتی که به امامیه متأثر شده‌اند در کل به متون وارده در این کتاب اعتماد می‌کنند پس می‌توان گفت که تاثیر امامیه در فقه و در فروع کافی و کتابها سه‌گانه دیگر بسیار تاثیرگذار بوده است.

به عنوان مثال در کتاب فقه و کتابهای چهارگانه حدیث نزد جعفریه، نفوذ امامیه را در کتاب حج مشاهده می‌کنیم. اما در فقه آمده که اگر فردی پیرو یک مذهب غیر از جعفریه امامیه فریضه حج را انجام داد و بعداً به مذهب جعفریه پیوست مستحب است که حج را اعاده کند، برای فرد جعفری جایز نیست که به نیابت از فرد غیر جعفریه به حج برود مگر

اینکه پدرش باشد و در زیارت حج بسیار مستحب است که به زیارت ائمه برود، و مستحب است از دعا‌های ماثور استفاده کند و همراه با چیزهای دیگری که در تحقیقاتمان راجع به موضوع حج در جزء بعدی توضیح داده خواهد شد.

جایگاه حج از دیدگاه شیعه

وقتی که در کتابهای تالیف شده توسط نویسندگان کتابهای چهارگانه در کتاب حج نگاه می‌کنیم، باد آوری‌هایی که به این احکام دلالت می‌کند را مشاهده می‌نمائیم: آن سه نویسنده از امام صادق روایت می‌کنند: راجع به مردی که حج را انجام داده در حالی که هیچ گونه شناختی از احکام حج ندارد و بعد خداوند با لطف خویش به وی منت می‌نهد آیا برای این مرد حج اسلام واجب است؟ گفت: فریضه خداوند را انجام داده اما حج نزد من محبوبتر است (۹۱۹-۲۱۷).^۱

و در باب حج به نیابت از مخالفان (۹۲۰-۲۱۸)^۲ کلینی از وهب روایت می‌کند که او گفت: خدمت ابو عبدالله عرض کردم: رافضی می‌تواند به جای ناصبی حج کند؟ ایشان در جواب گفتند: خیر، عرض کردم: اگر پدرم هم باشد؟ گفت: اگر پدرت ناصبی باشد جایز است و می‌گوید: امام هادی نوشته که درست نیست به نیابت از ناصبی حج کرد و بالعکس.

و در فضیلت زیارت و ثواب آن کلینی و قمی روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ به امام حسین گفت: ای فرزندم هر کس زنده یا مرده مرا زیارت کند یا اینکه پدرت یا برادرت یا تو را زیارت کند حتماً من او را در آخرت زیارت خواهم کرد و او را از

۱- (۹۱۹-۲۱۷) نگاه الاستبصار ۱۴۵/۲

۲- (۹۲۰-۲۱۸) کافی ۲۰۹/۴

گناهانش می‌رهانم (۹۱۲-۲۱۹)^۱ و همچنین از ابو جعفر روایت می‌کنند که ایشان فرمود: زیارت امام جزو واجبات حج است (۹۲۲-۲۲۰).^۲

کلینی و طوسی از یونس ابو وهب روایت می‌کنند که گفته: «وارد مدینه شدم و خدمت ابو عبدالله رفتم و عرض کردم: جانم فدایت خدمت آمده‌ام در حالی که امیرالمومنین را زیارت نکرده‌ام؟ فرمودند: کار بسیار بدی را کرده‌اید، اگر از پیروان ما می‌بودید هرگز به تو نگاه نمی‌کردم، آیا فردی را زیارت نمی‌کنید در حالی که خدا همراه با ملائکه و انبیاء و مومنین او را زیارت می‌کنند. (۹۳۳-۲۲۱)^۳

قمی و طوسی از امام صادق روایت می‌کنند که به ایشان گفت: «خداوند شامگاه روز عرفه به تمامی زیارت‌کنندگان قبر حسین بن علی سر می‌زند، سوال شد: آیا این قبل از نگاه کردن به اهل موقف می‌باشد؟ گفت: آری، عرض کردند، این چطور است، در جواب گفت: زیرا در اهل موقف حرامزاده‌هایی وجود دارند در حالی که در میان زائران قبر حسین بن علی حرامزاده ای وجود ندارد. (۹۲۴-۲۲۲)^۴

قمی از بیزنطی روایت می‌کند که گفته: کتاب ابوالحسن را خواندم: به پیروان من ابلاغ کن که یک بار زیارت من نزد خدا معادل هزار حج است گفت: خدمت ابو جعفر عرض کردم: یعنی هزار حج؟ گفت آری به خدا سوگند هزار حج می‌ارزد برای کسی که منزلت حسین را شناخته باشد. (۹۲۵-۲۲۳)^۵

و آن سه نفر از امام صادق روایت می‌کنند «ای سدی آیا قبر حسین را هر روز زیارت می‌کنید؟ عرض کردم: خیر، جانم فدایت، فرمودند: چه چیزی شما را از امام متنفر کرده؟

۳- (۹۲۱-۲۱۹) الفقیه ۳۵۴/۲

۴- (۹۲۳-۲۲۰) کافی ۸۰

۵- (۹۲۳-۲۲۱) الفقیه ۳۴۷/۲

۱- (۹۲۴-۲۲۲) کافی ۵۸۹/۴، الفقیه ۳۶۱/۲

۲- (۹۲۵-۲۲۳) مرجع سابق.

گفت: آیا هر هفته او را زیارت می‌کنید؟ عرض کردم: خیر، گفت: آیا هر ماه او را زیارت می‌کنید: گفتم خیر، فرمودند: آیا هر سال او را زیارت می‌کنید، عرض کردم: گاهاً آری، گفت: ای سدی چه چیزی شما را از حسین بیزار کرده؟ مگر ندانسته‌ای که خداوند هزارها ملائکه را دارد که با حالتی گریان او را زیارت می‌کنند و هرگز کوتاهی نمی‌کنند؟ و چرا ای سدی هر هفته پنج بار و هر روز یک بار قبر حسین را زیارت نمی‌کنید؟ عرض کردم: جانم فدایت ما فرسخها با حسین فاصله داریم، در جواب گفت: پشت بام خود برو و بعد راست و چپ خود را نگاه کن و بعد سر خود را به طرف آسمان بلند کن بعد به طرف قبر حرکت کن و بگو: «السلام عليك يا ابا عبد الله ورحمة الله وبركاته». پاداش زیارتی برای شما نوشته می‌شود و هر زیارتی به مثابه حج و عمره‌ای می‌باشد (۹۲۶-۲۲۴)^۱ و کلینی از بشیرالدین روایت می‌کند که گفته: به ابو عبدالله عرض کردم: چه بسا زیارت قبر حسین مانع رفتنم به حج شود، پس گفت: آفرین بر شما ای بشیر هر مومنی در غیر روز عید قبر حسین را زیارت کند در حالی که منزلت حسین را شناخته باشد خداوند ثواب بیست حج عمره را برای وی می‌نویسد و همچنین ثواب بیست حج و عمره همراه با پیامبری مرسل و امامی عادل برای وی می‌نویسد، و هر کس در روز عید قبر امام را زیارت کند خداوند ثواب صد حج و عمره و صد غزوی که به همراه با پیامبری مرسل یا امامی عادل باشد را برای وی می‌نویسد، گفت: به ایشان عرض کردم: اینگونه موقف نسبت به من چگونه است؟ عبوسانه نگاه کرد و گفت: ای بشیر هر مومنی در روز عرفه از آب فرات غسل کند و قبر حسین را زیارت نماید خداوند به ازای هر قدمی که بر می‌دارد حجی مقبول را برای وی می‌نویسد. (۹۲۹-۲۲۷)^۲

و کلینی بعد از این، دو روایت را می‌آورد که فضیلت قبر حسین در هیچ یک از آنها کمتر از ده حج نمی‌باشد و در بسیاری از روایتها می‌گوید: هر کس که قبر ابو عبدالله را

۳- (۹۲۶-۲۲۴) کافی ۵۸۹/۴ و الفقیه ۳۶۲/۲

۱- (۹۲۹-۲۲۷) کافی ۵۸۰/۴

زیارت کند و در حالی که منزلت ایشان را شناخته باشد خداوند تمامی گناهان او را می-آمرزد. (۹۳۰-۲۲۸)^۱

و راجع به دعا‌های ماثور در هنگام زیارت قبر امیرالمومنین گفته‌اند:

سلام بر شما ای یاور خدا، شما نخستین فرد مظلوم هستید، و اولین کسی می‌باشید که حقت پایمال شده... پیش شما آمده‌ام و جایگاه شما را می‌شناسم، تا به وسیله ی شما چشمانم باز شود و اظهار دشمنی با دشمنان شما باشد، نفرت خدا بر مخالفین تو باد، لعنت خدا بر کسی که به تو ظلم می‌کند و افتراء می‌بندد و نفرت خدا بر کسی که حق تو را غصب کرده، و لعنت خدا بر کسی باشد که این را می‌داند و بدان راضی شده است و ما از آن‌ها مبری هستیم، نفرین خدا بر ملتی باشد که با تو مخالفت می‌ورزند و شما و اولیاء شما را نمی‌پذیرند و همچنین بر ملتی که علیه شما تظاهرات کردند و شما را به قتل رساندند و شما را ترک کردند. سپاس خدایی را سزد که آتش را جایگاه آن‌ها قرار داده و آتش جایگاه بس ناخوشایندی است.

نفرین خدا بر تمامی قاتلان پیامبر امت و نمایندگان پیامبران باد، خداوند آن‌ها را وارد آتش جهنم گردان، خداوند لعنت خود را بر تمامی طاغیان و فرعونیان ولات و عزی و بتها و هر چیزی دیگر که جدا از تو فرا خوانده می‌شود و همچنین به هر افتراء کننده‌ای، بفرست و خداوند آن‌ها و پیروان و اولیاء و همفکران و همکاران و دوست‌داران آن‌ها را لعنت بفرست.

گواهی می‌دهم که هر کس با شما بجنگد مشرک است، و هر کس شما را قبول نکند وارد آتش جهنم خواهد شد. (۹۳۱-۲۲۹)^۲

و از جمله آنچه که قمی هنگام زیارت قبر حسین روایت کرده این است:

۲- (۹۳۰-۲۲۸) کافی ۵۸۰/۴، ۵۸۲

۱- (۹۳۱-۲۲۹) کافی ۵۶۹/۴

به واسطه شما است که درختان بر روی زمین می‌رویند و ثمر دهی می‌کنند، و آسمان باران را می‌باراند، و خداوند مشکلات را دفع می‌کند، و باران را می‌باراند، و به واسطه‌ی شما است زمینی که شما را در خود جایی داده تسبیحات می‌کند و ملتی که با شما می‌جنگند و مخالفت می‌ورزند و ولایت شما را انکار می‌کند و علیه شما قد علم می‌کنند و ملتی که در صحنه حضور دارند و شما را یاری نمی‌دهند را نفرین می‌کند، سپاس خدایی را که جهنم یعنی ناخوشایندترین مکان را جایگاه آن‌ها قرار داده. (۹۳۲-۲۳۰)^۱

این بعضی از روایتهای کتاب حج بود که وجود افراط در عقیده امامیه را بیان داشت، و این روایتها در فقه جعفری مشهور گشته‌اند، و روایتهای دیگری را می‌بینیم که بیانگر افراط در عقیده نه در فقه می‌باشد.

به عنوان مثال آنچه که کلینی از حارث بن جعفر روایت کرده که می‌گوید: «همراه پدرم وارد کعبه شدم و بر روی جا نمازی سرخ رنگ میان دو ستون، نماز را به جای آورد و گفت: در همین جا مسلمانان با هم پیمان بستند که اگر پیامبر بمیرد و یا کشته شود برای همیشه خلافت را به فردی از اهل بیت بدهند: گفت عرض کردم: آن‌ها چه کسانی بودند؟ گفت: آن‌ها ابوبکر و عمر و ابو عبیده بن جراح و سالم بن حبیبه بودند.^۲

و همچنین آنکه از حسان الجمال روایت کرد که گفت: ابو عبیدالله را از مدینه به مکه آوردم، هنگامیکه به مسجد غدیر رسیدیم به طرف چپ مسجد نگاه کرد و گفت: این قدمگاه پیامبر است. آنگاه گفت: من مولای هر کسی باشم علی نیز مولای او است. بعد به طرف دیگر آن نگاه کرد و گفت: این جایگاه فسطاط ابی فلان و فلان و سالم مولای ابی حذیفه و ابی عبیده جراح بود.

هنگامیکه پیامبر را دید در حالی که دستانش را بلند کرده بودند، بعضی می‌گفتند: به چشمانش نگاه کنید که همانند چشمان دیوانه در حال گردش است، بعد جبرئیل این آیه

۲- (۹۳۲-۲۳۰) الفقیه ۳۵۹/۲

۲- الکافی ۴۵۴/۴

را نازل کرد ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾ [القلم: ۵۱-۵۲] «و آنان که کافر شدند چون قرآن را شنیدند چیزی نمانده بود که تو را چشم بزنند و می‌گفتند او واقعا دیوانه‌ای است. و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست.

و بعد: این اندک مثالهایی بودند که دیدگاه کلی راجع به تالیف این کتابهایی که متأثر از عقیده امامیه بودند را توضیح می‌دهند، و آنچه که درباره تاثیر امامیه در فقه جعفری گفته می‌شود کمتر از تاثیر آن بر کتابهای چهارگانه می‌باشند، این کتابها بسیار از افراط عقیده امامیه و از کفر و زندقه متأثر شده‌اند.

و هنگامی که این دشمنان اسلام خواستند از داخل، اسلام را از بین ببرند، چنانکه از نوشته‌ها و آراء و اعتقادات آنها روشن می‌شود این است که آنها شعار حب آل بیت را به عنوان پرده‌ای برای تحقق اهداف و دشمنی خویش برگزیدند و آنچه که لازم است، این است که دشمنی آنها نسبت به اسلام و مسلمانان همان دشمنی با آل بیت اطهار است، و این دشمنی از همان لحظه‌ای که خواستند آن را پنهان دارند معلوم بود. به عنوان مثال به ازدواج عمر بن خطاب با دختر علی بن ابی طالب نگاه کن، و سخن پیشین آنها، این دختری است که او را غصب کرده‌اند و سخن آنها به اینکه علی از ترس تهدید عمر با این کار موافقت کرد.

امت اسلامی علی را مرد شجاع و نترسی که جز از خدا از کسی ترس ندارد می‌شناسد، اما شیعه رافضی ایشان را ترسویی ذلیل و بزدل به تصویر می‌کشند.

و به عثمان بن عفان بنگرید او هم که از آل بیت است و با دو دختر پیامبر ازدواج کرده و رافضی مکان آن دو دختر پیامبر را حفظ نکردند، و با عباراتی خراب و ناشایست از آنها یاد می‌کنند و بلکه در نسبت آنها به پیامبر ﷺ شک دارند، همانگونه که در جزء اول توضیح داده‌ایم. و بعد به حب و دوستی آل بیت نسبت به خلفای راشدین نگاه کن، و این علی بن ابی طالب است که نام هر کدام از آنها را برای سه

فرزندش انتخاب می‌کند، و همچنین از نوادگان علی بن ابی طالب ابوبکر بن حسن که در حضور عمویش به قتل رسیده و عمر بن حسن که همراه با برادرش و عمویش حسین به قتل رسید و عمر بن حسین در حضور پدرش به قتل رسید. به کتاب معجم رجال الحديث اثر خوئی نگاه کنید.

و در آن شرح حال و زندگی و نام همگی آن‌ها را بیان کرده، آیا رافضی دیروز یا امروز را می‌بینی که فرزندان‌شان را به آن نام‌ها، نامگذاری نمایند یا اینکه نام هیچ کدام از آن‌ها را جز با لعنت و تکفیر ذکر نمی‌کنند. حالا بگو این لعنت شایسته کیست!!..

بت شکن

دانشمندان مشهور شیعی آیت‌الله العظمی امام برقی، موضع‌گیری برادران شیعه‌اش راجع به این کتاب‌ها علیرغم آنچه که در آن‌ها است، او را به لرزه در آورده، و آن را توضیح داده که؛ کتاب اصول کافی فرو کلنگ ریختن اسلام همراه با تیشه بر هم زدن قرآن و سنت مطهر نبوی و سنت اصحاب کرام پیامبر خدا ﷺ را به روش ابن سبأ ملعون در دست گرفته و مهمترین برنامه کاری خود قرار داده است.

قد است و تعظیم شیعه از این کتاب پوچ و ضد قرآنی موی را بر جان آیت الله العظمی امام برقی رحمه الله سیخ نموده به همین خاطر ایشان کتابی را تحت عنوان «کسر الصنم او تحطیم الصنم» به نگارش در آورده، و منظور از بت در این جا کتاب کافی است و حقیقتاً ایشان بهترین عنوان را برای آن برگزیده‌اند. رافضی نسبت به این کتاب همانند بت‌پرستان نسبت به بت می‌باشند، همانگونه که بت‌ها شکسته شدند لازم است که این کتاب شکسته شود.

احتمالاً شیعه به رشد عقلی باز گردند و از این خطا آگاه شوند بعد از آنکه عالمی از بزرگترین عالمان‌شان آن‌ها را از این بر حذر داشته و از خداوند بزرگ می‌خواهیم که توبه آن‌ها را پذیرا باشد.

خاتمه

این ابو هريره: همان ظرف علم و دانش بود، چگونه با آن‌هایی روبه رو شویم که خود را به اسلام نسبت می‌دهند و از اصحاب و تابعین و بزرگواران راهنما و هدایتگر روی گردان می‌شوند و به گمراهان و گمراه کنندگان روی می‌آورند.

علامه‌ی مرحوم شیخ احمد شاکر اینگونه این مسلک را تفسیر می‌کند: دشمنان سنت و اسلام به بدگویی در مورد ابو هريره و به شک انداختن مردم در صداقت و روایتهای ایشان بسیار علاقه‌مند شده‌اند.

و با این کار چه چیزی را می‌خواهند؟ به گمان خویش با این کار می‌خواهند به تبعیت از بزرگان خود به تشکیک مردم در اسلام برسند، هر چند به گرفتن آنچه در قرآن و حدیث که به نظر آن‌ها صحیح است ظاهرنمایی کنند، و تنها حدیثی که موافق با آرزوی آن‌ها و موافق با شعار و قوانین اروپا باشد صحیح تلقی می‌کنند.

و در تاویل قرآن بسیار با بی‌پارسایی و با بی‌ایمانی و صداقت وارد می‌شوند و کلام را از معنای لفظی در لغتی که قرآن با آن نازل شده به تاویلی که موافق با آرزو و اهداف خویش باشد بیرون می‌کشاند.

و اینها اولین کسانی نیستند که از این طریق با اسلام به جنگ برخاسته‌اند بلکه در قدیم نیز پیش قدمانی از آرزو طلبان دارند.

و اسلام در راه خود جلو می‌رود در حالی که آن‌ها هرگونه بخواهند نعره می‌کشند و اسلام هیچ‌گونه توجهی به آن‌ها نمی‌کند بلکه یا اینکه برای آن‌ها برنامه‌ریزی می‌کند و یا اینکه آن‌ها را ویران می‌کند.

و آنچه عجیب می‌باشد این است که در سخنان این دشمنان اسلام چیزهایی را می‌یابیم که در اصول و معنی به همان سخنان قدماء بر می‌گردد و تنها در یک چیز با هم

فرق دارند و آن اینکه آن قدماء، منحرفین و یا ملحدینشان، دانشمند و مطلع و آگاه بودند و از روی آگاهی خداوند بیشتر آنها را گمراه کرده بود!!

در حالی که این گمراهان معاصر، جهالت و جرأت بر آنها حاکم است و از کفر تقلید می کنند و الفاظ آنها را به گونه‌ی ناشایستی نشخوار می کنند و بر هر کس که بخواهد آنها را به راه راست برگرداند تکبر می ورزند!! ۱. هـ (المسند همراه با شرح امام احمد ۸۵/۱۲-۸۴)

رحمت خداوند بر ابوهریره باد و خداوند پاداش آنچه برای اسلام و اهل اسلام انجام داده به او بدهد و ما را از زمره‌ی دوستداران او قرار بدهد و در بهشت وسیع خود همه‌ی ما را در مجلس پیامبران و نیکوکاران و شهیدان گرد هم جمع گرداند.

این صدا را می شناسیم

و آن نویسنده به کفر صریحی که دستهایش آن را جمع کرده و در کتابهایش آن را نوشته اکتفا نمی کند، بلکه در گمراهی و ضلالت خویش جلو می رود. و به احکامی که خداوند برای بندگانیش تشریح کرده و برای آنها قرار داده حمله ور می شود و بعضی از آیات قرآن مجید و احکام آن - همانند شهادت دو زن با شهادت یک مرد مساوی می باشد - را مورد مسخره‌ی خویش قرار می دهد. و کسانی که به توضیح گمراهی این نویسنده برخاسته اند، بعضی از آنها نام او را با ذلت و تحقیر ذکر می کنند و بعضی نام آن لعین را ذکر نمی کنند.

و سخن استاد ثروت اباطه تحت عنوان «این سخن را می شناسیم» مرا شگفت زده کرد، و دوست دارم این مبحث را با ذکر گلچینی از آن پایان دهم: بعضی از مردم هدف از زندگی را کسب شهرت قرار می دهند و تا مرگ در این راه قدم بر می دارند، و به خاطر انعکاس آن بر زندگی همه چیز را در راه کسب آن خرج می کنند، حتی اگر وسیله‌ای در دست آنها باقی نماند و موانعی در برابر اهداف آنها قرار گرفت، دین و ایمان را نیز در راه رسیدن بدان فدا می کنند، و آشکارا نه مخفیانه الحاد خود را اعلان می کنند، و کفری را

که آن‌ها را به آرزوی حقیر خویش برساند بر ایمانی که مانع کسب آن باشد برتری می‌دهند.

و امروز بعضی از آن‌ها را می‌شناسیم، و شبیه آن‌ها را نیز قبلاً شناختیم و بعضی از آن‌ها متأسفانه با ما هم عصر هستند و بعضی از آن‌ها خداوند با لطف خویش ما را به ندیدن آن‌ها و زندگی نکردن با آن‌ها در یک زمان شرفیاب کرده است، و شاید این ملحدان کمونیست نباشند و طبق قاعده منطقی: هر کمونیستی ملحد است، ولی هر ملحدی کمونیست نیست. پس ملحد غیر کمونیست داریم، بلکه شاید کاپیتالیسم افراطی باشد و همراه با این ملحدی کافر و زندیق هم باشد.

و بعضی اوقات ملحد به خاطر الحادش بعضی شهرت را کسب می‌کند، ولی فراموش می‌کند که ذات شهرت شرافت و بزرگی نیست، اصلاً رنگی از حقارت شأن و پوچی و بی‌مایگی فکر می‌باشد.

این نوع شهرت است، که مردم را به احترام مشهور ندا می‌زند نه ذات شهرت... مردم، قاتل و یا دزد و یا رشوه‌گیر هر چند که مشهور و زبان زد خاص و عام باشد را احترام نمی‌گذارند پس قسمت ملحد مشهور این است که مردم او را زیر پای خود له کنند و با سنگ سر او را خورد کنند...

سپس می‌گوید: و بعضی از آن‌ها فهمیدند که تنها حمله به بندگان برجسته، آن‌ها را به آن شهرتی که به آن خواب می‌بینند و شیفته‌ی آن شده‌اند نمی‌رساند، پس گفتند: چرا به ذات دین حمله‌ور نشویم، و عدم ایمان خود به خدا و کلام خدا اعلان ننماییم؟ مادام که حمله به کتاب، تنها شهرتی موقت را ایجاد می‌کند، پس لازم است به کلام خدا که شهرتی ماندگار را ارائه می‌دهد حمله‌ور شویم!

و کتاب ملحدان با الحاد صریح نمایان شد، و مردم را به آن تحریک کردند و برای خود شهرت را کسب کردند، اما شهرتی نجس و پلید، که نام آن‌ها را مدتی در پلیدی غلطانید و بعد شهرت از آن‌ها روی برتافت و نجاست را برای آن‌ها باقی گذاشت.

و این بار ملحدان فهمیدند که نباید الحاد خود را اعلان کنند و از درسی که با چشم خود از سابقین دیدند استفاده نمایند، بعد می‌گوید: و در این اواخر دیدیم کسانی که نام آن‌ها را ذکر نمی‌کنیم و قلم نیز از نوشتن حروف نام آن‌ها آبا می‌ورزد، با همان گستاخی ملحدان گذشته الحاد خویش را اعلان می‌کنند.

بعد از این استاد ثروت اباطه به ذکر آشوبی که این نویسنده به پا کرده منتقل می‌شود می‌گوید:

وقضیه‌ای که آن ملحد احمق مطرح می‌کند قضیه‌ای است در نهایت سادگی و هیچ‌گونه مناقشه‌ای را بر نمی‌دارد زیرا قضیه‌ای است واضح و روشتر از آفتاب و خداوند با آیات محکم آن را بیان داشته است.

و لیکن این ملحد نادان در آنچنان جهالتی احمقانه و عامیانه به نص قرآن حمله می‌کند که کودکان نیز از آن تنفر می‌ورزند و اگر مناقشه بر آن قضیه را قبول کنیم، مقارنه‌ای را بر پا می‌کنیم که مقارنه میان کلام خدا و نظریات آن حقیری که ذکر نام او جائز نیست نباشد. این جاهل در لجنزار جنون شهرت فراموش کرده که بیشتر از ۱۴۰۰ سال بر این قرآن می‌گذرد و صدها میلیون نفر آن را نگهداری و حفظ کرده‌اند و بزرگان هدایتگر آن را بررسی و بازرسی کرده‌اند و همچنین ملحدانی که دنبال شهرت بودند بر آن جر و بحث و به قداست آن حمله‌ور شده‌اند، اما هنوز قرآن سر به فلک کشیده و پیشتاز بی‌دغدغه برای هدایتگران و کوه پر غرور و با عزت و متین و با متانت برای ملحدین زندیق می‌باشد که نتوانسته‌اند حرفی از حروف آن را با توپ و تانک شبه فراکنی و تشکیک تکان بدهند و یا اینکه کلمه‌ای از کلام محکم قرآن را به گونه‌ای بلرزانند.

و کسانی که قرآن را قرائت کرده‌اند در علوم مختلفی دانشمند گشته‌اند: بعضی در لغت و بعضی در فقه، و بعضی در منطق، و بعضی در علم کلام، و بعضی در قضاوت و بعضی در شریعت علماء گشته‌اند و بعید است تحقیقات در قرآن محدود گردد... قرآن برای همه‌ی زمانها و اندیشمندان تمامی دوره‌ها در طول ۱۴۰۰ سال می‌باشد.

این ملحد جدید مگر نداست آنچه که او عرضه می‌کند، میلیونها نفر آن را بررسی کرده‌اند و هیچ کدام از آن‌ها این سخن کم مایه و ضعیف را به خود اجازه نداده‌اند. و نادانی شما هر چقدر باشد این را خوب می‌دانید... و هر اندازه نادان باشید کم مایگی نظریه خویش را می‌دانید و خوب اندازه‌ی خشمی که در دل مسلمانان ایجاد کرده‌اید به دست آورده‌اید...

و شما این خشم را تنها به خاطر آن آرزوی مرضی که خود را در راهش وقف کرده- اید در دل مسلمانان ایجاد می‌کنید و به خدا قسم آن شهرت مریضی که به او مبتلا شده- اید هرگز به شما نمی‌دهم و نام شما را نمی‌نویسیم مبادا بعضی از دانشمندان بزرگوار شما را صاحب نظر تلقی کنند و با شما به مشاجره بنشینند و شما نیز با اندیشمندان محترمی در افتید و خشم خویش را بر شما نازل کنند و به آن شهرتی که می‌خواستید برسید. و هر چند یکی از اندیشمندان بزرگوار بدون ذکر نام شما و نام مجله‌ی کم مایه‌ی شما به نقد و بررسی نظریات شما برخاسته‌اند اما، به نظر من کمتر از آن هستند که آن شیخ بزرگوار انجام داده است، در هر حال این مناقشه برای شما کافی و یا شاید زیاد هم باشد و من فکر می‌کنم که فقهاء از این به بعد هرگز نام شما را نمی‌برند، زیرا آن‌ها هدف شما را درک کرده‌اند، و آنان دارای چنان ذکاوت و مهارتی هستند که شما را در این گردش الحادی به نا امیدی با دستهای خالی بر می‌گردانند.^۱ و شکی در این نیست که کسانی مثل شما نزد خدا هیچ‌گونه جایگاه غفرانی را ندارند، چون شما به خداوند شرکت ورزیده‌اند و مشرک شامل مغفرت نمی‌شود.

۱- این نظریه خوبی است اما نقشه‌های آن لعین مدام و مستمر است، و بسیاری از مسلمانان را فریب داده است، و به موتمر اسلامی همانند یک مفکر اسلامی دعوت شده، و یکی از رادیوها او را شاهد معاصر معروفی کرده است، از اینرو فکر می‌کنم که باید پرده از چهره کریهش برداشته شود تا نام ننگش شهره جهان گردد. و خداوند خود حق را بهتر می‌داند.

و حقیقتاً به احساسات عموم مسلمین ضربه وارد کرده‌اید، و اگر بعد از انجام این کار می‌گفتید این چیزی است که مشاجره را بر می‌دارد می‌گفتیم این ملحدی است که می‌خواهد بیندیشد، ولی اگر این کار را تنها به خاطر شهرتی که در تمامی میدانها آن را از دست داده‌اید انجام دهید، واقعاً جزو گناهان کبیره می‌باشد، و پاداش شما در دنیا خسارت‌مندی و در آخرت آتشی است که در آن نه مرگ و نه زندگی با شما روبرو می‌شود.

پروردگارا پاک و منزهی و نامهای شما مقدس و بلند مرتبه هستند... و این‌ها همه بندگان شما هستند و تنها شما هدایت یافتگان و کافران را می‌شناسید، و تنها عادل مطلق و قاهر پابرجای حق بر بندگان شما هستید، و پاک و منزهی و ما را به کارهای بی‌خردان محاسبه مکن، پروردگارا آن‌ها نادانند... و پروردگارا تنها شما هستید که چشمهای خائن و آنچه در سینه‌ها مخفی شده است را می‌شناسید... تنها تویی بزرگترین بزرگوار والامرتبه...